البشارة الاولى

البشارة الثانية

البشارة الثالثة

البشارة التاسعة

البشارة العاشرة

و ذکر نقل تعزیه

نزدیک قبر بیشتر میشود ۲ اینکه مشاهده قبور باعث عبرت میشود ۳ اینکه مقام روح از اکثر احادیث مستفاد میشود و لااقل من حیث الاکثریت باشد ورق ۹۴ (۴) در زیارت بعید ثواب کمتر و در زیارت قریب ثواب بیشتر است ورق ۹۵ (۵) اینکه روح هر جا که باشد نظر توجه و التفات نسبت دیگر اماکن بسوی قبر بیشتر میکند ورق ۹۷ (۶) اینکه برای تلذذ و تألم جسد فیضان آثار حیات میشود و بدان سبب روح را با جسم تعلق میماند ورق ۹۸ اشاره ... ذکر ملائکه نقال با احتجال ورق ۹۸ ... ذکر سوال قبر از انبیا و اوصیا و مستضعفین و بله و اطفال ورق ۹۹ المسئله ذکر استعانت زندگان از مردگان و کشف

نقض صریح مفسدین

حضور را اجابت دعوات و حضور زیارت بدلایل عقلیه و نقلیه

البشارة الحادیة عشر

ذکر ثواب اعمالیکه بعد موت بمیت میرسد المسئله بیان اینکه معتزله و وهابیه میگویند که عمل غیر بمیت نمیرسد و جواب آن بر وجه صواب ورق ۱۰۱ اشاره اینکه اطفال کفار معذب نخواهند شد ورق ۱۰۰ جواز نیابت و استیجار در عبادات و ممانعت فاتحه خوانی بطور متعارفه ورق ۱۰۲ مسئله بیان اینکه فشار قبر بهر مومن میرسد یا نه و نقل حدیث سعد و فاطمه بنت اسد و رفع تناقض آن ورق ۱ المسئله ذکر جواز بنای عمارت و قبه و تقبیل قبور

البشارة الثانیة عشر

در تحقیق ارزاق عالم روحانی و دیگر مراتب تلذذ و تألم ورق ۱۰۸

البشارة الثالثة عشر

المشارة الرابعة عشر

تمام شد

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان الله الذي بيده الملك والملكوت وله العز والجبروت والمنفرد بالكبرياء

في عالم القدس واللاهوت فاطر الارض والسموات مكون البدايع و

الكاينات خالق الموت والحيات محيي العظام البالية صانع الاجسام

والاشباح مبدع النفوس والعقول والارواح الذي جعل الرحم مهبطا لانوار

الكمالية القدسية ومطرحا لاسرار السعادات الاخروية وشرفنا بذلك على

ساير المخلوقات وفضلنا على كافة البريات واصطفانا لاداء طاعاته وعباداته

وارتضانا لنيل رضاته وقرباته واوجب علينا اجتناب كلماته وعظايم اسرار كلماته

ونهانا عن الانهماك بارتكاب كفرانه وسيئاته والاغترار بحبايل خصايص

الشيطان ورزايل شهواته وجعل الدنيا دار الابتلاء والاختبار ومحل لائم

بوار والعقبى دار جزاء وقرار ونعم عقبى الدار وجعل الحيات ذريعة

لنيل السعادات الجليلة وذريعة لاقتناء الحسنات الجميلة والموت وسيلة

للفوز بعظايم جوايزه والوصول بمكارم الغاية في دار بقايه و التفصي

عن مكاره العمر وشدايد بلايا الاجسام بحوادث الدهور ونفوذ الارواح

عن ملابس ودثور وانعدام وفتور فجعل مجامع الارواح الطيبة نوادي السرور

لمجالس القدس ومرابع النعم ومصانع الانس لانسهم بمحاضر الملائكة

ولا تمسهما لغوب ولا نشرد فيهما ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر بقلب احد فنحمدك
اللهم على ما شرفتنا بالسعادات الابدية والنعماء السرمدية واودعنا مصالح
لا تعد ولا تحصى وحكما لا تحصر ولا تستقصى واسالك ان توفقنا
باداء عباداتك والاشتغال بطاعاتك والاستغراق بابتغاء
مرضاتك والاجتناب عن منهياتك وتشرفنا في الاخرة بمكارم جزائك وجلائل
نعمائك ومشاهدة انوار لقائك وتجعلنا مولعين بمشاهدة مشاهد
رضوانك طالبين لفيوض غفرانك راغبين الى ارباب الكرامة والنعيم
ومجتنبين عن اصحاب الشمال واصحاب الجحيم واغفر لنا ولاخواننا
الذين سبقونا بالايمان وافض علينا وعليهم من بركاتك بالرحمة
والغفران واجعل مثوانا روضة من رياض الجنان ولا تجعلها
حفرة من حفر النيران واخلصنا من مخافة الاجل والتلجلج عند السؤال
ونجنا عن سكرات الموت وعذاب القبر وغمرات الفوت ولا
تحرمنا عن لقاء اوصيائك عند حلول الفناء ونزول ملك القضاء
ولا تخيبنا عن لقاء رضوانك وانوار غفرانك في دار الجزاء وصل وسلم
على النبي المبشر للمطيعين بجزيل ثوابك المنذر للعاصين باليم
عقابك وجسيم عذابك وعلى الشفعاء المذنبين من اولاده
مجنبهم عن الشدائد والتهلكات والتلعن على اعداء الدين ما دام السموات والارضين

امّا بعد

بر سیه مستان بادهٔ غفلت و نادانی و مخموران نشهٔ جهالت نفسانی که بوساوس
و هواجس شیطانی شبانروز در اکتساب لذائذ زندگانی و تحصیل زخارف
تعیش جسمانی و مواسات و ولوع بقای عمر فانی منهمک و مدهوش میباشند
پوشیده و محتجب مباد که ثبات حیات ناپایدار و وجود جسم خاکی مدار درین دار
منسیتی اثار حبابیست بر آب روان برخاسته که بهبوب عواصف باد فنا ناپدید
و متلاشی گردد یا شعلهٔ شمعیست در ساحت فسیح بیدا افروخته که بهیاج حوایج
صرصر کربت و عنا خاموش و منطفی شود پس بر چنین امری ثبات اعتماد و
التفات نمودن و بدان الفت و استیناس و دو روزه زندگانی و شوق
و شغف دنیای فانی که عجوزهٔ زشت صورت غداریست دل نهادن و
و پیره زال قبیح طلعت را عروسک زیبا خلقت پنداشتن سفاهتی بیش نیست
و از لذائذ دار باقی و تعیش اخروی که عین کمال نفس انسانی و حیات
جاودانیست دل برخاستن و خاطر آشفتن بلکه بذکر جان پرور موت که
در نفس الامر بشارت حیات نفسانی و نوید تعیش انجانست کراهت خاطر و
خوف دل بهم رسانیدن بغفلتی و جهالتی چنانچه بعض خواص و جل عوام کالانعام
بل هم اضل تسهیل خوف ممات را از تمامی مخاوف و شنوه و مکاره شدیده مرویه انگاره
انگاشته و حقیقت بدون اعتبار این و انقلاب بدن عنصری روح و از
به تیرهٔ بوار نام و نشان و توزیع دخائر توحش و تکدر در صنوف انواع مکاره و بلبال و آفات

مدله منطفی

مدله و ارجعی متید انهم

امواج اضطرار و اختلال می اندازند مصدق این خیال و موثق این مقال انکه در سنه یکهزار و دویست

و هشتاد از هجرت نبویه علی صاحبها الف الف تحیه بسبب زردات آب و هوا و شیوع شناعت وبا ایام

به عجایب سوانح هایله و وقایع وابله روداده که گوئیا از تصور مقدمتین صغرای هجوم و

کبرای عدم تصدیق بدایت انتاج قیامت پیدا و قضیه موجبه موجودات از حدث حد وسط

حیات نتیجه عدم هویدا گشت سفاین بقا از طوفان موسم وبا و تلاطم امواج فنا غریق

لجه فنا میگردید و تراکم شداید نزع الحال و تقادم سکرات موت و غمرات اشغال مضمون

تریهم علی احوال شتی فبین صریع تلوی و ضجیع لدیرجی و میت مسجی حکایت مسموع

ملزوم عدم از لجج مطاوی آیه کل نفس ذائقة الموت موجزن و امواج فحاوی

اذا جاء اجلهم لا یستقدمون ساعة و لا یستاخرون بر سواحل امکن بود

زمان زمان مضمون مقود الافلاک شتی والحوادث سهام والله

رام فاین المفر ورد زبان هر فرد بشر بوده و نفس نفس مضمون انا ارسلنا

علیهم ریحا صرصرا فی یوم نحس مستمر تنزع الناس کانهم

اعجاز نخل منقعر هر دمی نفسی را بیش نخر جمعی کثیر و جمی غفیر بسبب بیم مهیب

آفات مدلهمه و شیوع شناعت ایام طامه ~~عیان الیه~~ از زمان یوم ینفخ فی الصور

و ~~دهشت~~ هنگامه شور و نشور پیدا اشته کمر عزیمت جازم و ارادت راسخ بر جلای

وطن و تبع مسکن بر بستند و الطنبه صایم اقامت را بشکستند اما گروهی که در بند فقر

و مسکنت و واماندگی و از بار کسب معیشت و افتقار سد رمق زمین گیر بودند خود را

زنده در گور مبتلا می بعجب ضغطه و فشار اضطراب و اضطرار می یافتند و هیچ جای قرار
و پای فرار نه پیدا شتند در هر محفلی مصداق حدیث اکثروا ذکر هادم
اللذات فی الملوق غیر از تذکره موت و فنا سخنی نبود و در هر صحبتی غیر از اندیشه موت و عدم
کسی فکری نمی بود چنانچه روزی بعض اولای جلیل و احبای نبیل پیش فقیر
نیز از این قبیل قال و قیل در میان آوردند و اقاویل تخیلات و تقاریر تشتت در تحقیق
احوال بعد موت انتقال و حقیقت ارواح و مفهوم ممات و منافع و مضار حیات بطول
انجامید دانستم اینهمه توسیع دایره قیل و قال و تطویل بازار تقاریر بحث و جدال
مبنی بر جهالت و منبی از غفلت و بطالت است ورنه حقایق آثار مبدأ و معاد
بر ایشان مخفی و مستور و دقایق اسرار سعادت و شقا از ادراک ایشان مهجور
و محجور نمی بود چنین تهافت و انغماس در ورطه توهم یاس و هراس و [illegible] منظمه
تشتت و وساوس نمی گردید لاحق حال عامة الناس نمی گردید و اگر پرده
بینا بینش [illegible] اندیشند موثر اینگونه شائبه توحش و تفزع و [illegible] نخواهد یافت
بلکه یاد آن حقیقت در تحصیل سعادات و وسیله تحصیل لذات و راحات خواهد شد
بنا علیه واجب و لازم [illegible] که شمه ای از حقایق احوال [illegible] تا ظلمات شبهات
منکشف و مندفع و لثام ابهام مرتفع گردد و اسرار خزائن عوالم قدسی و رموز کنوز
احوال دیگر واضح شود چنانکه بحمد الله سبحانه در اینجا شمه تمامی احوال حیات و منافع و مضار
ممات و حقیقت روح و کیفیت فنا و بقا و ارتفاع [illegible] روح و عالم برزخ و دیگر اسرار معاد
هر مقام چنانکه در فهرست [illegible] مشروح و مبین گردد [illegible] عباد بشارت [illegible]

و تجزء [illegible]

[illegible] ارباب [illegible] حقیقت [illegible] در باقی [illegible]

معارف وعلوم سوزحمت های بدنی ورزیده اند واسایش خواب وخور وارایش

جان وتن را ترک نموده شبانه روزی در ریاضت شاقه تحصیل علوم [illegible] اند

وسببش همینکه چون بدیده بصیرت وچشم خبرت نگریستند دیدند که راحت

انسان ونفس الامر از حصول علم ومعرفت هست وزحمت های نفسانی وجسمانی

ومخاوف وافات انسانی فی الواقع درجهل است زیراکه جهالت مرضی هست

مزمن برای نفس انسانی که بالمره جسم وجان را بمهالک ومخاوف مردیه والمه ومنا[illegible]

آفات هائله می اندازد چنانکه در شرائع ناصواب وفجاج ضلالت واعوجاج

که عدل ونکول ازان واجب است می اندازد واز صراط مستقیم رشد وصلاح

وسبیل نجات وفلاح که سلوک ان فرض است بازمیدارد وازامور رشدیده الخطر

مفروضة الحذر غافل میسازد وازامور فضولیه مهمله سیئی العاقبة دنی الماهیت

که التفات واعتنا بران نه می سزد شوقی وشیفتی میدهد پس نجات ازین مرض

مهلک وخلاص ازین درد جانگداز عین لذت ابدیه وراحت سرمدیه باشد

ازافات واسباب فاسده ومخاوف واوهام کاسده رستگار [illegible] [illegible]

میسازد وبرای دارباقی [illegible] فوز وفلاح [illegible] حصول سعادات ونجاح [illegible] مایند ...

[illegible] حقیقت احوال را صاحب خبرت دریافتند وبذروه علیه علم و

معرفت رسیدند تمامی امور دنیویه وشوکت وثروت فانیه که جمهور انام و

رعایا وعوام انرا کرامت بزرگ ونعمت سترگ میدانند از خار وخس [illegible]

ارباب بصیرت واصحاب خبرت

حصص [illegible]

دریافتند

۹

داہون و از حنظل و مرا مروا دون پنداشتند چہ لذات حسیہ و تعیشات دنیویہ
قلیل الثبات و کثیر النکایات است برای آنکہ اگر بدست می آید از افکار شبانروزی
اخذ و انتزاع یا ادخار و اجتماع یا محافظت آن از تنافس کلاب اعادی و تغالب
سراق یا بذل اوقات و نفاق حرکات لمحی مواقع لذت و مقامات کفالت یا فرار از آفات وارده و
اسباب مفنیہ و با حرص و آز بہ تکاثر دولت و تظافر ثروت لمحہ تخالی و
خلاصی نی و اگر از دست میرود از آلام فقدان و تدارک نقصان و زحمت
تحصیل و کاهش تامیل و مقاسات تنافس کلاب و اکلہ جایف و مصابرت
بصنوف ذل و استخفاف و ایثار و صمات مساوی عادات و قبول نکایت
آفات و بلیات لحظہ راحتی و فراغتی نی لاجرم بر قلیلی از مایحتاج و معاشی
مما لابد منہ قانع شدند تا موجب سد رمق و ابقای حیات باشد و لبس و برگاه
چنین ملکہ بہم رسانیدند و از فضول عیش کہ بمنزلہ ولوغ کلب می پنداشتند دست
ولوع برداشتند از مخافت ممات پروای نداشتند و ہمانا بہ تحقیق جزم و
یقین نمودہ اند کہ موت را دو نوع است موت ارادی و موت طبیعی و موت ارادی
ہمان ترک شہوات نفسانیہ و لذات فانیہ ست و موت طبیعی ہمان ترک نفس است
بدن را و حیات را نیز دو نوع است حیات ارادی و حیات طبیعی حیات ارادی انست
کہ انسان در تحصیل ماکولات و مشروبات و اکتساب لذات و شہوات سعی و
کوشش میکند و حیات طبیعی انست کہ بسبب ان عیش سرمدی و راحت ابدی

تابند و بر زخارف دنیه دنیای فانی و لذائذ خسیسه شدهٔ راضی و دلشاد
رذائل هوا و هوس نفسانی منفرح الخاطر و مطمئن الفواد گشته‌اند و همچنین کسانیکه از
آیات و براهین قدرت ما و طرق رشادت و هدایت ما غافل اند و در اودیهٔ غاویه
ضلالت و فیافی غفلت و جهالت اسیر و سرگردان اند ما در مقام همه اینها
مش و وحشت بسبب ارتکاب مکاسب ردیه و افعال سیئهٔ ایشان و قال عز شانه
قل ان کانت لکم الدار الاخرة عند الله خالصة من دون الناس
فتمنوا الموت ان کنتم صادقین یعنی بگو ای محمد که اگر نعمتهای جاوید
دار آخرت و عیش‌های سرمد جوار حضرت صمدیت آرزو می کنید و آرزوی شما خالص
لوجه الله سبحانه بر وجه ریا و سمعه نیست چون حصول این منصب جلیل و نیل این شرف نبیل بدون
رحیل ازین دار رذیل ممکن نیست باید که همواره خواستگار مرگ و ارتحال بوده باشند و
حرکت و انتقال ازین سرای پر زوال بدار بقا و کمال باشید اگر در دعوی ایمان
و محبت جناب ایزد منان و طلب رحمت و رضوان صادق و واثق هستند
و در سوره جمعه بر وجه ترغیب انام میفرماید قل یا ایها الذین هادوا
ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت
ان کنتم صادقین ولا یتمنونه ابدا بما قدمت ایدیهم
والله علیم بالظالمین یعنی بگو ای محمد کسانیکه هدایت یافته‌اند و دعوی ایمان
کامل و محبت جناب احدیت مینمایند و بدین سبب خود را از اولیای جناب

اقدس الہی و دوستان طریقہ شریعت پناہی میشمارید چون غایت محبت وصل محبوب و قرب

مطلوب ہست و شرف قرب و اختصاص و لذائذ الفت و اخلاص بدون [illegible]

دار آخرت ممکن نیست لازم کہ موت را آرزو کشید کہ تا بدان ذریعہ وثیقہ و وسیلہ انیقہ

باوج کمال و ذروہ انوار جمال و جلال [illegible] رسید و ظاہرست کہ ہیچگونہ خواہان

مرگ نخواہید شد بسبب اینکہ ہموارہ با وصف دعوی محبت راہ مخالفت و معادات

پوئیدہ و در شقاق و نفاق رضای محبوب و اسباب مضاد مطلوب ہمہ تن کوشیدہ اند

حالانکہ وتیرہ طالب است کہ بہمہ وجوہ تن برضای محبوب میدہد و در کدامی امر مخالفت

وی نمی ورزد [illegible] دعوی انقیاد و ادعای خلوص و حسن

اعتقاد بزبان میدارید اما اگر صادق می بودید از راہ رضا و تسلیم عدول و

نکول نمی نمودید و ازینجہت درشان اینان [illegible] بر وجہ توبیخ و ترہیب میفرماید

قل ان الموت الذی تفرون منہ فانہ ملاقیکم ثم تردون

الی عالم الغیب والشہادۃ فینبئکم بما کنتم تعملون بس بگوای محمد [illegible]

کہ [illegible] دام اجل [illegible] کہ میگریزید [illegible] اجل اسیر فنا و ہمانش کند مرگ [illegible]

قضا خواہد نمود و فرار و گریز شما پناہی و خوف و خشیت شما امانی و نجاتی نخواہد شد

و ہمان حال بہ پیشگاہ حضرت عالم غیب و شہادت حاضر خواہند ساخت و چون او [illegible]

برہان و آشکار است و بر افعال و کردار شما [illegible] شما را از اعمال و [illegible]

شما کہ بسبب آن از موت ترسان و از ملاقات پروردگار خود گریزان می بودید آگاہ

تا ابد زنده گرانی از موت نجی [illegible]

خواهد فرمود [illegible] وازین آیه وافی هدایه چند امر [illegible] که هریکی کحل الجواهر چشم خبرت وجلاء البصائر دیدهٔ بصیرت است

اول انکه دوست همواره خواهان لقای محبوب میباشد وموت ذریعهٔ حصول لقای محبوب است پس سببیکه موصل الی المطلوب باشد نیز مطلوب خواهد بود وخلاف ان [illegible] مطلوب ومضاد محبت محبوب دوم انکه طالب [illegible] خواهان رضای مطلوب وجویای خوشنودی محبوب میباشد وافعال صالحه واعمال مرضیه موجب رضای اوست پس اسبابیکه باعث حصول رضای مطلوب باشد نیز مطلوب خواهد بود وخلاف ان خلاف رضای مطلوب سوم انکه [illegible] کسی را از چنگال اجل وپنجه مرگ نجاتی نیست پس خواه ترسان وگریزان باشد وخواه جویان وخواهان پس عاقل را نمی سزد که از امر لابدی مفر خواهد حالانکه ازان مفری نباشد چه انسان تا زمانیکه جای پناه ومقام فرار می یابد از مخاوف هائله و مکروهات مهلکه میگریزد وهرگاه ازان پناهی ومفری نباشد فرار وگریز از عاقلی نباشد آیا نمی بینی که اگر دشمنی قوی با شمشیر برهنه تعاقب نماید مادامیکه مقام فرار [illegible] گریز زدن [illegible] وهرگاه دشمن بر سر وشمشیر بر گردن رسد غیر از فسخ عزیمت [illegible] وایثار تسلیم چاره [illegible] پس همبرین نمط هرگاه [illegible] غیر از تسلیم چاره نباشد قال افلاطون الحکیم الافلاک قسی والحوادث سهام والانسان [illegible] فاین المفر چهارم انکه باعث

و از آن موت همان اعمال قبیحه و افعال سیئه است که مضاد رضای مطلوب و مخالف

محبت محبوب است و آن دولت هستی که از نظر علام الغیوب مخفی و محجوب نیست

خیانت [illegible] که حاضر و ناظر می باشد

[illegible] خیانت و اکتساب رذیلت که موجب مقت جناب احدیت باشد

پس واضح شد که کسانیکه محبت جناب احدیت دارند و بر طبق رضای او عمل کرده اند

همواره جویای قرب جناب او و خواهان لقای رحمت او می باشند و کسانیکه

از رضای او دور و بسبب اعمال سیئه از ساحت قرب او مهجورند بالبداهه

قال رجل لابی ذر رحمه الله ما لنا نکره

للموت قال لانکم عمرتم الدنیا و خربتم الآخرة فتکرهون

ان تنقلوا من عمران الی خراب یعنی شخصی بخدمت حضرت ابی ذر

عرض کرد که چه سبب است ما را موت را مکروه و ناگوار میداریم و همیشه در

معرض خوف و فراریم فرمود که سببش آنست که شما دار فانی را مستقر و ماوای

خود پنداشته همت در تحصیل زخارف دنیای دنیه و اکتساب شهوات نفسانیه

و لذائذ شیطانیه مصروف و از توطیه و تمهید اسباب مساکن و ملابس و مآکل و مشارب

اینجهان مالوف بوده جسم و جانرا خوشنود و شاد و دنیای فانی معمور و آباد ساخته اید

واز دار باقی غافل بوده کدامی سامان ابادی واسباب فرحت وشادی

بپیش نفرستاده اید بلکه ان دار جاوید را ~~لپوفخه~~ ویران وبرباد

اید پس چگونه گوارا و مکروه نشود که از ابادی بویرانه منتقل شوید قیل له

فکیف تری قدومنا علی الله قال اما المحسن فکالغائب علی

اهله واما المسیئ فکالابق یقدم علی مولاه یعنی عرض کردند

که چگونه می بینی حال قدوم ما بپیشگاه جناب اله فرمود قدوم نکوکار که همواره

در رضای او کوشیده و خواهان لقای او بوده مانند قدوم مسافر دوست

محبوبست که بخانه دوستان و عزیزان خود می اید و بدیدار فرحت اثار احباب و اقارب

شادان و شادمان میگردد و اینا نیز ~~ـــــ~~ فرحان ~~ـــــ~~ ~~ـــــ~~ لوازم

~~ـــــ~~ مهمانی و ~~ـــــ~~ مراسم میزبانی و بتوفیق اسباب اسائش و ~~ـــــ~~ و ازاله

الام مسافرت و ازاحت نکایت مساعدت اهیم می پردازند قیل فکیف تری

حالنا عند الله قال اعرضوا اعمالکم علی کتاب الله ان الله

الابرار لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم یعنی گفتند که پس چگونه می بینی

احوال ما ~~ـــــ~~ اعمال کارهای ما ~~ـــــ~~ پیش حق تعالی

ابوذر فرمود اعمال خود را روبروی قران مجید عرض کنید و ~~ـــــ~~ هدایت

وارشادان ~~تطبیق~~ مطابقت نمائید که دران ~~ـــــ~~ مذکورست ان الابرار لفی نعیم وان

الفجار لفی جحیم یعنی بندگان نیکوکار در ریاض بهشت برین و در نعیم اعلی

یقدم

واما قدوم بدکار [illegible]

[illegible]

علیین خواہند بود و بندگان بدکار در اسفل السافلین (مو جحیم عقاب)

قال الرجل فاین رحمة اللہ قال ان رحمة اللہ قریب من المحسنین

یعنی ان مرد گفت ہرگاہ چنین میگوئی پس رحمت پروردگار کجا باشد فرمود آیا نشنیدی

کہ حق تعالیٰ میفرماید ان رحمة اللہ قریب من المحسنین بدرستیکہ رحمت خدا قریب است

از بندگان نیکوکاران (خاص و شامل حال ایشان است برای شما چیزی باقی نماند)

و ازین روایت و امثال آن کہ باعث کراہت و تنفر از موت ہمان تقاعد و تکاہل ست

از اعمال صالحہ کہ موجب تقرب جناب باری و رضای کردگار است و انہماک بدن

و انہماک نفس است در ملاذ و ملاہی و غیر آن کہ سبب مخالفت و مقت پروردگار است

پس بسبب خباثت و وخامت عاقبت موت را مکروہ تر از تمامی مکروہات میدارد

ففی الخصال عن الصادق علیہ السلام قال اتی النبی صلی اللہ

علیہ وآلہ وسلم رجل فقال لہ مالی لا احب الموت فقال لہ الک مال

قال نعم قال فقدمتہ قال لا قال فمن ثم لا تحب الموت یعنی حضرت

صادق علیہ السلام فرمود کہ شخصی بخدمت حضرت رسالتمآب صلعم عرض کرد کہ چہ

سبب است کہ من موت را دوست نمیدارم و ارتحال را ازین جہان ناگوار و مکروہ میدانم

حضرت فرمود آیا تو مال و دولت میداری عرض کرد بلی میدارم فرمود آیا

چیزی ازان بسوی آخرت پیش فرستادی یعنی (چونکہ تو محقق است کہ اگر) در راہ رضای

حق تعالیٰ و وجوہ بر و احسان و امور خیر صرف نمایی ہمہ ان بل اضعاف مضاعف

ولثوران قوت متابعت نفس ومطاوعت هوس نموده باکتساب رذائل عقلیه و بدنی
وغیبت ملاعب وملاهی معروف وبصنوف محرمات و مذمومات عقلیه ونقلیه مالوف میماند
پس هرچند صحت کمترست اسباب عقوبت و وبال نکال سبکتر ولیکن اوقات
حصول دولت و ثروت موجب ثوران ثوائر فساد و هیجان مواد عناد و قتل
نفوس و هتک حرمات و شیوع فضائح و نشر قبائح و اتباع هوای نفسانی و ایثار
حرکات شیطانی و رذایل نفسانی میشود پس هرچند مال دنیوی کمترست از نکایت و
اسقام و زحمت و آلام دنیا و آخرت ایمن تر آیا نه می بینی که جناب رسالتمآب میفرماید
فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب یعنی در مال حلال دنیا روز قیامت حساب
ذره ذره کنند و در مال حرام دنیوی عذاب بحساب نمایند و مرحله حساب صعب ترین
مراحل و سخت ترین منازل است که جز اولیا و اتقیا متحمل این صعوبت نتوانند شد
چه جای عذاب مال حرام منقولست که سبط حضرت چون حضرت ام کلثوم علیهما السلام
نان و شیر و نمک حاضر ساخت قبله حریم اسرار ایمان و کعبه مطاف حقائق عرفان
یعنی حضرت امیر المومنین فرمود ای فرزند یکی را از دو نانخورش بردار تا یکی را
بخورم آیا گوارا میداری که روز قیامت پیش دیان یوم الدین و حاکم عالمین
برای حساب مأکل و مشارب و ملابس تا دیر ایستاده مانم پس آن کاسه شیر برداشت
و نان و نمک قدری تناول فرمود هرگاه اشرف بنی آدم و افتخار عالمیان و عالم
چنین باشد پس آرزوی مزید ثروت و وفور دولت غیر از انکس منظور و مقبول

مقبول نخواهد داشت که دنیا را ما وا و مستقر کماشته در تعمیر این بنای خراب

دل بناده و بار آتش و اسایش نفس و هوا دل داده از لقای خدا و دار لقا روی

دل بر تافته ست ولذا ورد فی الاخبار من احب لقاء الله احب الله

لقائه ومن ابغض لقاء الله ابغض الله لقائه یعنی هر کس دوست

دارد لقای خدای تعالی دوست دارد لقای ویرا و هر که دشمن دارد

لقای او را حق سبحانه مکروه دارد لقای ویرا و فی امالی الصدوق

عن امیر المؤمنین قال لما اراد الله تبارک و تعالی قبض روح

ابراهیم الخلیل اهبط الله ملک الموت فقال السلام علیک

یا ابراهیم قال وعلیک السلام یا ملک الموت اداع ام ناع

قال بل داع یا ابراهیم فاجب قال ابراهیم فقال فهل رایت

خلیلا یمیت خلیله قال فرجع ملک الموت حتی وقف

بین یدی الله فقال الهی قد سمعت ما قال خلیلک

ابراهیم فقال الله جل جلاله یا ملک الموت اذهب الیه

وقل له هل رایت حبیبا یکره لقاء حبیبه ان الحبیب یحب

لقاء حبیبه یعنی چون مشیت جناب اقدس الهی اقتضا یافت که روح مطهر خلیل

حضرت ابراهیم خلیل را قبض نماید و زمان داد تا حضرت ملک الموت برای

قبض روح نزول نماید پس چون ~~آنحضرت نزول نمود~~ که حضرت ابراهیم

پس ملخص الخبر ابوعلی احمد بن مسکویه در کتاب الطهارة گفته و مولانا نصیر الدین طوسی ایضاً چون لالی شاهوار در سلک بیان کشیده تمام سفته‌اند که هرگونه حوادث بر آنچه ضرور الوقوع باشد و دفع آن از حیز امکان و قدرت و وسع بشریت خارج باشد

استشعار آن خبر تعجیل بلا و جذب محنت فائده نه بخشد و الفقدر عمر که قبل از زمان ورود آن مکروه و نزول آن محذور بسبب خوف و فزع و اضطراب و جزع ملغص گشته عیش و آرام را مکدر کند از تدبیر مصالح دنیویه و اکتساب سعادات اخرویه محروم ماند و خسران دنیا با نکال آخرت فراهم آورد پس بدبخت بر دو جهان

کرده انتهی موضع الحاجة ومن درین مقام از حدیث ثابت کنم که عمر عزیز انسانی قابل آن نیست که در ملاهی و ملاذ دنیوی بذل کند چه جا که از خزائط دنیا و آخرت هر دو محروم ماند قال الشیخ البهائی فی شرح الاربعین

فی الخبر انه ینشر للعبد ساعات الیوم واللیلة اربعة وعشرون خزانة فیفتح له منها خزانة فیراها مملوة نورا من حسناته التی عمل فی تلک الساعة فیناله من الفرح والسرور والاستبشار ما لو وزع علی اهل النار لادهشهم ذلک عن الاحساس بالمها ویفتح له خزانة اخری فیراها مظلمة تفوح منها نتنها وتغشی ظلمتها وهی الساعة التی عصی الله فیها فیناله من الفزع والهول ما لو قسم علی اهل الجنة لنغص علیهم نعیمها ویفتح له خزانة اخری فیراها فارغة لیس فیها شیء وهی الساعة التی نام فیها

او اشتغل بالمناجات فتحسر علی خلوها و ندم علی ما فاته من الربح العظیم الذی کان فاز علی تحصیله یعنی در اخبار آمده که برای بنده مقابل ساعات شبانروز بیست و چهار خزانه معاینه او رند پس خزینه رو بروی وی بگشایند پس بیند اندران که اشعه انوار جواهر حسنات و شعشعه لوامع لالی سعادات ساطع باشد و آن ساعتیست که دران محامد خصائل و محاسن اخلاق و مکارم سعادات و میامن برکات و عبادات بعمل آورده پس ویرا بجدی فرح و انبساط و استبشار و نشاط روی دهد که اگر اهل دوزخ را ازان نصیبی و قسطی بهم رسد شدائد عقوبات الم و مهالک مکافات مدلهمه را از لذت آن محو و منسی سازند پس خزانه دیگر را بپیش وی مفتوح سازند پس بیند اندران غبار تیره و تار و ظلمت وحشت بار با بوی مردار بدکریه اسد متعفن بحدی هویدا گردیده که مشام روح و روان را منغص و مکدر سازد و آن ساعتیست که با کتساب محرمات و مناهی و طلب ملاذ و ملاهی و ارتکاب افعال زشت و حرکات شیطنت سرشت و ایثار محرمات و زخارف شهوات پرداخته پس ویرا فزعی مزید و هول و جزعی شدید بهم رسد که اگر شطری ازان باهل بهشت عنبر سرشت بکشند از شدائد اهوال و مخاوف آن راحت و لذت فرادیس جنان را فراموش نمایند پس خزانه دیگر بر روی او مفتوح سازند که پس می بیند او را چون کفهای تهیدستان بدبخت خالی و مثل صنادیق مسروقة المتاع از جمیع

جمیع نفائس اقمشه و امتعه هستی باشد و ان ساعتی باشد که دران بشواغل حرز و خواب یا دیگر
مباحات دنیوی مصروف گشته پس بکمال تحسر و تالم و نهایت تاسف و تاثر
رو دهد مبتلی بسبب آنکه با وصف قدرت اکتساب حسنات جمیله و استطاعت
تحصیل مثوبات جلیله خود را از ربح عظیم و کرامتهای جسیم و نعمتهای کریم
محروم نموده انتهی ملخصه پس عاقل را چگونه سزد که چنین عمر عزیز خود را که مایه
استحصال سعادات و ذریعه اقتنای حسنات و خیرات است در بطالت
و غفلت نفسانی با اکتساب لذات و شهوات دنیای فانی تلف کند چه جا
که از خوف بی سود و هول نابهبود قبل از ورود مکروه و حدوث محذور منغص
داشته از لذات هر دو جهان خایب و خاسر گردد پس اگر خویشتن را تسکین
و تشفی و تطمین و تسلی بر داز و باشد و سلوک بمسالک رضا و تسلیم نماید
هم در عاجل و هم در آجل سلامت ماند و علیش بقیه عمر را بفراغت بگذارند خصوصا
در امری که ضروری الوقوع باشد و دفع ان محال بلکه خوف ان جز کاهیدن
جسم و جان سودی ندارد و معهذا خوف و خشیت اشد و جزع و فزع از ان
بجز این نیست که یا انسان منافع و مضار حیات را نمی داند و حکمت و مصلحت
وجود و عدم را نمی شناسد پس حیات را غنیمت بزرگ و نعمت سترگ
می پندارد و موت را لغو محض و عبث بحت بلکه زیست را گوارا و موت را مکروه دشمن
می دارد یا حقیقت موت و ماهیت مرگ را نمی داند پس بسبب جهالت

ازین امری نایل و افتی مخوف و واصل می پندارد و از مهیبت همواره خائف و ترسان و از نام مرگ متفزع و لرزان میباشد با اینکه می پندارد که بعد بطلان و انحلال قوای جسمانی و اضمحلال تراکیب بدنی نفس و ذات وی مانند انعدام اجسام منعدم و مضمحل و متابه دثور و اندراس ابدان منحل و باطل خواهد شد و دیگر موجودات روزگار بر قرار و مستمر و لذائذ دار فانی و زخارف اینجهانی ابد الاباد باقی و مستقر خواهد ماند یا مید اند که نکایت موت و الم مفارقت روح از دیگر امراض مولمه و اعراض ملمه که بسا اوقات لاحق حال انسان میگردد بیشتر و سدید تر است یا میند اند که مفارقت موت و انجام فنا چه میشود و روح بکجا میرود یا می پندارد که بعد حلول موت و مفارقت روح عقوبتی سخت و نکالی صعب و سدید در پیش می اید یا بر تخلف عیال و مباعدت اولاد و مال نالم و تحسر و تاسف و تفزع و تلهف مینماید و همه ان ظنونیست فاسد و اوهامی کاسد که از راه صدق و صفا صواب دور تر افتاده و بظلمت جهالت آئینه عقل و بصیرت غبار کدورت داده و از احت این غوائل و ساوس مظلمه و استیصال و استطراد این خسائس هواجس مدهمه بد و طریق توان نمود طریقه اولی طریق عقل است که حضرت ایزد کار این کو بر شاهوار را درین ظلمتکده جسمانی و هیکل ظلمانی چراغ هدایت و شمع بصارت و بصیرت ساخته و طریقه ثانیه شریعت است که درین ضلالت خانه دنیای فانی و فجاج مناسک و معاویج مسالک ظلمات اینجهانی

صراط مستقیم ہدایت و نجات و عصای رشد و شداد و سبل سعادات و حسنات

ساخته و ما درین مقام بر شبهه باطل و وسواس لاطائل بوجهی شایسته و اسلوبی

بایسته بهر دو طریق انیق باطل و زائل کنم [illegible] اشاره [illegible]

دو [illegible] در بعضی السعادات [illegible]

[illegible] محض و مشو مشام اعنی اوقات بخاطر ان خطور میکنند

وجود و حیات شایسته انست که علی مر الدهور و کر الاعصار برای هر فرد بشر

ثابت و برقرار باشد و موت و عدم سزاوار انست که حین من الاحیان و زمان

من الازمان لاحق احدی از موجودات نگردد لیس سفاهت و وقاحت ان بحد نیست

که بیش ازان متصور نیست زیرا که بادنی تعمق و اقل تفکری توان فهمید که حکیم

علی الاطلاق و علیم مصالح موجودات که چنین مخلوقات ارضی و سماوی و موجودات

علوی و سفلی را از عدم بوجود اورده و حکمت های گوناگون و صنایع بوقلمون

در هر شی بلکه در هر ذره از ذرات بل در هر جزوی از اجزای ~~ونه~~ پنهان فرموده

چنانچه ~~که در جبلت~~ وجود هیچ نوع الشان که از اربع عناصر او لا و از آب نجس ثانیا اوفتد

و حیات حسن تراکیب و حسن هیئت و حسن اسالیب و پیرا بخشیده و در هر رگ و پی

انواع مصالح و صنوف حکم بودیعت نهاده و از همه موجودات بعطای فهم و

ادراک شرف بخشیده که بدان سبب ادراک محاسن و قبایح و منافع و مضار

می نماید پس کدام عاقل باور کند که اگر استمرار بقا و حیات و دوام وجود و ثبات

ثبوت برای هر فردی از افراد شایسته و سزاوار می بود حکیم علیم بدین علم و حکمت

لتكون آلة الى نيلها فان صرف اللحاظ عن الجزء الخسيس من الانسان
ولم ينظر الا فى النفس كان ذلك غاية للطبيعة الكلية بحسب
النوع البتة من هذا الوجه لانه الكمال بالنسبة الى الفطرة النوعية واما
تخلفها فى البعض حيث يكون للمتوفى فى حقه نوريطا فى درك
الشقاوة فذلك لسوء الاختيار لا لطبيعة النوع ومنها اخلاء
المكان فانه لولا الموت لكانت الاحياء مخلدين كان المكان
مشغولا بهم وبمصالحهم ولم يفضل الا ما يسع اقل قليل بالنسبة
الى ما يمكن ان يوجد من اشخاص النوع الذين ليسوا باحقاء بدوام
العدم من هؤلاء الاحياء بدوام الوجود فاوجبت الحكمة
المقتضية للجود المراعية للعدالة ان يقضى هؤلاء نحبهم ويخلفهم
امثالهم انتهى وملخص انكه بعض فلاسفه در اثبات مصلحت فنا و عدم گفته اند
که بدانکه حال موجودات نظریه بطبیعت جزیه وطبیعت کلیه مختلف میباشد بعض اشیا
بقیاس طبیعت جزئی خارج از مجرای طبیعی و بیرون از دایره اقتضای نفع و صلاح منافید
میباشد لکن نظر به طبیعت کلیه عین اصلح و الیق میباشد چنانکه موت ست زیراکه شخص
نظر به طبیعت مشخصه خود مخالف مجرای طبیعی و مضاد منفعت دنیوی میداند چه برای وی
دران غرضی و غایتی نیست بلکه فقدان حیات و انعدام ذریعه ادخار ملاذ و شهوات ست
لکن در نفس الامر دران مقاصد و مصالح بحد ست از انجمله تخلیص نفس انسانیت

از کدورات جسمانی و مشاغل زخارف دنیای فانی و عوائل ظلمانی برای فوز و

فلاح و مزدوه سعادات و صعود وی با فوق اعلی مدارج کمالات و نتائج حسنات

چه غرض از بنای خلق و غایه ایجاد همانست و خلقت اجسام برای نفوس بمنزله آلات

و ادوات افتاده تا بدان ذریعه اکتساب محاسن و محامد نموده قابل فیضان

انوار رحمت و آثار کمال و سعادت کردد قال الله تعالی وما خلقت

الجن و الانس الا لیعبدون و چون وصول بدین منصب جلیل و کمال نبیل و حصول

رحمت و افزه کرم و تجنب از سوء شقاوت و عاقبت وخیم بدون عبادت جناب الهی

و امتثال او امر و نواهی ممکن نیست پس لابد شد که برای اکتساب اخلاق و عادات

خلق ابدان کرده و برای حصول نتائج و غایات آن که سعادت فنای جسم

تخلیص نفس از شکل جسم شود پس مرکاه نگر دیتون و بصیرت ابنوه از حزن نسیس انسانی

که محض مراعات حسابات و لحاظ زخارف فانیست بردارند و بذل رای و فراست

و صرف فهم و کیاست در مبادی و غایات بزرک نفیس که نفس نفیس است نمایند بحسب

طبیعت کلیه و غایات نوعیه نفعی جلیل و غرضی شریف مفهوم خواهد شد چه خلاص

نفس از کدورات جسمانی و اتصالش بعوالم نورانی و مجامع روحانی کمالی و سعادتی

ست که بحسب فطرت مزیدی بران متصور نیست اما تخلف از این غایت در حق بعضی

کسی بسبب تفریط در مهالک شقاوت و باعث توزیع و انقای حق است شود چنانکه منحرف

عاقبت و رداءت عقوبت کشف پس سببش سوء اختیار شرور و مساوی کرداری اطوار

نه قصور طبیعت نوعیه وازانجمله است خلو مکان از بعض افراد برای بعض دیگر
ازین نوع انسان چه اگر موت و فنا و انعدام از میان ابدان و اجسام مرتفع
می شد کره سطح زمین از احیای مخلدین و مصالح و محاویج موجودین خالی نمی‌ماند
و برای مولودین جای نمی‌یافتند حال آنکه ممکن است که اکثر اشخاص انسانی از افراد
همین نوع که هنوز از کتم عدم بعرصه وجود نیامده اند الیق باشند بدوام خلود و احق
باشند بحدوث و وجود از اینها و اینها در قابلیت وجود و خلود از ایشان کمتر
و ادون باشند پس حرمان قابل الوجود از شرف فیض وجود خلاف عدل
و داد و منافی فیض فایض الایجاد است جل اسمه فلهذا حکمت فائض الجود
رب ودود و رحمت کامله معدلت شامله پروردگار معبود بدین نهج اقتضا نمود
که هرگاه فرقی از اسلاف خطی از جهان بردارند فرقی دیگر از اخلاف روی بوجود
آرند پس بعضی بحسن کردار خویش تا باوج کمال و سعادت دو جهانی رسند و برخی
بسوء اختیار بحضیض وخامت و شقاوت انتهی ملخصا و از پس روشنست
که اگر هر چیزی موافق تمنای پرداخته میشد رشته تالیف و انتظام عالم که همه شیرازه مصالح
و حکم است می‌گسست و اوراق جود و فیض وجود منتشر میگشت آیا نمی‌بینی
که هر مصلحتی بسبب اختلاف طبایع و محاویج افراد بحسب ظاهر فرد افرد امناسبتی
ندارد گو مصلحت عام باشد پس یکی خواهان وی می‌شود و آن دیگری ازان
گریزان آیا نمی‌بینی که در فصل خریف مثلا هرچند که بارش و باران سبب

نموی نباتات و حدوث اکثر فواکه و لبقول است و نفع ان برای همه عامتر و فوائد

ان تمامتر اما یکی بسبب خوف انهدام مسکن یا فقدان مامن از ان بیزار و قطره

از ان چون شرار ناگوار و ان یکی بسبب نزهت باغ و گلزار و فرحت گلگشت

و تماشای بهار در امید و انتظار شال پوشان بهوس تزیین و کشیدن شال

زرین و پوشیدن دیبا و حریر رنگین خواستگار برودت اند و عریانی

لباسان بوجه ناداری و بی سامانی از شدت سرما در کمال رنج و عنا جمعی از

موسم حر قیظ و شدت گرما راضی اند و برخی را حرارتی بسیره غیر مرضی او تا

و جوانان زمانی و انی را طلبگار اند و ضعفا و پیران ایامی و عنوانی دیگر را

امیدوار الحاصل اگر فرداً فرداً اختلاف طبائع و مشتهیات افراد انسانیه را بعینی

بحدی تخالف و تمایز و تضاد در میان است که تعدید و حصر و تحدید نتوان نمود

پس اگر بحسب اقتضای ارزوی هر فردی پرداخته میشد و از مصالح و حکم

کلیه نظر برداشته میشد چنین عجائب عالم و غرائب امور بنی ادم را وجودی نمیبود

قال علی علیه السلام یتمنی المرء فی الصیف الشتاء فاذا جاء الشتاء

انکره فلا هذا یرضی ولا یرضی بذا قل لا یتنا ما اکفرن قال

~~الشیخ فی رسالته الا یتنا من جملة الامور الکامنه و کتابه هو کالی~~

~~فالسد احمد الله ثم احب ان احتسب فقد احب ان لا یکون~~

~~ومن احب ان لا یکون فقد احب ان فکذا الله یحب ان~~

جلال الدین سیوطی در رساله

در رسالهٔ تشنید الارکان فی لیس فی الامکان ابدع مما کان گفته که غزالی در رساله انتصار لما فی الاحیاء من الاسرار گفته لیس فی الامکان ابدع من هذا العالم ولا احسن ترتیبا ولا اکمل صنعا ولو کان و ادخره مع القدرة کان بخلا ینافض الجود الالٰهی وظلما ینافض العدل او لا مع القدرة کان عجزا ینافض الالهیة وکیف یقضی علیه بالعجز لم یخلقه الا اختیارا ولم ینسب الیه ذلک قبل خلق العالم یعنی غزالی گفته که هر آنچه صنایع کائنات و بدائع موجودات بدین حسن تراکیب وحسن صورت و اسالیب و ترتیب تمامه آثار موت وحیات وحوادث وتغیرات وسمات نظم ونسق و آیات رتق وفتق مشاهد ومعاین است بیش ازین نظامی بدیع تر و اسلوبی خوشتر وصنعی کاملتر امکانی ندارد وچه اگر ممکن الوقوع بوده ومعهذا حضرت آفریدگار را برایجاد آن قدرتی حاصل بوده پس بسبب اغماض او سبحانه از ایجاد آن محض بخل وضنت ثابت و آن منافض جود ونوال حضرت ذو الجلال والکمال است و برین نظر که آن عالم قابلیت و استعداد ایجاد است و او سبحانه با وصف قدرت ایجاد خویش وقابلیت واستعداد او از فیض ایجاد محروم داشت ظلمی صریح لازم آید برای آنکه وضع الشئی علی غیر محله ظلم است و آن منافی عدل و داد جناب دیان العباد است

و اگر فرض کنیم که ایجاد عالمی بهتر ازین عالم امکانی داشت اما خلاق علی الاطلاق
را قدرت و اختیار ایجاد نبوده پس بذات اقدس قادر مطلق عجز و صنعف
مضاف کرده باشیم و این مناقض شان الهیت الوهیت و منافی اقتدار ربوبیت
ست و چگونه بذات اشرف وی عجز و ناتوانی را منسوب توان نمود که او سبحانه
عالم بقدرت کامله و حکمت شامله خود بنظامی مطلوب و نسقی خوش اسلوب افریده
که مزیدی بران متصور نباشد علامه دوانی در بعض رسایل اورده و ملا
نور الله شوستری علیه الرحمة ازانقل فرموده که عنایت الهی متعلق
بنظام کل عالم کل من حیث الکل ست و مقصود بالذات همان و مصالح جزئیه
راجع بهمان مصلحت کلیه ست اگرچه نسبت باشخص معین اخلاف مصلحت
نماید و نظیرش بعینه انکه مهندس چون طرح عمارتی رقم کند دران ملاحظه
کند که نسبت با جمیع العمارت من حیث المجموع اولی و الیق و انسب مصلحت
کل خانه تعین موضعی از برای مجلس و مکانی برای دهلیز و محلی برای متوضا
وغیره نماید دو درین صورت نظر بمجموع خانه لایق بهر محل اینست که مهندس تعین نموده
اگرچه نظر بهریک ازاجزا الیق ان باشد که مجلس باشد همچنین معمار قدرت الهی
طرح عالم افکنده بر وجهی رقم کشیده ست که نسبت بآن مجموع من حیث
المجموع اصلح باشد اگرچه نظر باخصوص هریک ازاجزا خلاف الیق نماید انتهی ،

پس هرگاه اهم مقدمه واضح شد موت را نسبت بحال خود اصلح و اولی باید پنداشت
زیرا که هر چه حکیم او سکند همه نیکوست قال مولانا المجلسی ان العبد
یلزم ان یکون فی مقام الرضاء بقضاء الله فاذا اختار الله
له الحیوة فیلزمه الرضا بها و یشکر علیها فلو کره الحیوة والحال
هذه فقد سخط ما ارتضاه الله له و علم صلاحه فیه وهذا
مما لا یجوز و اذا اختار الله له الموت یجب ان یرضی بذلک
و یعلم ان صلاحه فیما اختار الله له فلو کره ذلک کان مذموما
یعنی هر بنده را باید که بقضای الهی جبه سای آستانهٔ تسلیم و رضا و هر مشیت
ایزدی را متعلق بتکریم و تعظیم بوده باشد پس هرگاه وی را نعمت حیات ارزانی
دارد مراسم عبادت و شکر گزاری و آداب طاعت و فرمان برداری بجا
آرد زیرا که در حدیث وارد است که حب الحیوة لتطیع لا لتعصی و اگر
درینحال که ایزد باکمال صلاح حال وی برای وی پسندیده نعمت حیات بخشنده حیات را
ناخوش و مکروه پندارد پس کفران نعمت جناب احدیت و استحقاق عقوبت
حضرت صمدیت ورزیده باشد ~~پس ناخوش پنداشتن موت [illegible]~~
~~[illegible]~~ و همچنین هرگاه حضرت علام باکمال نظر بصلوح حال وی
موت و انعدام را برای وی پسندد داند که هر آنچه اولی و الیق و اصلح
و اوفق بحال وی بوده برای وی مشیتش امضا فرموده پس از انجمع

رضا و تسلیم قبول و تلقی نماید تو ضلالت ان مذموم و نار را بیندارد و انتهای ملخصه

السنون علم الجمع اصلحیت این نظام عالم و ابدیعیت سیاق حالات بنی ادم از اقوال

حکمای متلفسفین بمعرض نوضیح و خیر تصریح در امده نظاران از احادیث ائمه طاهرین منسفلسین

علیه صلوات الله الی یوم الدین گذارش نمایم تا سرمه دیده بصیرت و مکحل چشم

بصیرت کردد ففی البحار فی حدیث المفضل عن ابی عبد الله علیه السلام

قال وما یعتقده الجاحدون للعمد والتقدیر للموت فانهم یذهبون

الی انه ینبغی ان یکون الناس مخلدین فی هذه الدنیا مبرئین من الاقام

فینبغی ان یساق هذا الامر الی غایته فینظر ما محصوله افرایت

لو کان من دخل العالم و یدخله یبقون ولا یموت احد منهم الم

تکن الارض تضیق بهم حتی تعوزهم المساکن والمزارع والمعاش

فانهم والموت یفنیهم اولا بینا فسون فی المساکن والمزارع حتی

تنشب فی ذلک الحروب وتسفک منهم الدماء فکیف کانت

تکون حالهم لو کانوا یولدون ولا یموتون وکان یغلب علیهم الحرص

والشره وقساوة القلوب فلو وثقوا بانهم لا یموتون لما قنع

الواحد منهم بشیء یناله ولا افرج لاحد عن شیء یساله ولا سلا

عن شیء ما یحدث علیه ثم کانوا یملون الحیوة وکل شیء من امور

الدنیا کما قد یمل الحیوة من طال عمره حتی یتمنی الموت والراحة من

قال الله

ان الشیخ فی رسالته الانسان من جملة الامور الکائنة وکل ما هو کائن
فاسد لا محالة فمن احب ان لا یفسد فقد احب ان لا یکون ومن احب ان لا یکون
فقد احب فساد نفسه فکانه یحب ان
یفسد ویحب ان لا یفسد ویحب ان یکون ویحب ان لا یکون
هذا امر لا یخطر ببال عاقل شیخ ابو علی سینا در رسالهٔ خود آورده
انسان از جملهٔ کائنات وموجودات است و هر شیٔ کائن وموجود لا محاله فاسد شدنی
از جهان بتغیر و زوال گذشتنی پس هر که میخواهد که فاسد نشود در حقیقت
طلبکار است که پیدا و موجود نشود زیرا که انسان هر موجود و کائن است که
معدوم و فاسد گردد پس هر که میخواهد که پیدا نشود طلبکار فساد نفس می شود
پس گویا که اجتماع ضدین میخواهد زیرا که می خواهد فاسد و منعدم شود و میخواهد که فاسد و منعدم نگردد
~~و منعدم نگردد~~ و میخواهد که بوجود آید و میخواهد که بوجود نیاید الخ
هذا الشئ عجاب لا یخطر ببال احد اولی الالباب بعد از آن در همان
رساله میگوید وایضاً فلو جاز ان یبقی الانسان لبقی من کان قبله
ولو بقی الناس علی ما هم علیه من التناسل ولم یموتوا لما وسعتهم
الارض وتبین ذلک مما اقول الا تری لو ان رجلاً واحداً ممن
کان منذ اربعمائة سنة هو موجود الآن ولیکن من مشاهیر الناس
حتی یمکن ان یحصی اولاده الموجودین للمعروفین کامیر المؤمنین
علی بن ابی طالب ولده واولاد ولده واولاد الاولاد وبقی ذلک
بیننا سلوک ولا یموت منهم احد کم مقدار من یجتمع منهم فی وقتنا

انفسهم الاهن مع ما قد توفتهم من الموت و قتل الذريع اکثر من
مایة الف رجل واحسب لکل من کان فی ذلک العصر من الناس
فی بسیط الارض شرقها وغربها مثل هذا الحساب و نظر اذا
تضاعفوا هذا التضاعف لم تضطهم کثرة ولم یحصهم عدد ثم
امسح بسیط الارض فانه محدود معروف المساحة لتعلم ان
الارض لا تسعهم قیاما متراصین فکیف قعودا متفرقین ولا یبقی
موضع لدارة یفضل والامکان لزراعة ولا مسیر لاحد ولا نفی
موضع لدفع الفضلات وهذا فی زمان یسیر فکیف اذا امتد
الزمان و تضاعف الناس علی هذه النسبة فهذه حال من یتمنی
الحیوة الابدیة ویکره الموت ویظن ان ذلک ممکن من الجهل
والغباوة فاذن الحکمة البالغة والعدل المنوط بالتدبیر الالهی
هو الصواب الذی لا معدل عنه وهو غایة الجود الذی لیس وراءه
غایة اخری لطالب مستزید او راغب مستفید والخائف منه
هو الخائف من عدل الاله الله وحکمته بل هو الخائف من جوده
وعطائه فالموت اذن لیس بردی وانما الردی هو الخوف منه
وان الذی یخاف منه هو الجهل به وبذاته ملخص ترجمه محقق طوسی
علیه الرحمه فرموده مابذکل تفاوت النست که کر بقا و ثبات رو امی بود اسلاف

منقدمین ما نیز باقی و موجود می بودند و هرگاه چنین نیست پس امید بقای حیات

خود سفاهت محض است و وقاحت بحت و اگر کافه بنی آدم و تمامه کائنات عالم

در سلسله حیات مرتبط و برشته بقا و حیات منضبط می بودند و همین

آثار توالد و تناسل و تکاثر و تضافر مترتب می بود و اندراس و دثور

و انعدام و عمور مرتفع میشد نوبت بوجود ما نمیرسید و روی زمین گنجایش

اینها نمیداشت تا بما چه رسید و این مقدمه را بطریق متین و عنوان متین

مبرهن و مبین میتوان نمود بفرض اینکه اگر شخصی واحد از مشاهیر انام

و ممتازین عالم از مدت چهار صد سال درین دار ناپایدار زنده و برقرار

باشند و عدد و شمار اولاد موجودین وی بخواهیم مانند حضرت امیر المومنین

علی بن ابیطالب علیه السلام که آنحضرت مع اولاد و اولاد اولاد و همچنین

الی یومنا زنده می بودند و با وجود استمرار توالد و تناسل یکی از اینها

براه فوت و فنا نمیرسد پس درین عرص مدت کثرت اولاد و اعقاب و احفاد

زیاده از عدد و شمار بهم میرسید چه بتحقیق که از ایشان امروز در بلاد ربع مسکون

پراگنده اند با قتلهای عظیم و صنوف هلاکت و بلیات و بلاهای ذریع

که بدودمان آنحضرت رسیده قریب دویست هزار نفر باشند پس اگر اینها

مع کودکان که در صغر سن مرده یا از بطون امهات و حوامل ساقط شده اند

باجمعهم شماره شوند عدد اینها چند باشد و هر شخصی که در عهد آنحضرت و مشارق

تجلیات

ومعارب روی زمین بوده اولاد و احفاد ایشان نیز در همین مدت همین مقدار
مضاعف باید کرد تا روشن شود که اگر در مدت چهارصد سال موت از میان
خلایق مرتفع شود و توالد و تناسل برقرار باشد تضاعیف این خلق
بر مثال تضاعیف بیوت شطرنج از حد ضبط و حیز احصا متجاوز شود
و بسیط ربع مسکون که نزدیک اهل مساحت ممسوح و مقدر است چون بر جماعت
قسمت کرده آید نصیب هر یک مقدار شبری نرسد که قدم بران نهاده یا به پای ایستاده
واگر همه خلق دست بر داشته و راست ایستاده و هم باز رسیده خواهند
که بایستند بر روی زمین نگنجند تا بخفتن و نشستن و حرکت و اختلاف
همواره چه رسد پس هیچ موضعی از جهت عمارت و زراعت و دفع فضلات
و مقام سیر و ذهاب خالی نماند و این حالت در اندک مدت واقع شود فکیف که تا بتمادی
روزگار و تضعیفات بیشمار هم برین نسبت و منوال منتهی باشد و ازینجا معلوم میشود که
تمنای حیات باقی در دنیا و کراهت از مرگ و فنا از خیالات جهال و اوهام ابلهانست
که عقلا و ارباب کیاست خواطر و ضمائر خود را از امثال این افکار منزه داشته
جزم و یقین نموده اند که بر آنچه حکمت کامل بالغه و عدل شامل الهی اقتضا میفرماید مستزاد
مزیدی صورت نه بندد و وجود آدمی برین وضع و هیئت وجه دلیست که در امثال آن
هیچ غایت متصور نشود پس ظاهر شد که موت مذموم نیست چنانکه عوام تصور کنند
بلکه مذموم خوفیست که از جهل لازم آمده انتهی

من الدنيا فان قالوا انه كان ينبغي ان يرفع عنهم المكاره والاوصاب
حتى لا يتمنوا الموت ولا يتشاقوا اليه فقد وصفنا ما كان
يخرجهم اليه من العتو والاشر الحامل لهم على ما فيه فساد الدنيا
والدين وان قالوا انه كان ينبغي ان لا يتوالدوا كيلا تضيق عنهم
المساكن والمعاش قيل لهم انه كان يحرم اكثر هذا الخلق دخول العالم
والاستمتاع بنعم الله ومواهبه في الدارين جميعا اذا لم يدخل العالم
الا قرن واحد لا يتوالدون ولا يتناسلون فان قالوا كان يخلق الواحد
من الناس مثل ما خلق ويخلق الى انقضاء العالم يقال لهم رجع
الامر الى ما ذكرناه من ضيق المساكن والمعاش عنهم ثم لو كانوا
لا يتوالدون ولا يتناسلون لذهب موضع الانس بالقرابات وذوي
الارحام والانتصار بهم عند الشدائد وموضع تربية الاولاد
والسرور بهم ففي هذا دليل على ان كل ما تذهب اليه الاوهام سوى
ما جرى به التدبير خطا وسفه من الراي والقول يعني امام بحق ناطق
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که انکه جاحدین قدرت پروردگار
و منکرین حکمت بالغه حضرت او بدیگار در مصالح و حکم مودعه نظام عالم و تقدیرات
موت و حیات و وجود و تغیرات لاف وگزاف ایراد و اعتراض میزنند
و بدامن عظمت و جلالت مصالح مشیت او سبحانه دست چون و چرا میزنند

و اصلح الحیوان می دانند که تمامی افراد ابد الآباد متلبس بلباس بقا و حیات و
مصئون از غبار آفات و انعدام و ممات می بودند پس بجواب از زدی ناصواب
ایشان سوق کلام تا غایت مرام باید نمود تا ببینند که غرض و مقصود و محصول و مطلوب
ز چنین نظام چیست پس فرض کنی که اگر هر که در عالم وجود آمده و هر گرا آمد نیست
اگر هیچیک را زوال و انعدام رو ندهد و غیر از بقا و حیات و استمرار حیات ثبات بسر زمین بود
سطح زمین که ربع مسکون و ممسوح و مقدر است وسعت مساکن و گنجایش
اماکن نمی داشت پس مقامات زراعت و حصاد و غرس حدائق و اشجار و اقتطاف
فواکه و اثمار و جریان بحار و انهار و مواضع سیر و ذهاب و تردد و ایاب و کسب
اسباب معاش و ادخار سامان انتعاش نیافتندی علاوه برین می بینی که از خود
با وصفیکه موت مفارق غرور و نخوت و اعناق کبر و شوکت جباران را می شکنند و آمال و امانی
دور و دراز و ایشان را میگسلند معهذا چها چها بطمع مال و دولت و امکنه زراعت
و سکونت چون کلاب عاویات بر جیاف و خبیثات تنافس و تحاسد و تباغض و تکالب
تعاند می ورزند حتی تا آن کار ایشان بدین حیات چند روزه بانجر از قتل نفوس و سفک دما
و نهب اموال و غارت بضاعات و صنوف مخاطرات و الوف آفات و مهلکات
میرسد پس اگر استمرار حیات و دوام بقا و ثبات و کیفیت توالد و تناسل
ایشان را حاصل میبود و وثوق و تیقن بران میداشتند نوبت تا آمال و اطماع
و قساوت قلوب و صلابت طباع و ثوران نوائر بغض و عناد و هیجان مواد

حفد ولداو تا کجا میرسید و بسبب حصول تطامن بال از خوف فنا نمی‌ترسند و زوال

برای دنیا و آخرت بطول حیات و خلود عمر می‌بینند هر چند بیش

از بیش اسباب نعمت و دولت و سامان مال و حشمت می‌اندوزند

بلکه بسبب اندیشه عدم القای ان تا مدت حیات قانع و راضی نمی‌شوند و نه بدرا

و نه اقارب و احباب و البستگان و اصحاب از اجلا ارحام و نیل مقاصد و مرام و

بذل موائد انعام و نجح حاجات و اسعاف مرادات بهره می‌داوند و معهذا

از مشاهده حصول تغیرات و تبدیلات حوادثات ارضیه و صنوف تقالیب و هور

و اختلافات اعوام و شهور از عمر و حیات خود کلال ملال می‌اندوخت و

انقطاع رشته اجل و انقلاع بنیان حیات خود آرزو میکرد چنانکه بعض

طویل الاعمار را بسبب مشاهدات حوادثات لیل و نهار و آفات روزگار و

مقاسات آلام و تحمل نکاهت امراض و اسقام و دیگر مکاره زمان و

شدائد و مصائب انجهان حیات و بقا بر ابنا و بال و زلیت و ثبات در انجهان

عذاب و نکال میکرد و لیس آرزوی اجل و تمنای استراحت از عمر ارذل میکنند

و بقیه زندگانی را بسختی و ناگواری بسر مینمایند اگر گویند که مکاره و اوصاف

و لوازل ملمات و مکاره صعاب از بنیا مرتفع میشود تا بفرغ تمام و آسایش

تمام می‌زیسنند و تخم تمنای موت نه میکاشتند گوئیم که قبل ازین فرموده‌ایم

که دوام صحت و استمرار دولت موجب عتو و انحراف و نکول و اعتساف

از جادهٔ انقیاد احکام خالق عالم و رافت و عطوفت نوع بنی آدم می ورزیدند

و شرور و مفاسد کامنه ضمائر ایشان موجب فساد دارین و خسران کونین

میگشت اگر گویند سزاوار چنین بود که وجود ابنا خلود و استمرار میداشت و توالد

و تناسل از میان ابنا بر می خواست تا ضیق مساکن و عسر معائش و اماکن

نه میشد گوئیم دریصورت افرادی که هنوز از کتم عدم بعرصه وجود و معرض شهود

نیامده اند و قابلیت وجود و استحقاق جود حضرت معبود میدارند از

فیوض الهی و نعمت ها ی نامتناهی که آفرینش ذات و التذاذ بملاذ نعمات

و لذات و مشتهیات دنیا و ما فیها و بعد ممات نیل السعادات بغایات و

نعمات بلانهایات عقبا ست محروم میشوند یعنی افراد موجودین که رای رزین

و لب متین دارند چنین بخل و صفت گوارا ندارند چه جای واهب بی صفت

و بخشندهٔ بمنت عز شانه و عظم سلطانه که جوادی عدیم المثال

و عادلی ذو الکمالست چگونه اینچنین بخل صریح و ظلمی قبیح روا میداشت و

اگر گویند هند کا لی که آفریده و هند کالی که ابنا را خواهد آفرید همه را دفعه واحده

فیض ایجاد بخشید تا حرمان بعض خلائق دون بعض لازم نه میگردید

گوئیم دریصورت همان زحمت ضیق مساکن و صعوبت وسع معاش مانند

آن دست و گریبانست و مزیدی بران آنکه درصورت فقدان توالد و

تناسل آنچه لذت ها در معاشرت نسوان و موانست زنها و صله ارحام و تجدد

قرابات و محبت اولاد و تربیت صغیر و اعانت کبیر و مانند ان که تحدیدش خارج

از احصا و حصرش بیرون از حیطهٔ استقصاست مفقود و معدوم میشد پس رفاه

انام و عوام کالانعام که بوساوس ضمائر و مخاطرات خواطر نکته چینی های باطل و

ابراوات لاطائل در صنائع عجیبه و بدائع غریبه جناب اقدس الهی عز شانه و عظم

سلطانه می کنند البعد از صواب و انصاف و اقرب بسفه و اعتساف است و فی

امالی الصدوق عن هشام بن سالم قال قال ابو عبد الله

ان قوما اتوا نبیا لهم فقالوا ادع لنا ربک یرفع عنا الموت فدعا

لهم فرفع الله تبارک و تعالی منهم الموت و اکثروا حتی ضاقت

بهم المنازل و اکثر النسل و کان الرجل یصبح فیحتاج ان یطعم اباه

وامه وجده وجد جده و یوصیهم و یتعاهدهم فشغلوا عن

طلب المعاش فاتوه فقالوا سل ربک ان یردنا الی اجالنا التی

کنا علیها فسئل ربه فردهم الی اجالهم یعنی قومی در ازمنهٔ سابقه بخدمت

پیغمبران زمان حاضر شد و عرض داشت که موت و فنا از درمیان اسامر تقطع

شود و برای دوام حیات و استمرار بقا دعا فرماید پس انحضرت اسعاف مراد

انها نمود و بدرگاه جناب مجیب الدعوات مناجات فرمود پس حضرت حکیم علی الاطلاق

عز اسمه دعای انحضرت را در باره انها اجابت فرمود و موت و انعدام از انها

برطرف نمود پس کثرت انها بجدی رسید که امکنه و عمارات گنجایش انها نداشت

النحل والله خلقكم ثم يتوفيكم ومنكم من يرد الى ارذل العمر لكيلا
يعلم بعد علم شيئا قال الطبرسي ارذل العمر اي دون العمر و
اوضعه اي مقدحتي يصير الى حال الهرم والخوف وظهور النقصان
في جوارحه وحواسه وعقله و[illegible] يعني
حق تعالى در سوره نحل فرموده كه حق تعالى شما را آفريده و بعد از آن خواهد ميرانيد
و بعضي كسان را از شما بعمر رذيل خواهد رسانيد تا حال وي مانند حال صبيان و اطفال
گردد و نسيان و سلب حواس است [illegible] بعد از علم و ادراك در
شباب داشتند مفقود شود و فرموده طبرسي فرموده كه عمر رذيل پست ترين
عمرها كه در آن [illegible] و سبب است نقصان قواى اعضاى باطني و ظاهري
و قلت ادراك و بعد از آن [illegible] شود و في البحار عن ابي عبد الله قال اذا
بلغ العبد مائة سنة فهي ارذل العمر يعني حضرت صادق فرمود هرگاه
كه صد سال زندگي كند بارذل عمر رسيده و في ارشاد القلوب للديلمي قال النبي
ان لله ملكا ينادي ينزل في كل ليلة و ينادي يا ابناء العشرين جدوا و
اجتهدوا و يا ابناء الثلثين لا تغرنكم الحيوة الدنيا و يا ابناء الاربعين
ماذا اعددتم للقاء ربكم و يا ابناء الخمسين اتاكم النذير و يا ابناء الستين
زرع آن حصاده و يا ابناء السبعين نودي لكم فاجيبوا و يا ابناء
الثمانين اتتكم الساعة و انتم غافلون ثم يقول لولا عباد ركع و

في كتاب الطهارة من احب طول العمر فقد احب بحالة الهرم فيستعد
استشعار ما لا بد منه ومع الهرم يحل نقصان الحرارة الغريزية
والرطوبة الاصلية التابعة لها وغلبة ضديهما من البرد واليبس وضعف
الاعضاء الاصلية كلها ويتبع ذلك قلة الحركة وبطلان
النشاط وضعف الادراك الهضم وسقوط آلات الطحن ونقصان
القوة المدبرة اعني القوى الجاذبة والدافعة والممسكة والغاذية
وسائر ما يتبعهما من مواد الحيوة ولبيت الامراض والادراك شيئا
غير هذه الاسباب ثم يتبع ذلك موت الاحباب وفقد الاعزة فما
فالمستعد لها اللتزم شرائطها في مدة كونه لا يخاف منها بل ينتظرها
ويرجو ويدعي لذتها ويرغب الى انسهما عند الصلوة وفي المساجد
والمشاهد يعني كسيكه طول حيات و درازي عمر و ثبات را خواستگار میباشد و بدرگاه
حضرت قاضي الحاجات با وقات صلوات و مناجات و بمواضع بركات و بقاع استدعا مينمايد در نفس الامر
آن کس خواهان پیری شد و جواب خود میکرد و عیوب آن را به دل از جان لذت پذیرفته ارزو میکند
برای آنکه بالضرورت در هنگام پیری نقصان حرارت غریزیه و رطوبت اصلیه میشود و برودت
و یبوست شدید می باید و لازمه آنست که تمامی اعضای جسمانیه و قوای نفسانیه ضعف و نقصان
پذیرد و حظ لذت و لذات جسم و جان انعدام و فقدان گردد از حرکات و ریاضات
باز ماند و از هضم و تحلیل غذا و نشستن و برخاستن محروم گردد و برای اعادۀ دیگران شکیبی باید کسی محتاج شود

وازحرمان وصال محبوبان ماه لقا وهم اغوشی همدستان حور سیما کف

افسوس میمالد و از فقدان قوت و اقتدار و حرکت و اختیار خود مدافعت

مکروهی تا فرار از عدو وی یا اکتساب مرغوبی تواند اندیشی [illegible] نشناوذ بیگانه کف سوال

در تمامی امان میکشاید و اگر گنج [illegible] مطلبی و اسعاف مقصدی بر دارد زیر بار منت

بکرونش [illegible] غیر از ذل و استخفاف حاصل نیابد اگر کسی به بیمارپرسی و بپرسش

سالی [illegible] وحسنه حالی مهربان شود و جرعه آبی یا پاره نانی حاضر کند

وبد انتها همیاوی از کار خویش باز ماند و مضغ و طحن طعام نتواند و معده را

در هضم ان کلالی و سبب این تمامی غذا برای وی ثقلی بود و بالی جلیش دیگر قوت

جاذبه که در جذب ان تامل ست و غاذیه را در تغذیه اعضا نقص هم قوت ممسک

در امساک غذا تا [illegible] محل و امساک ان قوت و اندفاع در دفع

واجب الدفع انسیاکت مردم دیده پرده های استتار و نقابهای اختفا جلد را

سر انداخته اینکه از مشاهده جمال جهان ارای نور چشمان و جگرپاره ان

ومجمع دوستان و محفل عزیزان و سیر و تماشای گلستان و صنایع بدایع

رنگین و اسمان محروم می ماند و در تمنای لقای کسانیکه سالها بروز چشم را

ازله جمال ایشان ساخته بود [illegible] حسرت می برد هر گوش حسرت گوش را

چنان سوفهای کرده که صدای فریاد مظلومان اطفال با قهقهه و خرمی

عیال تا باز و ستون عزیزان خسته احوال را بوی راه نمی دهد و همچنین

چه منافع و مضار بیچاره و بیکار مانده در گوشهٔ عزلت و خستگی و کنج غربت افتاده آنچه
بهزاران هزار اسقام و امراض و عیوب و آلام گرفتار است که عزیزان را لقایش
ناگوار و صدای زاریش صدا آزار و با این ذلت و خواری و هزار زحمت و بیکاری
کفایتی نیست بلکه روزی در ماتم پسری می نشیند و روز دیگر بعزای دختر
روزی دوستی را بخاک می سپارد و روزی عزیزی را کفنی و دفنی تا آنکه هدف سهام سوانح
ایام و محل مکاره و آلام می گردد پس طول عمر را آرزو کردن و پیری را خواستن
محض بی سود و امید نابهبود است چنانچه اگر انسان بچشم تامل ببیند روشن شود
که درازی حیات خویش نمیخواهد بلکه در نفس الامر میخواهد که از حظوظ دنیویه
محروم گردد و از حرکات جسمانیه و قوت قوای نفسانیه باز ماند و بماتم
عزیزان و دوستان نشیند و بمصایب و آلام لیالی و ایام گرفتار گردد
و از سوانح روزگار و حوادث دل افگار دلتنگ گردد پس از عمر طبعی تجاوز
خواستن و برای اکتساب تلذذات و مشتهیات تمنای امری مفقود اللذات
مملو الآفات داشتن خلاف رزانت و منافی فراست است اگر انسان
از راه طمع ورزی و هوسناکی و جادهٔ اعتساف و بی باکی تحرز و تقصی اختیار کرده
در مرآت حقیقت بین عقل متین نیک نظر کند جلوهٔ جمال شاهد مدعی مشاهده
تواند نمود که هر آینه مقدار عمر داده اند اندران صنوف مصالح و حکم بودیعت
نهاده و برای ادخار سعادات سرمدیه و ملذات ابدیه ذریعهٔ اکتساب ساخته

واگر از صرف در تحصیل خیرات و وسیلهٔ استحقاق باقیات صالحات سازند بهیچگونه اقل و اقصر
نیست برای آنکه همین چند روز که ایام شباب است حاصل عمر توان گفت باقی
ایام صبا و پیری بیکار چنانچه پیدا است زیرا که ایام جوانی و حرکت و انتعاش روحانی
و قوت و توان اعضای جسمانی را در غیر آن نتوانند یافت و آنرا در اکتساب
حسنات و استحصال سعادات و مثوبات صرف کنند و خود در معاصی سیئات
و ادخار ملاذ و شهوات در عهد پیری هیچ مقصدی و سودی نبندند یا ازو چیزی
بر نمی آید پس از عهد شباب و ایام صبا گذشتن و آرزوی طوالت عمر دراز که ثمر هیچ
ثمری و منتج کدامی نتیجه نباشد سفاهت محض است و با ضعف
و نقصان قوا اعمار در اکتساب حسنات و ادخار سعادات تعلل و تامل و تساهل
و تکاسل حماقت بر حماقت قال علی علیه السلام اذا عاش امرئ ستین عاما
فنصف العمر یمحقه اللیالی و نصف النصف یمضی لیس یدری
لغفلته یمینا عن شمال و ثلث النصف آمال و حرص
و شغل بالمکاسب و العیال و باقی العمر اسقام و شغل بارتحال
و انتقال فحب المرء طول العمر جهل و قسمته علی هذا المثال
یعنی حضرت امیر علیه السلام فرمود که اگر انسان شصت سال زندگی کند پس
اگر محاسبهٔ عمر وی کنند آشکار شود که نصف عمرش در خواب و شبهای
غفلت اکثر بسر می شود و نصف النصف که پانزده سال است در ایام صبا

واداں طفولیت کہ امتیاز میں ولیسیار ندارد می گذرد و ثلث النصف کردہ سالست بسبب جوش جوانی و عنفوان زندگانی در انہماک لذائذ نفسانی

وانغماس شہوات انسانی و امال و امانی میرود و بقیہ عمر کہ تجسبال شصت ایام پیری بلکہ ایام سزائید امراض و اسقام و مکارہ و الام شب و صبح و شام

فکر ارتحال و انتظار کوچ و انتقال لاحق حال میماید پس خواستگاری طول عمر نمودن و باین حساب درازی حیات امید داشتن جہالت و سفاہت است

قال علیہ السلام لا تزل قدم عبد یوم القیامۃ حتی یسئل عن خمس خصال عن عمرہ فیما افناہ وعن شبابہ فیما ابلاہ وعن مالہ من این اکتسبہ

وفیما انفقہ وعن علمہ فیما عمل بہ یعنی منقولست کہ روز قیامت چون بندگان بر گناہ بپیشگاہ جناب آلہ برای حساب حاضر شوند از پنج چیز سوال کنند اول از

عمر سوال کنند کہ در کدام چیز صرف نمودہ و از شباب پرسند کہ در کدام عمل بسر آوردہ و از مال پرسند کہ در کدام چیز صرف کردہ و از کجا بہم رسانیدہ و

از علم پرسند کہ در کدام عمل بکار آوردہ انتہی پس عاقل خردمند را نسزد کہ بدین ممانعات و خطرات تابہ و بضاعت حیات را در معصیت ضائع ساختہ امیدوار

مزید حیات برای اکتساب ملاذ و شہوات بودہ باشد امید حیات داشتن بی سود و آرزوی نابہبود است بر اشارہ بر شرح مضمون آیۃ اذا جاء اجلہم لا یستاخرون

ساعۃ ولا یستقدمون منقطع حیات است پس یکبار کسی نخواہی کل نفس

ذائقة الموت منقطع میگردد و هرگاه نفس الامر چنین باشد رضامی جناب
احدیت تسلیم نمودن تحت و تعقبناو قدر حضرت صمدیت راضی بودن عین اثر
کمالات نفسیه و شعار سعادات قدسیه باشد و علامت اقتضای مشیت رب الارباب
و مصلحت جناب مسبب الاسباب جناب بحق و چرا و طمع این و آن نمودن
علامت عین شقاوت اخرویه و نکال و بوار ابدیه است وفقنا الله
و ایاکم بما یحب و یرضی و عصمنا و ایاکم عما یبغض و ینهی
مخفی و محتجب مباد که چون دوام آرزوی
بقای حیات و دوام عمر و ثبات اقرین دهار مکار و آفات مشهور رای
اصحاب صفوت اشاکرده نه پس بعض روایات و دعوات که باعث
رغبت و حب طول حیات منقول است منافی مقصود نه می توان فهمید
بر الصباح بعض صوفیه و تمهیدی پردازم و آن اینکه غرض و غایت
از خلق انسان محض ادای عبادات و اکتساب حسنات است قال الله
تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون یعنی حق تعالی میفرماید
پیدا نکرده ام جن و انس را مگر برای آنکه عبادت من نمایند و غرض و غایت از
حیات و ممات جنابکه و البتی است که بدین بوحیات اکتساب حسنات کنند و
بوسیله ممات تبشرن سعادات سرمدیه و نعمات ابدیه فایز گردد و قال الله
تعالی الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا یعنی موت

وحیات را برای ان افزوده که تا امتحان بندگان خود فرماید کسانیکه در ایام حیات

مصروف عبادات و مشغول خیرات و صالحات بوده اند بعد ممات بلند اند فرود رسیده

و بنعمت و راحات قدسیه سرفراز و مستفید و کسانیکه عمر عزیز را صرف ملاعب و

ملاهی و سبل معاصی و مناهی نموده همواره بجاده انحراف و روگردانی نفاق و شقاق

و ضلالت قیام نموده اند بشقاوت ابدیه و نکال اخرویه معذب شوند و چون آنمعنی

مقرر گشت پس میگویم که نقد حیات را صرف اعمال صالحه کردن و بقای ان

برای ان خواستن عین صواب است و ممدوح و ضد ان برای حظ دون نفسانی

خواستن عین ضلالت است و مذموم و از جهت حضرت صادق علیه السلام

فرموده که تمن حیوة لتطیع لا لتعصی فلان تعیش فتطیع خیر لک

من ان تموت فلا تعصی و لا تطیع یعنی تمنای حیات محض برای ان

می باید کرد که تا عبادت جناب اقدس الهی و امتثال اوامر و نواهی وی کنی

نه انکه بجاده انحراف و عدول و استنکاف و نکول راه روی بسبب انکه

اگر بقای حیات در اشتغال عبادات و حسنات زندگی کنی بهتر است از [illegible]

بمیری و [illegible] تسبیح [illegible] اکتساب ثواب یا مرتکب عذاب [illegible] موت تا آن

جزای و مکافات اعمال تا هنگام [illegible] افعال [illegible] قیامت فمن یعمل مثقال

ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره یعنی پس کسیکه در دنیا ذره عمل خیر کند

جزای آن بروز جزا خواهد یافت و کسیکه درین دار بلا ذره عمل بد کند مکافات ان [illegible]

روز جزا

وفی معانی الاخبار عن شعیب العرقوفی قال قلت لابی عبد اللہ علیہ السلام شیء یروون عن ابی ذر انہ کان یقول ثلثہ یبغضہا الناس وانا احبہا احب الموت واحب الفقر واحب البلاء فقال ان ہذا لیس علی ما یروون انما یعنی الموت فی طاعۃ اللہ احب الی من الحیاۃ فی معصیۃ اللہ والفقر فی طاعۃ اللہ احب الی من الغنا فی معصیۃ اللہ والبلاء فی طاعۃ اللہ احب الی من الصحۃ فی معصیۃ اللہ

یعنی شعیب عرقوفی بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام عرض نمود کہ مردمان از ابوذر روایت میکنند کہ او میفرمود کہ سہ چیز را مکروہ میدارند مردمان ومن انہا را دوست تر میدارم و ان اینکہ موت را از حیات گوارا تر و فقر را از توانگری بہتر و بلا را از صحت خوشتر میدانم یعنی در ہر صورت لازم اید کہ حیات و توانگری و صحت از نعمات خدا نباشد و اصلح و انسب برای حال ما نباشد و این محال است کہ حق سبحانہ تعالی امری عبث یا امری مفسد برای بندگان خود تجویز فرماید انحضرت بجواب ان فرمود چنین نیست کہ مردمان گمان میکنند و انرا بر مطلق حیات و توانگری و صحت محمول کنند بلکہ ابوذر تمنای این باید بصورت نموده کہ در طاعت خدا مردن گوارا ترست از اینکہ انسان در ایام حیات بکفران نعمت جناب منعم حقیقی قیام و در عصیان مالک تحقیقی اقدام نماید و در طاعت خدا فقر داشتن بہترست از اینکہ در نشہ بادہ جاہ و ثروت

و [دمنار] سحش صبابی عیش و عشرت مالک [مدیون تواقص] وادقات خود [را] فراموش ساخته

و بملاعب و ملاهی و معاصی و مناهی و مفاسد شرور و قبائح و محظور انهماک

دارد و بمحبتین مرض و بلا خوشتر ست از اینکه گوهر ثمین صحت و تندرستی را بمقابله

ثمن بخس نوران و ثمنا وس نفسانی و ملوحس شیطانی و شهوات نفسانی بر باد دهد

و لسبب ان ابدال باد تهیدیست و لی سامان با صنوف خسران و حرمان لذ

دارفنا مدار تقدیر و قال مولانا المجلسی فی بحار الانوار فی تاویل

الایات والاخبار الدالة علی حب لقاء الله وما یدل علیه من

طلب الموت وما ورد فی الادعیة من استدعاء طول العمر

و بقاء الحیوة وما روی عن کثیر من الانبیاء والاولیاء عن کراهتهم

للموت الثالث ما ورد فی ذم کراهة الموت فهی محمولة علی ما اذا

کرهه لحب الدنیا وشهواتها والتعلق بلذاتها وما ورد بخلاف

ذلک علی ما اذا کرهه لطاعة الله وتحصیل مرضاته وتوفیر

ما به سعادة النشأة الاخری ویؤیده خبر سلمان الرابع ان کراهة

للموت انما تذم اذا کانت مانعة من تحصیل السعادات الاخروية

بان یترک الجهاد والامر بالمعروف والنهی عن المنکر وهجران

الظالمین لحب الحیوة والبقاء الحاصل ان حب الحیوة الفانیة

الدنیویة انما یذم اذا اثرها علی ما یوجب الحیوة الباقیة

الاخرویة ویدل علیه خبر شعیب العقرقوفی وفضل بن یسار

یعنی مولانا مجلسی علیه الرحمة در بحار برای رفع تنافی اخبار و روایات

که بر مدح موت و کراهت حیات و آنچه که بر مذمت موت و مدح حیات دلالت دارند

از جمله وجوه تاویلات [struck] فرموده سیوم آنکه کراهت موت در آن وقت مذموم است

که برای محبت دنیا و انهماک ملذذ و شهوات این دار فنا باشد و ذم حیات

از فان [struck] وست که برای انزجار و انفزار باشد از طاعت الهی و اکتساب

سعادات اخروی چنانکه خبر سلیمان هویداست و چهارم آنکه کراهت از موت

دران هنگام مذموم نتواند بود که از تحصیل سعادات اخرویه و اکتساب اعمال

حسنه چون جهاد و صوم و صلوة و امر بالمعروف و نهی عن المنکر و سائر خیرات

و وجوه بر و صالحات باز ماند بسبب فقدان ملذذ و شهوات دنیویه و هوا و

هوس نفسانیه خواستگار مرگ یا برای ادخار ملذذ و شهوات خواستگار

حیات بوده باشد چنانکه روایت شعیب عرقوفی و فضل بن یسار بران

دلالت دارد انتهی موضع الحاجة [struck] پس آنکه

هرگاه حیات انسانی ذریعه اکتساب لذائذ طیبه الهیه و نعمات و تعیشات قدسیه

دنیویه و اخرویه و وسیله ادای عبادات و ملکات نفسیه و ادخار سعادات

و مثوبات نامتناهیه باشد متاع نفیس عمر عزیز خود را در زخارف دنیویه

و حطبیس خسیس هوا و هوس نفسیه صرف و بذل نموده نشد ناملایم و ارتهانک

مردیہ و مسالک مہلکہ و مفسدہ تحرز و تحفظ کردنش فرض و لازم است و از نجاست کہ
در طریقۂ مرضیۂ امامیہ اثناعشریہ تقیہ و تحرز از مخاوف مردیہ واجب آمدہ قال اللہ
تعالی ولا تلقوا بایدیکم الی التہلکۃ یعنی خود را بدست تباہی خود در تہلکہ
میاندازید قال مولانا الطبرسی علیہ الرحمۃ و فی ہذہ الایۃ
دلالۃ علی تحریم الاقدام علی ما یخاف منہ النفس و علی جواز
ترک الامر بالمعروف والنہی عن المنکر عند الخوف لان فی ذلک
القاء النفس الی التہلکۃ و فیہا دلالۃ علی جواز الصلح مع
الکفار والبغاۃ اذا خاف الامام علی نفسہ او علی المسلمین
کما فعلہ رسول اللہ عام الحدیبیۃ و فعلہ امیر المومنین
بصفین و فعلہ الحسن مع معاویۃ من المصالحۃ لما تشتت امرہ
وخاف علی نفسہ و شیعتہ و ان عورضنا بان الحسین قاتل وحدہ
فالجواب ان فعلہ یحتمل وجہین احدہما انہ ظن انہم لا یقتلونہ
لمکانہ من رسول اللہ والاخر انہ غلب علی ظنہ انہ لو ترک قتالہم
قتلہ الملعون ابن زیاد صبرا کما فعلہ بابن عمہ مسلم فکان القتل
مع عز النفس والجہاد اہون علیہ یعنی جناب طبرسی فرمودہ کہ درین
آیہ وافی ہدایہ و دلالت ست برین کہ در امریکہ خوف جان بودہ باشد اقدام
بران نمودن حرام ست و نیز اگر خوف باشد امر بالمعروف و نہی عن المنکر

در بصورت ناجایز است بسبب آنکه موجب القای نفوس در معرض هلاکت
خواهد بود پس مصالحه با کفار و باغیان غدار نمودن جایز است هرگاه
امام را مظنه خوف نفس خود و نفوس مسلمین بهم رسد چنانکه جناب رسالتمآب
در جنگ حدیبیه و حضرت ولایت مآب در جنگ صفین و حضرت امام حسن مجتبی
با اعادی دین مصالحه فرمودند و بسبب تشتت اسباب فتح و فیروزی
و فقدان انصار صبر و استیلا حفظ نفس خود و نفوس احزاب خویش
از هلاکات و آفات واجب دانستند و اگر معترض اعتراض کند که حضرت
امام حسین علیه السلام با وصف فقدان انصار عانه و نصرت و یقین هلاکت
و هلاکت چرا مقاتله فرمود پس جواب آنست که بسبب مقاتله آنحضرت با اهل کفر و
ضلالت آنست که آنحضرت مظنه اسبقی میداشت که اینها امت جناب جد
بزرگوار اند و علم و آگاهی دارند که آنحضرت پاره جگر رسول مقبول
و دلبند حضرت بتول و نور نگاه حیدر کرار و برگزیده حضرت ایزد کارساز
پس ~~با وصف~~ و بیرون علم کسی جسارت و جلادت بلکه شقاوت و شقاوت نخواهد
ورزید لاجرم از مصالحه اعراض فرموده ~~دنیا آنکه از حال مسلم بن عقیل~~
~~الطبع وانت عبدالله بن زیاد~~ از قتل نخواهند گذاشت و با ذلت و خواری
اسیر خواهند ساخت پس با عزت او آبرو و سلامت دین و ایمان در راه خدا
مردن بهتر آنست از آنکه با ذلت و هوان و نکاره و احزان موت گوارا

در آخر کار جنس خود را در مجالس
اشرار و حیطه عداوت اعدای
خونخوار و انداختن الا اماکم افراد
و هلاکت و آزار از ...
از جمله ... در ...

بنابر این بدلطفت و مصلحت در امور جایز است و در بعض موارد بعضی فعل جایز نمیشود بلکه [illegible]

تقیه نگاه باطل تو از ملحم امر حسب مقام است و در دین شیخ مفید علیه الرحمه فرموده [illegible] کاهی

کاهی واجب میشود [illegible] گاهی بعد از [illegible]

بسبب فرض و گاهی جایز میشود بغیر وجوب و گاهی تقیه افضل میباشد

از ترک تقیه و گاهی ترک تقیه افضل میباشد از فعل و ترک

سوم و ذم برابر نفضند اوست شیخ ابن بر صاحب تقیه

وقال الشيخ ابو جعفر الطوسي ظاهر الروايات تدل على انها واجبة

عند الخوف على النفس وقد روي رخصة في جواز الافصاح بالحق

عنده وروي الحسن ان مسيلمة الكذاب اخذ رجلين من اصحاب

رسول الله فقال لاحدهما اتشهد ان محمدا رسول الله قال نعم

قال افتشهد اني رسول الله فقال نعم ثم دعا بالآخر فقال اتشهد

ان محمدا رسول الله قال نعم ثم قال افتشهد اني رسول الله

فقال اني اصم قالها ثلثا كل ذلك يجيبه بمثل الاول فضرب عنقه فبلغ

ذلك رسول الله فقال اما ذلك المقتول فمضى على صدقه و

يقينه واخذ بفضله فهنيئا له واما الآخر فقبل رخصة الله

فلا تبعة عليه فعلى هذا يكون التقية رخصة والافصاح بالحق فضيلة

انتهى يعني شيخ ابوجعفر طوسي عليه الرحمه فرموده كه ظاهر روايات دلالت دارد بر آنکه

بر ارباب الباب پوشیده نیست که درین آیه وافی هدایه اشاره هست بآنکه مجالست
کفار و موانست فساق و فجار نباید کرد و مانکه کوه حیات را از جمیع اسباب مفسده
و امور مفیده و مهلکه نگاه باید داشت اما امر اول پس سبب این از جمله مفاسد نفس
که انسان بسبب الفت و استیناس ایشان متتبع افعال ناشایسته و اعتقادات
قبیحه ایشان میکند و از جمله آنکه چون عذاب الهی بایشان میرسد ناکرده گناه محض
مجالست معذب میگردد چنانکه روی عن الصادق علیه السلام انه قال
مر عیسی علی نبینا و علیه السلام علی قریة مات اهلها وطیرها
ودوابها فقال اما انهم لم یموتوا الا بسخطه ولو ماتوا متفرقین
لتدافنوا فقال الحواریون یا روح الله ادع الله ان یحییهم
لنا فیخبرونا ما کانت اعمالهم فنجتنبها فدعی عیسی علیه السلام
ربه فنودی من الجان نادهم فقام علیه السلام باللیل
علی شرف من الارض فقال یا اهل القریة فاجابه مجیب لبیک یا
روح الله فقال ویحکم ما کانت اعمالکم قال عبادة الطاغوت
وحب الدنیا مع خوف قلیل وامل بعید وغفلة فی لهو ولعب فقال
کیف کان حبکم للدنیا قال کحب الصبی لامه اذا اقبلت علینا فرحنا
وسررنا واذا ادبرت عنا بکینا وحزنا قال کیف کانت عبادتکم
للطاغوت قال الطاعة لاهل المعاصی قال کیف کانت عاقبته

امرکم فقال تبنا البلد واصبحنا فی الهاویة قال وما الهاویة قال السجین

قال وما السجین قال جبل من جمر توقد علینا الی یوم القیمة قال

فما قلتم وما قیل لکم قال قلنا ردنا الی الدنیا فنزهد فیها قیل لنا

کذبتم قال ویحک کیف لم یکلمنی غیرک من بینهم قال یا روح الله

انهم ملجمون بلجم من نار بایدی ملائکة غلاظ شداد وانا کنت

بینهم ولم اکن منهم فلما نزل العذاب عمنی معهم فانا معلق بشعرة

علی شفیر جهنم لا ادری اکبکب فیها ام انجو منها فالتفت

عیسی علیه السلام الی الحواریین وقال یا اولیاء الله اکل الخبز

بالملح الجریش والنوم علی المزابل خیر کثیر مع عافیة الدنیا والاخرة

یعنی حضرت عیسی علیه السلام بر قریه گذشت که همه انسان و پرندگان و درندگان

مرده بودند پس آنحضرت از اصحاب خود فرمود که آگاه باشید که اینها نه مرده اند

مگر از غضب الهی و اگر بقضای خود متفرق مردند پس یکدیگر را دفن میشدند حواریان یا

اصحاب آنحضرت عرض کردند که یا روح الله دعا کن که حق تعالی تا برای ما اینها را

زنده کرداند و اینها خبر دهند با عمالهای خود تا ما از آن اجتناب نمائیم پس دعا

کرد عیسی پروردگار خود را پس ندا رسید از ما بین آسمان و زمین که ندا دهد اینها را

پس آنحضرت برخاست بوقت شب در بر زمین بلندی رفت و او از داد که ای

ساکنان قریه پس یک کس جواب داد که لبیک یا روح الله آنحضرت گفت وای

بر شما چه بوده سبب عمل شما او گفت عبادت طاغوت میکردم و دوستی دنیا
میداشتم با خوف قلیل و آرزوهای دراز و با غفلت تمام در ملاعب و ملاهی
آنحضرت فرمود که چگونه بود محبت شما برای دنیا او گفت چنانکه محبت فرزند برای
مادر هرگاه دنیا رو بما کرد پس خوشحال و شادمان میکردید هم و اگر رو از ما
میکردانید ناله و زاری مینمودیم آنحضرت فرمود که چگونه بوده سبب عبادت
طاغوت او گفت اطاعت و فرمان برداری گناهکاران میکردیم آنحضرت فرمود
که چگونه شد انجام کار شما او گفت که شب خفتیم و صبح در هاویه بودیم حضرت
فرمود هاویه چه چیست او گفت که سجین است فرمود که سجین چیست او گفت کوهی است
از آتش که تا بالای ما میسوزد تا قیامت خواهد سوخت آنحضرت فرمود که
پس شما چه گفتید و چه جواب یافتید او گفت ما گفتیم که باز فرستید مارا در دنیا
تا زهد و تقوی نمائیم جواب دادند که دروغ میگوئید آنحضرت فرمود که چرا
سوای تو دیگری از ایشان سخن نگویند او گفت که در دهن های ایشان لگام آتش
داده اند و از فرشته های قوی در زبر دست به دستهای خود گرفته استاده اند
و من در میان ایشان بودم نه از جمله ایشان پس هرگاه عذاب الهی نازل گردید مرا
نیز فرو گرفت پس مرا آویخته اند در موی باریک بر کناره جهنم و نمیدانم که
در آتش خواهم افتاد یا از آن نجات خواهم یافت پس آنحضرت باصحاب
خود ملتفت گشته فرمود که ای دوستان خدا نان خشک با نمک جو کوب

خوردن و بر خدا بها گفتن شر است با نیکوی دنیا و آخرت و نیز مرویست که امام

جعفر صادق علیه السلام یکی از اصحاب فرمود که ترا در پیش فلانی دیدم آنجا

چه میکنی گفت او خالوی منست فرمود او معصیت خدا میکند باید که ترک او کنی

و پیش او نروی یا بپیش ما نیایی و ترک او نمایی گفت بگاه آنچه او میکند من

نکنم چه ضرر است فرمود نمی ترسی که بر او غضبی نازل شود و ترا هم فرو گیرد

آیا نمیدانی که چون فرعونیان موسی رسیدند و مردی از اصحاب موسی که پدرش از

قوم فرعون بود بایستاد تا پدر خود را موعظه کند چون بدریا رسیدند آب همه را

فرو گرفت و او هم غرق شد ~~و بنابرین هرگاه مظنه و گمان ضرر از عذاب و نکبات~~

~~باشد~~ ~~استعمال آن وقت حرامست~~ و همچنین دیگر اسباب مانند ایام وبا که جمهور

اطبای متقدمین و متأخرین سبب از افساد آب و هوا قرار داده اند اگر مظنه ضرر نفسانی [illegible]

باشد هجرت از آن مقام واجب است علاوه آنکه [illegible] سبب قبایح اعمال و [illegible]

اعمال اهل آن دیار عذاب [illegible] نازل [illegible] پس احتراز از آن باید کرد

روایت سابق گذشت [illegible] و در بعضی روایات [illegible] و فی بحار الانوار عن علی

بن مغیرة انه قال قلت لابی عبد الله علیه السلام القوم یکونون

فی البلد یقع فیها الموت الهم ان یتحولوا عنها الی غیرها قال نعم قلت

بلغنا ان رسول الله عاب قوما بذلك فقال اولئك كانوا رتبة

بازاء العدو فامرهم رسول الله ان یثبتوا فی موضعهم ولا یتحولوا

منه الى غيره فكان يحق بلهم من ذلك المكان الى غيره كالفرار من الزحف

یعنی متغیره گردید که بجهت حضرت رسالت که صلی الله علیه وسلم عرض کردیم که اگر در شهری موت واقع

شود آیا جایز است اهل آن شهر را که شهر را ترک کرده بروند حضرت فرمودند با جایز است عرض کردیم که مسلم

از جناب رسالتمآب آمده سبب قول بود که آنحضرت فرموده آن قوم بمقابله اعدا صف کشیده

و آنحضرت مامور فرموده که از آن مقام بجای دیگر نروند و اینها حذف آن از مقابله و جای داد تخلف

نموده بمقامی دیگر حرکت نمودند پس حرکت ایشان مثل فرار از جهاد بجا عمل نیست

ابن الوليد عن الصفار عن احمد بن محمد عن ابيه عن فضالة عن ابان

الاحمر قال سأل بعض اصحابنا ابا الحسن عليه السلام عن الطاعون يقع

في بلدة وانا فيها اتحول عنها قال نعم قال ففي القرية وانا فيها اتحول

عنها قال نعم قال ففي الدار وانا فيها اتحول عنها قال نعم قلت فانا

نتحدث ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال الفرار من الطاعون

كالفرار من الزحف قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله انما

قال هذا في قوم كانوا يكونون في الثغور في نحو العدو فيقع الطاعون

فيخلون اماكنهم ويفرون منها فقال رسول الله صلى الله عليه وآله

ذلك فيهم وروي انه اذا وقع الطاعون في اهل مسجد

فليس لهم ان يفروا منه الى غيره یعنی بعض اصحاب بحضرت ابوالحسن علیه السلام

عرض کردند که اگر در شهری طاعون حادث شود و ما در آن شهر باشیم آیا ما از آن مقام

مهاجرت نمایم از موضعی عرض کردم اگر در قریه واقع شود از آن بیرون رفتن نمایم فرمود بلی عرض کردم
اگر در خانه واقع شود از آن مکان بیرون رفتن و حرکت نمایم فرمود بلی گفتم ما رسیده است که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده گریختن از طاعون مثل فرار از جهاد است فرمود آن حضرت در
ارشاد فرموده بود که آن جهاد مقابل اعداء دین صف بسته بودند هرگاه در آن طاعون واقع شد اینها از آن جا
منتقل نشوند فرموده که بعد و حرکت از مقام جهاد مامور بالعینه مثل فرار از جهاد است
و در روایت دیگر است که اگر طاعون در مسجدی واقع شود اهل مسجد را لازم نیست که از آن بیرون کنند

سئل زين العابدين عليه السلام عن الطاعون انبرأ ممن يلحقه فانه معذب
فقال عليه السلام ان كان عاصيا فابرء منه طعن او لم يطعن وان كان
لله عز وجل مطيعا فان الطاعون مما تمحص به ذنوبه ان الله عز وجل
عذب به قوما ويرحم به اخرين واسعا قدرته لما يشاء اما ترى
جعل الشمس ضياء لعباده ومنضجا لثمارهم ومبلغا لاقواتهم
وقد يعذب بها ومايلتبنهم بحرها يوم القيمة بذنوبهم وفي الدنيا
بسوء اعمالهم یعنی سوال کرده شد محمد بن حضرت امام زین العابدین علیه السلام که اگر کسی بطاعون
مبتلا شود ما ازوی بیزاری کنیم برای آنکه معذب است فرمود اگر عاصی باشد بیزاری از او
ضرور است خواه مبتلی طاعون باشد خواه نباشد و اگر مطیع خدا باشد بیزاری ازوی روا نباشد
برای آنکه طاعون کفارات گناهان او خواهد بود و حق سبحانه تعالی قومی را بآن عذاب میدهد
و برای قومی دیگر باعث رحمت میشود قدرت او وسیع است هر که را میخواهد میرساند آیا نمی بینند

گر حق تعالی آفتاب را از عالم محو نور و ضیای خسته و سبب نفع انسان و بهایم نکند ظلم افزوده است
نکو چیزی است و در این بعض بندگان عاصیان را بعذاب که این عالم در دنیا بسبب حرارت شدید
آن مبتلا می‌شوند از آن رنج و در آخرت بسبب تمازت آن در تب و تاب اند بسبب اینکه
اعمال بد کرده اند و جزای آن در دنیا و عقبا می یابند بسط مقال فی آجال

گاهی توهم می‌شود که چون اعمار بنی آدم و آجال تمامه کائنات عالم از جانب
رب العزت مقدر و معین است احتیاط و فرار از مفاسد و مضار واجب باشد
قال الله تعالی اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا
یستقدمون و فی سورة الفاطر وما یعمر من معمر ولا
ینقص من عمره الا فی کتاب پس باید دانست که این مسئله از مسائل
معضله علمای کمال کرام و مزال اقدام اذکیای فخام است و اختلاف تمام
درین مقام واقع گشته و فقیر ملخص تقاریر ارباب تدقیق که اقرب بتحقیق
و الیق بتوثیق است نگارش میدهیم و آن اینست که حکیم علی الاطلاق
و علیم مصالح الانفس و الآفاق تمامی مکونات را بتوافق اسباب و موجبات
و بتقاصد علل و مواد مرتبط و منتظم ساخته یکی را فاعل و مؤثر و دیگری را
منفعل و متاثر گردانیده است و چون خالق کائنات بصفات فاعلیه و انفعالیه
غیر او نبود ~~ضرور است~~ که علت معلول [رفع دور استصحاب از] تخلف [بلا تاثیر] نکند لابد که سبب را بدو سبحانه
نسبت کنند چنانچه موت را نسبت بوی کنند و محیی و ممیت غیر او را ندانند بدین [بمعنی]
که خالق موت و حیات اوست نه باین معنی که هرچند به سببی مضاد یا امر مهلکی مفضی

توهم اند
وارد شده
سبرائی

کسی عمداً چون بقتل یا بشرب سم سبب ازالهٔ ذات وی گردد براي آنکه در عقوبت
نمی باید که اگر کسی دیگری را هلاک کند براي او گناهی و وبالی نباشد و تمامی احکام
دیات و حدود و قصاص و جزا و سزا در دنیا و عقبا لغو و باطل گردد و تمامی
شرایع و ملل و ادیان درهم و برهم شود و نظام عالم که بدین مصالح و حکم منوط و
موجود است چون هباءً منبثاً بباد فنا رود بجهت آنکه اگر بسبب مفسد خارجی بدان
او منسوب نباشد باید که قاتل عمداً ماخوذ نباشد و نیز آنکه حق سبحانه و تعالی
موت ویرا داده در جرم خویش معذور باشد و حق سبحانه تعالی ویرا از راه عدل
هیچ پاداشی ندهد و این خلاف عقل و منافی عدالت است چه عدل در جزا و مکافات
موقوف است بر تمکن و اختیار فاعل بر فعل چنانچه مسئلهٔ محققهٔ امامیه است پس
لابد که حق سبحانه تعالی قدرت و اختیار بمکلفان در افعال عنایت فرماید
تا قاتل را اختیار ارتکاب و اجتناب در قتل مقتول حاصل باشد و هرگاه با وصف ممانعت
شرعیه مرتکب چنین جرم عظیم گردیده لازم که معذب و ماخوذ گردد اما ظهور موت
در فعل وی پس ظاهر است که او سبحانه تعالی یکی را سببی و دیگری را مسببی و یکی را
علتی و دیگری را معلولی و یکی را موثری و دیگری را متاثری قرار داده و بدون
مانعی لابد که از آن اثری و ازین تاثری پدید آید چنانکه سمی را که بنوشند ظهور
سمیت که حق سبحانه تعالی در آن ودیعت نهاده است در بدن آن پدید آید
و بدن وی بدون مانعی ویرا لامحاله مقتول کند و چون در ادویه تریاقیه اد

عطا کنند

سبحانه تریاقیه ~~را~~ ~~فرموده~~ لا بد که بقا و دفع سموم کند و اصلاح بدن

نماید پس اگر مسموم بمیرد گویند که حق سبحانه تعالی موت داده بدین معنی که

حق سبحانه دران دو اسم افزوده و اثر سم باعث موت گردانیده و مسموم بانیم

موت یافته نه باین معنی که حق تعالی بی تصور موت وی را مقدر و محتوم فرموده بلکه اجلرا

دو گونه مقدر فرموده یکی اجل محتوم و دیگری اجل مخروم کما ورد فی الحدیث

قوله تعالی قضی اجلا و اجل مسمی عنده انهما اجل محتوم و

اجل مخروم موقوف علی مشیته جل بلاه یعنی هر انسانرا اجل دو گونه است

یکی اجل محتوم که بدون اسباب فساد و منافیات باقتضای طبع واقع شود

دیگری اجل مخروم که حوادث ان باسباب فساد موقوف است فخر الدین رازی

در مفاتیح و تاویل و تفاسیر اصلین گفته السادس قول حکماء الاسلام

ان لکل انسان اجلین الاجل الطبیعة والثانی الاجل الاخترامی

اما الاجل الطبیعة فهی التی لو بقی ذلک المزاج مصونا عن

العوارض الخارجیة لانتهت مده بقاءه الی الوقت الفلانی

اما الاجل الاخترامیة فهی التی یحصل بالاسباب الخارجیة

کالغرق والحرق وغیرهما من الامور المنفصلة انتهی یعنی

ششم از وجوه تعارض اصلین قول حکمای اهل اسلام است که هر انسان را دو اجل است

یکی اجل طبعی که اگر مزاج انکس از عوارض مهلکه و آفات مردیه و اسباب مهلکه

در بیان اجل

مخروم

مخروم

محفوظ و مصئون خواهد بود حیات او بمدت ممتد و مدید خواهد گشت و دیگری
اجل اخترامی و آن اینکه هر چند عمر طبعی وی مثلا تا فلان مدت ست اما سبب
لحوق سببی مفسد و منافی حیات و امری خارجی مضاد بقا و حیات لاحق گردد
و بدان سبب موت و فنا را باید چون قتل و غرق و حرق و هدم و غیره انتهی
پس اجل محتوم اجل طبعی ست که حضرت آفریدگار بحکمت اقتضای طبعیت و صلحیت وی
مقرر فرموده و اجل محروم اجل عارضیست که بعوارض و اسباب مضاده حادث گشتی
اما از علم وی بیرون نیست و میداند که فلان کس بعمر طبعی خواهد رسید و کدام کس
قبل از اوان اجل خواهد مرد علم محیط بر همه موثر نمیکند اگرچه علم بعارض وقوع چیزیکه موت بخود
عالم وی محیط میشود مگر که اسباب غیر علم اوست و الا علم وی علت و سبب فنا شود
و همین محذور در انتساب افعال عباد بحضرت خالق العباد لازم می آید لازم آید پس
در علم وی مکنونست که اجل وی محتوم بمدت ست و اجل محروم بدین مدت
چون فلان مفسدی افساد حیات او خواهد کرد با اجل طبعی نخواهد رسید و هر
هر شی و هر کیفیتی را تاثیری یا تاثری بخشیده ست همچنین در افعال و اعمال انسان
اثری و نتیجه بخشیده چنانکه صدقات و صله رحام را برای دفع بلا و طول عمر اثری
بخشیده مانند تریاقیه برای ادویه سمیه و در بعض افعال قبیحه مثل ظلم و زنا
اثری در قصر اعمار و تقلیل آجال بخشیده چنانکه در ادویه سمیه نسبت حیات طبعیه
پس اگر کسی را عمر طبعی پنجاه سال باشد بسبب وقوع صله رحم صدقه از آن زیاده
شود و اگر زنا کند قدری از آن کمتر شود یا اگر سمی خورد یا کسی قتل کند حیات وی

منقطع کرد و کما روی عن الثمالی عن ابی جعفر علیه السلام قال بینا داود

جالس وعنده شاب رث الهیئة یکثر الجلوس عنده ویطیل الصمت

اذ اتاه ملک الموت فسلم علیه واحد ملک الموت النظر الی الشاب

فقال داود نظرت الی هذا فقال نعم انی امرت بقبض روحه الی

سبعة ایام فی هذا الموضع فرحمه داود فقال یا شاب هل لک

امراة قال لا وما تزوجت قط قال داود فأت فلانا رجلا کان

عظیم القدر فی بنی اسرائیل فقال له ان داود یامرک ان تزوجنی

ابنتک وتدخلها اللیلة وخذ من النفقة ما تحتاج الیه وکن عندها

فاذا مضت سبعة ایام فوافنی فی هذا الموضع فمضی الشاب برسالة

فزوجه ابنته وادخلوها علیه واقام عندها سبعة ایام ثم وافی

داود یوم الثامن فقال له داود یا شاب کیف رایت ما کنت

قال ما کنت فی نعمة ولا سرور قط اعظم مما کنت فیه قال داود

اجلس فجلس داود ینتظر ان یقبض روحه فلما طال قال انصرف

الی منزلک فکن مع اهلک فاذا کان یوم الثامن فوافنی ههنا

فمضی الشاب ثم وافاه یوم الثامن وجلس عنده ثم انصرف اسبوعا

اخر ثم اتاه وجلس فجاء ملک الموت داود فقال داود الست حدثتنی

بانک امرت بقبض روح هذا الشاب الی سبعة ایام قال بلی قال

وفي الامالي عن ابي بصير قال سمعت ابا عبد الله ان عيسى روح الله

مر بقوم مجلبين فقال ما لهؤلاء قيل يا روح الله ان فلانة بنت فلان

تهدى الى فلان في ليلتها هذه قال يجلبون اليوم ويبكون غدا

فقال قائل منهم ولم يا رسول الله قال لان صاحبتهم ميتة في ليلتها

هذه فقال القائلون بمقالته صدق الله وصدق رسوله وقال اهل

النفاق ما اقرب غدا فلما اصبحوا جاؤا فوجدوها على حالها لم يحدث

بها شيء فقالوا يا روح الله ان التي اخبرتنا امس انها ميتة لم تمت

فقال عيسى يفعل الله ما يشاء فاذهبوا بنا اليها فذهبوا يتسابقون

حتى قرعوا الباب فخرج زوجها فقال له عيسى استاذن لي على صاحبتك

قال فدخل عليها فاخبرها ان روح الله بالباب مع عدة قال فتخدرت

فدخل عليها فقال لها ما صنعت ليلتك هذه قالت لم اصنع شيئا الا

وقد كنت اصنعه فيما مضى انه كان يعترينا سائل في كل ليلة جمعة

فننيله ما يقوته الى مثلها وانه جاءني في ليلتي هذه وانا مشغولة بامري

واهلي في مشاغل فهتف فلم يجبه احد ثم هتف فلم يجب حتى

هتف مرارا فلما سمعت مقالته قمت متنكرة حتى انلته كما ننيله فقال

لها تنحي عن مجلسك فاذا تحت ثيابها افعى مثل جذعة عاض

على ذنبه فقال بما صنعت صرف عنك هذا يعني حضرت روح الله عيسى عليه السلام

شرع نموده البته ماخوذ تواند بود و معذلک در مردنش بموت خود مالکش را
اجر و ثواب میرسید و او مانع اجر وی گشته پس فوت(؟) و تا وان لازم اید خیالم علامه
حلی علیه الرحمه در شرح تجرید تصریح ان فرموده است قال المجلسی علیه الرحمة
ان الاخبار والایات تدل علی ان الله تعالی خلق لوحین
اثبت فیهما ما یحدث من الکائنات احدهما اللوح المحفوظ
الذی لا تغیر فیه اصلا وهو مطابق لعلمه تعالی والاخر لوح المحو
والاثبات فیثبت شیئا ثم یمحوه لحکم کثیرة لا تخفی علی اولی الالباب
مثلا یکتب فیه ان عمر زید خمسون سنة ومعناه ان مقتضی الحکمة
ان یکون عمره کذا اذا لم یفعل ما یقتضی طوله او قصره فاذا وصل
الرحم مثلا یمحی خمسون ویکتب مکانه ستون واذا قطعها یکتب
مکانه اربعون وفی اللوح المحفوظ انه یصل وعمره ستون کما ان
الطبیب الحاذق اذا اطلع علی مزاج شخص یحکم بان عمره بحسب
هذا المزاج یکون ستین سنة فاذا شرب سما ومات او قتله
انسان فنقص من ذلک او استعمل دواء قوی مزاجه به فزاد
علیه لم یخالف قول الطبیب یعنی ملا محمد باقر مجلسی علیه الرحمه فرموده که آیات و اخبار
دلالت میکنند بر اینکه حق سبحانه و تعالی دو لوح آفریده و تمام حوادث کائنات اندر آن ثبت میکند
یکی از ان لوح محفوظ است که تغیر و تبدل اندر ان اصلا نباید و بدان مطابق علم الٰهی است و دیگر

البشارة ۱۱ ایها المؤمن فی معنی الموت وحقیقة الموت

باید دانست که اگر نظر بظاهر حال بدن قطع نظر از حال نفس انسانی تعریف موت کردند
دانست که بطلان احساس وقدرت شود بحدیکه احساس ونمو وقدرت بدان سبب
مستحیل گردد وقال الشیخ المفید فالموت هو مضاد الحیوة یبطل معه
النمو ویستحیل معه الاحساس وهو قول الله تعالی لیس لاحد
فیه صنع ولا یقدر علیه احد الا الله قال الله تعالی وهو الذی
یحیی ویمیت فاضاف الحیوة الاحیاء والاماتة الی نفسه قال
الله تعالی الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا
فالحیوة ما کان به النمو والاحساس ویصح معه القدرة و
العلم والموت ما استحال معه النمو والاحساس ولم یصح معه القدرة
والعلم وفعل الله الموت بالاحیاء لنقلهم من دار العمل والامتحان
الی دار الجزاء والمکافات ولیس یمیت الله عبدا الا واماتته اصلح
له من بقائه ولا یحییه الا وحیوته اصلح له من موته وکلما
یفعله الله بخلقه فهو اصلح لهم واصوب فی التدبیر یعنی شیخ
مفید علیه الرحمه فرموده که موت مضاد حیات است که بدان سبب احساس
ونمو باطل ومستحیل میشود واین فعل مخصوص ذات جناب خالق کائنات
است چنانچه در قران فرموده وهو الذی یحیی ویمیت یعنی حق تعالی
همانست که افاضه وجود وحیات در ابدان موجودات میفرماید وسلب

وجود و حیات ازان می نماید پس اضافۂ احیا و اماتہ بذات پاک خویش فرمود

تا دیگری بران قادر نباشد و نیز فرمود کہ او سبحانہ موت و حیات را برای ان

افریدہ تا دریافت شود بذریعۂ امتحان کہ کدام کس از شما کردار و اطوار نیکو

اختیار مینماید پس حیات انست کہ دران نمو و احساس باقیہ شود و قدرت و علم

ممکن باشد و موت انست کہ دران نمو و احساس محال باشد و قدرت و علم ممکن

نباشد و سبب اعطای اثر موت برای انسان از جانب حق تعالی برای انست

کہ از دار عمل و مقام امتحان بسوی محل مکافات و دار جزا منتقل فرماید و بحسب

افعال هریکی جزای هر عملی درکنار رسند ان خیرا فخیر و ان شرا فشرا و معهذا

حکیم علی الاطلاق برای احدی موت و فنا تجویز نمیفرماید تا برای وی

را از حیات وی اصلح و انسب میداند و هیچ فردی را حیات نمیدهد

تا حیات وی را از عدم وی اولی و الیق نمی پندارد پس هرچہ حکیم مطلق

عز اسمہ برای خلق خود امضا میفرماید بہمہ حال اصلح و در تدبیر و نظام

عالم بہمہ وجوہ الیق و اولی ست اما سبب موت کہ اطبا ~~قرار داده‌اند~~ تعبیر بہ اعدام رطوبت غریزی و حرارت غریزی

کنند حرارت غریزیہ بسبب فقدان رطوبت غریزیہ خموده و فرو ~~رفتہ~~ چنانکہ در سراج مشاهدہ

~~مشاهدہ~~ و معاین ~~است کہ تا وقتی~~ تا هنگامیکہ روغن سراج شعلہ را مدد دهد بوصول نایرہ

بدل ما یتحلل مشتعل و ثابت میباشند و هرگاه ~~و هنگامیکہ~~ دهن آن اتمامی شود خموده ~~میشود~~ و از نظر

و رزد و ~~بهر~~ برای انکہ روح نزد ایشان بخار معتدل حسبنا کہ از لطافت اخلاط بهم رسد

چنانکه در تحقیق معنی روح بیاید انشاء الله لکن چون درین مقام مطلوب اثبات حقیقت
موتست پس میگوییم که اصل اصول تحقیقات و تدقیقات متطببین مبتنی بر امور
جسم و جسمانیات ست یعنی هر آنچه از جسم و جسمانیات حادث شود بران وارد
و عارض میشود در تحقیق و تدبیران کوشند و لیکن از ذات و ماهیت انسان
که عبارت از نفس ناطقه غرضی و بحثی ندارند می بایست که جمله حیوانات و نباتات
و معادن بسبب اشتراک بخارات معتدله اخلاط و بخارات لطیفه اجزای عنصریه
مشارک انسان باشند و لیس کذلک پس معلوم شد که غرض و غایت شان از ذات
و ماهیت نیست بلکه مقصود ایشان جسم و جسمانیات محضه ست و مقصود ما
ذات و ماهیت و آنچه بران حادث و وارد شود پس نخست آنچه حکمای متفلسفین گفته اند
گذارش دهیم و بعد از ان ذکر آیات و روایات نماییم تا واضح شود که چون اثبات مقصود
در عقل و نقل محصور ست طالب مستفید را از قبول گریزی نباشد قال الشیخ
فی رسالته اما من جهل الموت ولم یدر ما هو فانا نبین له ان الموت
لیس شیئا اکثر من ترک النفس استعمال آلاتها وهی الاعضاء
التی یسمی مجموعها بدنا کما یترک الصانع استعمال الآلات
فان النفس جوهر لیست بجسمانی ولیس عرضا وانها غیر قابلة
للفساد وهذا البیان یحتاج الی علوم متقدمة وذلک مبین
مشروح فی موضعه فاذا فارق هذا الجوهر البدن بقی

البقاء الذي يخصه ونفي من كدر الطبيعة وسعد السعادة التامة ولا سبيل الى فنائه وعدمه فان الجوهر لا يفنى من حيث هو جوهر ولا يبطل ذاته وانما يبطل الاعراض والخواص والنسب والاضافات التي بينه وبين الاجسام باضدادها فاما الجوهر فلا ضد له وكل شيء فانما يفسد من ضده فانت ان تامل الجوهر الجسماني الذي هو اخس من ذلك الجوهر الكريم واستقرات حاله وجدته غير فان ولا متلاش من حيث هو جوهر وانما يستحيل بعضه الى بعض فيبطل خواص شيء منه واعراضه فاما الجوهر بنفسه فهو باق ولا سبيل الى عدمه وبطلانه فاما الجوهر الروحاني الذي لا يقبل استحالة ولا تغيرا في ذاته وانما يقبل كمالاته وتمامات صورته فكيف يتصور فيه العدم والتلاشي حلاصه انكه شيخ بوعلی سینا در رساله خود اورده که اما انکس که موت را مکروه وناگوار میدارد محض بدینوجه که حقیقت موت را نمی داند وبسبب جهل متحیر وسراسیمه سرگشته است پس ما برای وی توضیحی مبین مینمایم ومیگوییم که موت همین که ترک نفس ناطقه ست آلات وادوات خود را که عبارت از اجزای جسمانی واعضای بدنیست وبس چنانکه صاحب صنعت آلات صنعت را از دست بگذارد وچون کاتب قلم را ونجار منشار را وبرظاهرست که از ترک آلات صاحب آلات منعدم ومفقود نمیگردد همچنین نفس انسانی که در عرف عبارت از روح انسانیست از مفارقت ابدان

که آلات اوست دثور و تدرس نمی پذیرد و در کتب فلسفه با دله واضحه مبرهن شده
که نفس انسانی نه عرض است و نه جسمانی تا بفنای اجسام فاسد و مضمحل و از انقلابات جسمیه
مندرس یا باطل گردد بلکه جوهریست مجرد عن المادة غیر قابل الفساد که تلاشی و دثور
اندر او را نمی تواند یافت پس لابد شد که چون جسم انسانی مفارقت ورزد از کدورات
طبیعیه و عوائق ظلمات جسمانیه نقاوتی و طهارتی یابد و سعادت تامه فطریه و کمالات جمیله
ذاتیه که همان در رجوع نفس سوی عالم نور و محل قدس است فائز گردد و بهیچ وجه فنا و
انعدام نپذیرد زیرا که جوهر را زوال و فنا روا نبود غیر از تبدیل در اعراض و خواص
و نسب و اضافات که مابین او و اجسام واقع است بسبب تضاد باهمی تغیر و زوال میشود
و چون ثابت گشت که نفس جوهریست و مضادی ندارد پس لابد که زوال و تغیری
از چیزی بهم نرساند زیرا که هر شی که فاسد شود از مضاد خود فاسد میشود و چیزیکه ضد ندارد
فاسد نشود والنفس کذلک اما نمی بینی که جوهر انسانی با وصف خساست ذات
و دنائت ماهیت از این جوهر کریم بحیثیت جوهریت فانی و متلاشی نمیگردد و تغیرے
که در بادی النظر مشاهد و معاین میشود غیر از این نیست که بانخلاع خواص و صور نوعیه
و محال نسب و اعراض لاحقه تغیر و انقلاب و استحاله میشود نه نفس جوهر که بطلان
و انعدام اندران راهی یابد چون آتش مستحیل باب شود یا آب بهوا و با هوا آب
و آب بخاک و همچنین و چون جوهر جسمانی را تغیر و زوال نباشد پس بجوهر روحانی
چه میرسد زیرا که او غیر از کمالات ذات و تمامات صورت قبول استحاله و تغیرے

نه می کند و فنا و تلاشی در آن متوقع نباشد پس بکمال توضیح مبین شد که موت
عبارتست از ترک صائغی آلات صنعت و نقل و حرکت کردن مکین مکان را و متلبسی
لباس را و خوش ظاهرست که صائغی از ترک آلات و مکینی از ترک مکان و متلبسی
از ترک لباس معدوم و فانی نمیگردد چنانکه در اثبات بقای نفس انسانی مطلب را شرح
دادیم حالا انموذجی از احادیث و روایات معتبره که مفید این مطلوبست گذارش کنم
انه سئل عن الحسن ابن علی علیه السلام ما الموت الذی جهلوه وهو اعظم سرور
یرد علی المومنین اذا نقلوا عن دار النکد الی نعیم الابد واعظم
ثبور یرد علی الکافرین اذا نقلوا الی عن جنتهم الی نار لا تبید و
لا تنفد ملخص آنکه بخدمت حضرت امام حسن علیه السلام عرض داشتند که حقیقت
موت چیست که اکثر مردمان جاهل و غافل نه میدانند آنحضرت جوابی درخور افهام
انام برای توضیح این مرام چنین ارشاد فرمود که موت عبارتست از عظیم ترین
شادمانی برای مومنین زیراکه از دار بلا و محن و مکاره و فتن بسوی دار نعیم ابدی
و مقام عیش و عشرت سرمدی انتقال و ارتحال میکنند و شدیدترین اندوه و بلاست
برای کافرین که از بهشت دنیوی بسوی جهنم اخروی و عذاب و نکال عقبای وی
منقلب میشوند و ازین کلام معجز نظام مستفادست که موت انسان غیر ازین نیست
که روح انسان بعد از مفارقت ابدان از مکانی بمکانی نقل و حرکت می کنند
و بحسب قابلیت و استعداد ثواب و عقاب بحظی و قسطی الیق میرسد پس نفوس قدسیه

قدسیه و ارواح مطهره قدوسیه را بسبب نقل و حرکت خویش از شکل ظلمانی و کثافت
جسمانی نبوی لوامع انوار عالم روحانی و مجامع مقربان سرادقات یزدانی نظاره
و نقادی و لطافتی و بشاشتی بهم میرسد چنانکه لطیف مرا جانبرا از تبدیل جامه کثیف
و مکان تاریک شرافت و براقت نفسانی و بهجت و تنشط روحانی پدید می آید و
ارواح نفوس دنیه و ردیه را بالعکس قال علی بن الحسین لما اشتد الامر
بالحسین بن علی بن ابیطالب نظر الیه بعض من کان معه فاذا
هو بخلافهم لانهم کلما اشتد الامر تغیرت الوانهم وارتعدت
فرائصهم ووجبت قلوبهم وکان الحسین وبعض من معه من خصائصه
تشرق الوانهم وتهدأ جوارحهم وتسکن نفوسهم فقال بعضهم
لبعض انظروا الیه لا یبالی بالموت فقال لهم الحسین صبرا بنی الکرام
فما الموت الا قنطرة تعبر بکم من البؤس والضراء الی الجنان
الواسعة والنعیم الابدیة فایکم تکره ان ینتقل من سجن الی قصر
وما هو لاعدائکم الا کمن ینتقل من قصر الی سجن ان ابی حدثنی
بذلک عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان جسر هؤلاء
الی جنانهم وجسر هؤلاء الی جحیمهم ما کذبت ولا کذبت
خلاصه آنکه حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که چون اشتداد موت
بحضرت امام حسین و اصحابش لاحق شد حال شان بخلاف اعراض اعتبار

اشکار گشت زیرا که اغیار را درین حال رنگ رخها می پرید و بند بند اعضا می لرزید
و دلها در سینه ترسان و جانها در جسم هراسان می گشت و آنحضرت را بر چهرهای
نورانی آثار بشاشت و شادمانی و استرار و آرام جسمانی و انبساط و ابتهاج روحانی
پدید می آمد بمعاینه این حال بعضی با بعضی نجاکی ها آغاز نهادند که ببینید بسوی روکرد
موت پروای بالشد اصلش اعتنایی ندارد آنحضرت فرمود موت انسان ملی پر آشیانه
حسابی نیست که مومنین را از کناره دریای علتها و بحر مکافات مکاره منعمه بساحل بهشت
عنبر سرشت اخروی و نعمت و راحتهای عقبا دوی میرساند پس کدام کس ناگوار
تواند بود که از زندان اللهی الیم بدار نعیم منتقل شود و اعادی نافرجام و فسقه لیام
را از کناره النبار حیات که جویبار رحمت راحات و ریاض مفرح تعیشات است
بساحل دریای نار جحیم و عنا و حمیم و عقبات عقوبات الیم و اسفل درکات زنیم
می اندازد پس کدام کس گوارا دارد از راحت برحمت منتقل شود و پدر بزرگوار من
از جد من خبر داده است که دنیا های مومنین بسوی بهشت است و دنیا های کافرین بسوی دوزخ
وقال محمد بن علی علیه السلام قيل لعلي بن الحسين ما الموت قال للمؤمن كنزع ثياب
وسخة قملة وفك قيود واغلال ثقيلة والاستبدال بافخر الثياب
واطيبها روائح واوطئ المراكب وآنس المنازل وللكافر كخلع
ثياب فاخرة والنقل عن منازل انيسة والاستبدال باوسخ الثياب
واخشنها واوحش المنازل واعظم العذاب یعنی از حضرت امام

زین العابدین علیہ السلام پرسیدند کہ موت چیست فرمودند موت برای مومن بمنزلہ بدر کردن لباس کثیف چرک آلود و قمل آمود و دور کردن غل و زنجیر قید و پوشیدن نفیس ترین جامہای فاخرہ زرین نگار و خوشبوترین البسہ طلاکار است و بمثابہ مرکبی سبکرو و راحت بخش و منزل روح پرور و دلکش است و برای کافران گویا خلع لباس نفیس است و تلبس بلباس خشنہ و دسخہ خبیثہ و گذاشتن مکانہای خوش اینده مانوس و استقامت بمقامات مظلمہ ذات البوس و روی انہ دخل علی بن محمد علی مرتضی من اصحابہ وھو یبکی ویجزع من الموت فقال لہ یا عبد اللہ تخاف من الموت لانک لا تعرفہ ارایتک اذا اتسخت وتقذرت وتاذیت مما علیک من الوسخ والقذرۃ واصابک قروح وجرب وعلمت ان الغسل فی الحمام یزیل عنک ذلک کلہ اما ترید ان تدخلہ فتغسل ذلک عنک او تکرہ ان لا تدخلہ فیبقی ذلک علیک قال بلی یا ابن رسول اللہ قال ذلک الموت ھو ذلک الحمام وھو ما بقی علیک من تمحیص ذنوبک وتنقیتک من سیاتک فاذا انت وردت علیہ وجاوزتہ فقد نجوت من کل غم وھم واذی ووصلت الی سرور وفرح فسکن الرجل ونشط واستسلم وغمض عینہ ومضی بسبیلہ خلاصہ اینکہ حضرت امام علی نقی علیہ السلام نزد مومنی از اصحاب خود در حالت مرض برای عیادت تشریف برد و او از خوف مرگ

در نهایت جزع و فزع بود آنحضرت فرمود ای بنده خدا اینهمه خوف و هراس و تردد
و وسواس از برای آنست که حقیقت موت را نمیدانی ایمرد جاهل و ای ناواقف
غافل اگر بسبب ملابس کثیفه چرکین آلوده متأذی باشی و از خارش بدن
و کثافت تن متألم شوی و بدانی که اینها از ناس و خیانت و ارجاس از غسل و
حمام زائل میشود آیا روا داری که با وجود تیسر آن داخل حمام نشوی و کدورات بدنی
و خیانت جسمانی زائل نکنی عرض کرد ای فرزند رسول چگونه روا دارم و چرا شست و
شو و ازاله چرک و بدبو نخواهم فرمود پس این موت همان حمامست که بر آنچه از کدورات
ذنوب و آثام و خیانت مساوی و عاهات اجسام و وصمات آلام و اسقام در تو
بقیتی مانده می شوید و تو از داخل شدن حمام از بهر رحمت و ازاره و هر کلفت و بوار
راحتی یابی و بفرحت و نشاط بر چه تمامتر رسی پس باستماع این سخن آنکس را کوبی
در رسیده بود جزع و فزع سکونی پدید آمده و بطیب خاطر و صمیم فؤاد موت را تلقی نمود
پس چشم را بهم نمود و روی عزیمت بسوی دار آخرت فرمود انتهی و فی البحار
قیل لمحمد بن علی بن موسی ما بال هؤلاء المسلمین یکرهون الموت قال لانهم
جهلوه فکرهوه ولو عرفوه وکانوا من اولیاء الله لاحبوه و علموا
ان الآخرة خیر لهم من الدنیا ثم قال علی یا ابا عبد الله ما بال الصبی
والمجنون یمتنع من الدواء المنقی لبدنه والنافی للالم عنه قال لجهلهم
بنفع الدواء قال والذی بعث محمدا بالحق نبیا ان من استعد للموت

حق الاستعداد فهو انفع من هذا الدواء لهذا المتعالج اما انهم لو عرفوا ما یؤدی الیه الموت من النعیم لاستدعوه واحبوه اشد ما یستدعی العاقل الحازم الدواء لدفع الآفات واجتلاب السلامة

یعنی بخدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام عرض داشتند که چه سبب اهل اسلام موت را مکروه میدارند فرمود برای آنکه حقیقت موت را نمیدانند پس بسبب آن مکروه و ناگوار میشمارند و اگر میدانستند از اولیاء الله بودند هر آینه موت را دوست تر میداشتند و جزم و یقین این معنی بهم میرسانیدند که آخرت برای ایشان از دنیا بهتر است بعد از آن فرمود که چه سبب است که طفل و مجنون انکار میکنند از نوشیدن دوائیکه منقی بدن و مزیل مرض و دافع درد ایشان بوده باشد راوی عرض کرد که برای آنکه نفع اینها نفع دوا نمیدانند فرمود که قسم بخدائی که محمد صلعم را بحق مبعوث کرد که هر کس برای موت آماده و مهیا باشد چنانکه می باید پس موت برای وی نافع تر است از آن دوا و آگاه باش که اگر اینها میدانستند که موت انسان [illegible] بجاها تنعمات ابدیه و تعیشات سرمدیه میرساند هر آئینه بدل و جان خواهان ارتحال و جویان انتقال زیاده تر از آن می بودند که مریض هوشیار و متعالج مستعجل خبرت شعار برای حصول صحت ذات و دفع اسقام و آفات خواهان دوا و جویای مداوا می باشد. انتهی و چون نیک دانستی که مراد و مقصود از تحریر اقوال حکمای متفلسفه و نقل روایات شرعیه همین معنی و مقصود موت است و بر سبیل روشن شد که حکما موت

را ترک نفس الات را تغییر میکنند و اهل شرع نقل روح را از داری بداری پس هرچند اندکی
در معنی تغییری و تفاوتی در میان نیست اما بقای نفس بعد از موت و ارتحال روح
از عالمی بعالمی ثابت و مستفاد و عین مطلوب همان چنانکه در اثبات تحقیق روح
و بقای [illegible] ذکر می نمایم وهو الموفق والمعین اشارة ثانیة
[illegible] مخفی نماند که انسان را گاهی خوف همین بهم میرسد
که ارواح و نفوس انسانیه و اعضای جسمانیه و اندراس اجزای بدنیه باطل و مضمحل
گردد پس روشن و آشکار است که اتفاق جمیع متفلسفین الا من شذ و ندر بر آنست که
روح بعد از مفارقت ابدان باقی میمانند و اختلافیکه در میان متکلمین و فلسفین است
رو داده غیر از این نیست که حکما نفوس را جواهر مجرده عن المادة قرار داده قائل
بقای نفوس من الازل الی الابد گردیده بهیچگونه فنا و انعدام روا نداشته اند و
متکلمین اهل اسلام قائل اختصاص تجرد بحضرت واجب الوجود و جواز فنا و دثور
ارواح وقت فنای عالم شده اند چنانچه چنین مطالب دقیقه و مباحث انیقه که مطرح
انظار علما و مجمع افکار حکما و کملا و مزال اقدام اذکیاست بوجهی بین در کتب
کلامیه اهل اسلام مبین و مبرهن است و جناب جدی العالم العلام رافع الله درجته
فی دار السلام در کتاب عماد الاسلام بحجج و ابرام تمام و مکث و انحاء ما لا کلام
ایراد فرموده اند من شاء فلیرجع الیه لکن چون مقصود از این مقام بقای
روح بعد از مفارقت اجسام است نبذی از اقوال حکما و شطری از کلام علما

و بعضی احادیث ائمه اصفیا علیهم السلام ایراد کنم و خلاصه اقوال الثبت که هر موجودی

یا جوهر ست یا عرض یا جسم بنابرانکه یا وجود او بتبعیت وجود دیگری ست چون

سیاهی به تبعیت جسم که بدون ان یافت نشود وانرا عرض خوانند یا وجود او بی

بتبعیت دیگری باشد بالاستقلال چون جسم در مثال وانرا جوهر دانند و ذات

انسان عرض نتوانند بود زیراکه عرض محمول و معقول جزئی دیگری باشد نه حامل و قابل

حالانکه ذات مردم حامل و قابل صور معقولات و معانی ست پس عرض نبود و هر جسم

که قبول صورت نمیکند تا صورت اولی از و مفارقت تامه نکند چون شکل مثلث مثلا

که بدون زوال ان شکل تربیع و تسدیس قبول نمیکند حالانکه ذات انسان قبول

مفاهیم و ادراکات مختلفه محسوسات و معقولات علی وجه التمام و الکمال میکند

بغیر انکه صور سابقه مفارق و متلاشی شود پس ذات انسان جسم هم نبود و چون

قوای جسمانی را میلی بسوی ادراکات جسمانی و ملاذ بدنی میباشد و از حصول

ان انبساطی و انبساطی بهم میرسد چون باصره را بمبشاهد صور جمیله و اشیای حسنه

و سامعه را بالحان خوش و نغمات دلکش و همچنین دیگر قوتی را از حصول ما

یمیل الیه انتعاشی پدید می اید و نفس انسانی را بخلاف ان از ملابس و ملاذ جسمانی

و شهوات فانی ضعفی و وهنی بهم میرسد و در رزانت رای و سلامت عقل

و معرفت حقایق امور و ادراک دقایق کوالف دهور فسادی و اختلالی ظاهر میشود

پس جسم و جسمانی هم نبود و هرگاه واضح شد که نه عرض ست و نه جسم و نه جسمانی

پس بالضرورت روح انسان جوهر باشد و جوهر چگونه انحلال و اضمحلال نمی پذیرد
و موت را تلاشی و دثور او راهی نتواند بود زیرا که قطع نظر از دیگر دلائل و براهین
این هر کس باستقرا و تتبع امور تالیف و ترکیب اجسام و تکون و تغیرات کائنات عالم
کون و فساد نظر انیق و فکر وثیق بذل کند بخوبی مطلع شود که هر جسم که منعدم میشود
بالکلیه منعدم نمیشود بلکه موضوع مشترک و ماده باقی که جوهر جسمانیست باقی میماند
و اعراضها و ضائع و ترکیبات و تالیفات و صور و کیفیات مبتلا میشود مثلا آب هوا
و هوا آتش میشود و ماده آن که براد تبدل اشکال طریان می یابد باقی میماند
و البته نتوان گفت که این هوا از همان آب است و این آتش از همان هواست که مستحیل شده
بلکه باید گفت که آن موجود منعدم شده و دیگری در وجود آمده و لیس کذلک
پس هرگاه جواهر جسمانیه قابل انعدام و دثور نیست جواهر مجرده روحانی که از دثور هیولی
مقدس باشد چگونه قبول انعدام و تلاشی تواند نمود البته محصل اقوال حکما که شیخ
الرئیس و ابو علی مسکویه و مولانا نصیر الدین الطوسی علیه الرحمة بیان فرموده اند
و غرض از ایراد مذهب حکما همین که روح انسان بعد از مفارقت ابدان نزد ایشان
نیز باقی میماند و از جوهریت و بساطت وی مراد وی و مقصود وی نی زیرا که مذهب
حقه فرقه امامیه و اکثری متکلمین اهل اسلامیه آنست که ارواح انسانی اجسام لطیفه
اند و بعد از موت باقی میمانند و بعذاب و ثواب اخروی متالم و متنعم می شوند قال
الغزالی فی کتاب الاربعین ان الروح هی نفسک و حقیقتک

وهي اخفى الاشياء عليك واعني بقلبك الروح التي هي خاصة
الانسان المضافة الى الله بقوله قل الروح من امر ربي وقوله ونفخت
فيه من روحي دون الروح الجسماني اللطيف الذي هو حامل قوة
الحس والحركة التي تنبعث من القلب وتنتشر في جملة البدن في تجاويف
العروق الضوارب فيفيض منها نور حس البصر على العين ونور السمع
على الاذن وكذلك سائر القوى والحركات والحواس كما يفيض من السراج
نور على حيطان البيت اذا ادير في جوانبه فان هذه الروح تشارك
البهائم فيها و بالموت لانه بخار اعتدال نضجه عند اعتدال مزاج
الاخلاط فاذا انحل المزاج بطل كما يبطل النور الفائض من السراج
عند انطفاء السراج بانقطاع الدهن عنه او بالنفخ فيه وانقطاع
الغذاء من الحيوان يفسد هذه الروح لان الغذاء له كالدهن للسراج
والقتل كالنفخ في السراج وهذه الروح هي التي ينصرف في تقويمها
وتعديلها علم الطب ولا تحمل هذه الروح المعرفة والامانة بل الحامل
للامانة الروح الخاص نعني بالامانة تقلد عهدة التكليف بان نعرض
لخطر الثواب والعقاب بالطاعة والمعصية وهذه الروح لا تفنى
ولا تموت بل تبقى بعد الموت اما في نعيم وسعادة او في جحيم
وشقاوة فانه محل المعرفة والتراب لا ياكل محل المعرفة والايمان

وقد نطقت به الاخبار وشهدت به شواهد الاستبصار ولم یاذن الشارع
فی تحقیق صفته الی ان قال وهذه الروح لا تفنی ولا تموت
بل یتبدل بالموت حالها فقط ولا یتبدل منزلها والقبر فی حقها
اما روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النار اذ لم تکن لها علاقة
مع البدن سوی استعمالها واقتناصها اوائل المعرفة بواسطة شبکة
الحواس فالبدن آلتها ومرکبها وشبکتها وبطلان الآلة والشبکة
والمرکب لا یوجب بطلان الصائد نعم ان بطل الشبکة بعد الفراغ
من الصید فبطلانه غنیمة اذ یتخلص من حمله وثقله ولذلک
قال علیه السلام تحفة المؤمن الموت وان بطل الشبکة قبل الصید عظم
فیه الحسرة والندامة والالم لذلک ولذلک یقول المقصر رب ارجعون
لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلا من کان الف الشبکة واحبها وتعلق
قلبه بحسن صورتها وصنعتها وما یتعلق بسببها کان له من العذاب
ضعفین احدهما حسرة فوات الصید الذی لا یقتضی الا شبکة
الثانی زوال الشبکة مع تعلق القلب بها وانفه بها وهذا
مبدا من مبادی القبر انتهی خلاصه انکه روح معین ذات وماهیت وحقیقت
انسان وپوشیده ترین اشیا است بر انسان که ادراک آن کماهی نشده است
و آن روح مخصوص بانسانست که حق تعالی نسبت آنرا بخویش مضاف فرموده

وگفته که قل الروح من امر ربی و نیز فرموده ونفخت فیه من روحی و ان روح

سوای ان روح جسمانی لطیف جسمانیست که در تمام بدن منتشر میشود و در

عروق ضوارب نفوذ نموده بهر موضعی الیق قوتی در روحی می بخشند چنانکه در چشم

قوة باصره و در گوشش قوة سامعه و همچنین سائر قوی و حواس انسانی ازان

منشور و منشور می گردد مانند چراغ که هرگاه در خانه مشتعل میشود بهر روزنی و

شکافی شعاعش پرتوی افکند نوری پیدا شود و این روح لطیف جسمانی در

بهائم و انسان مشترکست بسبب ان از لطافت اخلاط غذائیه بهم رسیده است

ولامحاله از برد موت خود و انعدام می ورزد زیراکه تکون او از بخار معتدله

اخلاط و هرگاه نضج و اعتدال اخلاط باطل شود بخاری و مزاجیکه بسبب انکه

حادث شده بود نیز مضمحل و باطل شود چنانکه هرگاه شعله چراغ خاموش شود

نور و ضیائش نیز منطفی شود و سبب انطفای نور چراغ عام است ازینکه خواه

بانقطاع روغن که ماده و لیست پدید آید و لخواه بسبب نفخ و تف زدن و همچنین

اضمحلال و بطلان روح لطیفه جسمانیه عام است ازینکه بسبب انقطاع غذا باشد

که بمنزله روغنست چراغ را یا قتل باشد که بمنزله تف زدن است چراغ را و درین

روح همانست که اطبا و معالجین در تقویم و تعدیل ان تدبیرات و تصرفات

می بردارند و این روح حامل معرفت الهی و متحمل امانت او امر و نواهی

نیست بلکه ان روح همان روح است که خاصه انسان و امر پروردگار عالمیانست

وحق تعالی از انقیاد عهده تکلیفات و خلعت جزا و مکافات معتقد و مخلع فرموده
و این روح فنا و انعدام نمی پذیرد بلکه بعد از مفارقت اجسام باقی میماند خواه در نعمات
بهشت عنبرین باشد و خواه در شقاوت و مهلکات دوزخ و چون روح خاصه انسانی
محل معرفت جناب اقدس الهی است چگونه می تواند که خاک محل معرفت و ایمان را فانی و مسلوب
سازد و شواهد اخبار و دلایل استبصار بر همین شهادت داده و شارع ما علیه الصلوة
والسلام تحقیق و تدقیق صفت و ماهیت آن اجازت نداده است بعد از آن عز اسمه
عقب کلامی دیگر میگوید که این روح فانی و منعدم نشود بلکه بعد از موت حال او
متبدل میشود و پس منزل او متبدل نمیشود و قبر در حق وی باغ روضه از
ریاض بهشت است و یا گودالی از گودالهای آتش است و دلیل بر عدم فساد نفس
بسبب انفساد بدن آنست که روح را با بدن سوای آنکه بمنزله آلات و ادوات
او بوده که استعمال آن میکرد و ادراک معرفت حقایق را بواسطه آن حواس
احساس و اقتباس مینمود علاقه دیگر نیست پس هرگاه بدن آلات و مرکب شکار و کسب
وی باشد لازم نیاید که بسبب بطلان آله و مرکب و شبکه بطلان صیاد در آن
و صانع گردد آری اگر بطلان شبکه و دام بعد از انفراغ شکار و حصول صید مطلوب
گردد بطلان وی غنیمت بزرگ و راحت سترگ مینماید زیرا که باربرداری
دام برای صید بوده و چون مطلب وی حاصل شد که انبار وی دام گوارا نخواهد
بود پس بطلانش موجب سبکدوشی خواهد بود و بدین جهت جناب رسالتمآب فرمود

که تحفة للمؤمن الموت و اگر بدون شکار و حصول صید مطلوب حلقه های دام
بگسست و رشته تدبیر نیل مقصود بشکست البته موجب حسرت عظیم و ندامت
و ملامت الیم خواهد شد و همین سبب که مقصران و زیانکاران بعد از ارتحال
از جهان بمقام تحسر و تحیر و تاثر در آیند و بزبان خجالت و ندامت عرض دارند
که رب ارجعون لعلی اعمل صالحا یعنی ای پروردگار ما و مالک پروردگار
ما باز گردانید ما را بسوی دنیا تا آنچه از التماس صید مطلوب فوت شده و آنچه
در استحصال آن تقصیر نموده شده تلافی آن نمایم پس لوغیر از حسرت
و خجالت ثمره حاصل نشود و اما کسیکه تخم محبت و موالفت سگ باشد در دل و
جان کاشته برای وی ضعف عذاب و دو چند عقابست یکی از آن حسرت و
تاسف ست بر فوات صید مطلوب که بدون دام حسیانی بدست نتوان آمد دومی
تلف شدن دام بدنی با وصف انس و استیناس و این سخت ترین عذابهای
قبرست انتهی و قال المجلسی رح فی المجلد الثالث من البحار الانوار
اعلم ان الذی ظهر من الایات الکثیرة و الاخبار المستفیضة و البراهین
القاطعة هو ان النفس باقیة بعد الموت اما معذبة ان کان ممن
محض الکفر او منعمة ان کان من المستضعفین و یرد الیه الحیوة
فی القبر اما کاملة او الی بعض بدنه کما مر فی بعض الاخبار
و یسئل بعضهم عن بعض العقائد و بعض الاعمال و یثاب و یعاقب

بحسب ذلك ويضغط اجساد بعضهم وانما السؤال والضغطة
في الاجساد الاصلية وقد يرتفعان عن بعض المؤمنين لمن لقي
كما سيأتي او مات في ليلة الجمعة او يومها او غير ذلك مما مر
وسيأتي في تضاعيف اخبار هذا الكتاب ثم يتعلق الروح
بالاجساد المثالية الشبيهة باجسام الجن والملئكة المضاهية في الهيئة
للابدان الاصلية فينعم ويعذب فيها ولا يبعد ان يصل البدن
بعض ما يقع على الابدان الاصلية لسبق تعلقه بها وبذلك
يستقيم جميع ما ورد في ثواب القبر وعذابه واتساع القبر و
ضيقه وحركة الروح وطيرانه في الهواء وزيارته لاهله ورؤية
الائمة عليهم السلام باشكالهم ومشاهدة اعدائهم معذبين
وسائر ما ورد في امثال ذلك مما مر وسيأتي فالمراد بالقبر في اكثر
الاخبار ما يكون الروح فيه في عالم البرزخ وهذا مبني على تجسم
الروح وتجردها وانكانا يمكن تصحيح بعض الاخبار بالقول
بتجسم الروح ايضا بدون الاجساد المثالية لكن مع ورود الاجساد
المثالية في الاخبار المعتبرة المؤيدة بالاخبار المستفيضة لا
محيص عن القول بها وليس هذا من التناسخ الباطل في شيء
اذ التناسخ لم يتم دليل عقلي على امتناعه اذ اكثرها عليه مدخول

ولو تمت لاخرجه الكبرها مما لحن فيه كما لا يخفى على من تدبر فيهما والعمدة في نصه ضروريات الدين واجماع المسلمين خلاصه آنكه آنچه از

آيات كثيره واخبار مستفيضه وبراهين قاطعه ظاهر شده آنست كه نفس بعد از موت باقى مى ماند وخالى از آن نيست كه يا معذب مى ماند اگر كافر محض بوده يا منعم ومثاب است اگر مومن مخلص بوده يا در زاويه ذهول وكنج خمول مهمل گذارند ومرا اگر از مستضعفين بوده وچون ميت را در قبر گذارند حيات را بر گردانيده در جسم وى خواه در تمام بدن وخواه در بعض چنانكه در بعض اخبار آمده است پس از عمده ترين عقائد واعمال سوالها كنند وموافق آن ثواب وعقاب بخشند وبعض اموات را ضغطه وفشار قبر دهند واسئله سوال وفشار در ابدان اصليه او نموده شود واز بعض اموات اسئله مرتفع شود چنانكه تلقين ميت ومردن در شب وروز جمعه وغيران باعث آنست وبعد از آن روح وى متعلق شود با جساد مثاليه لطيفه كه شبيه باجسام جن وملائكه باشند وابدان وصور اصليه را مانند پس موافق استحقاق مغفرت ورحمت يا غضب يابد وبعيد نيست كه آنچه بر ابدان اموات واقع شود اثر مى سرايت بارواح آنها نمايد بسبب تعلق سابقه بدنيه وبنا برين معانى همه اخبار وروايات درست مى آيد از آنچه در ثواب وعذاب قبر ووسعت وضيق قبر وحركت دادن ارواح بر هوا وزيارت نمودن اموات اهل وعيال را ومشاهده صور مثالى حضرات ائمه عليهم السلام ومشاهده تعذيب اعادى ايشان آنحضرت وغيران وارد شده

ست پس مراد از قبر مکان روح است که در عالم برزخ باشد مگر اینقول اندرین صورت
تمام راست اید که تجرد روح و اجسام مثالیه وتجسم عین روح ثابت شود هرچند از
بعض اخبار استفاده اینمعنی توانند نمود الا اخبار کثیره معتبره که موید باخبار مستفیضه
ست برینکه تعلق ارواح با اجساد مثالیه میباشد وغیر از منقول چاره نیست وازین
تناسخ لازم نیاید زیرا که کدامی دلیل عقلی که غیر علیل و غیر مدخول باشد بران شاهد نیست
واگر باشند در ماتحن فیه کلمنحالبتی ندارد وعمده ترین شواهد بطلان تناسخ اجماع
مسلمین ست انتهی وقال ابن بابویه فی اعتقاداته اعتقادنا انها اذا
فارقت الابدان فهی باقیة منها منعمة ومنها معذبة الی ان
یردها الله بقدرته الی ابدانها یعنی اعتقاد ما امامیه در ارواح آنست که بعد
از مفارقت ابدان باقی میمانند پس بعضی از انها منعم واکرام جناب اقدس الٰہی متنعم
وبعضی در عقوبات علمه بعصاوی ننام میمانند تا انکه حضرت کردگار بقدرت کامله
خویش انها را بابدان انها ملحق فرماید وجناب صدر العلما العلام در کتاب عماد الاسلام
بعد نقل اقوال علما وحکمای اسلام وغیران فرموده که کسانیکه تجرد نفس ناطقه
قائل شده اند بی ضرورتی واعی خود در معرض خطر و مهلکه مهلکه بشرانداخته اند
زیرا که تجرد علی الاطلاق مخصوص خالق کائنات ست ومفاسدیکه بران مترتب میشود
بیش از بیش ست لاکن انیقدر میتوان گفتن که روح را بعد از مفارقت بدن
تجرد بدینمعنی میشود که در بقای خود محتاج ببدن متروک خود نمیشود بلکه جوهریه

جوهریست مستقل بنفسه و جسمی لطیف مانند جان ملایکه و جن و ارواح مقدسه و عین
حیات نیست زیرا که حیات از جمله اعراض است و اینمعنی از آیات متکاثره و احادیث
و روایات متظافره ثابت است و همین مراد گرفته اند کسانیکه گفته اند که از اخبار مستفیضه
ائمه علیهم السلام مستفاد است که ارواح اشباح مثالیه اند بر صورتهای بدنیه
و همچنین دریافته اند متالهین بمجاهدات و محققین بدلایل و بینات پس روح نه
محض جسمانیست و نه صرف عقلانی بلکه برزخیست بین الامرین و وسطی بین النشاتین از
عالم ملک و ملکوت انتهی پس فرمود که چون بعض کلمات علمای ما رضوان الله علیهم
مشعر برین بود که روح جسم و جسمانی نیست و مراد از ان این بود که مانند جسم
کثیف محسوس و از جمله عوارض ان نیست بعض متاخرین را توهمی رو داده که همین
تجرد نفس ناطقه مراد است حاشاهم عن ذلک انتهی کلامه اعلی الله فی
علیین مقامه و فخر الدین رازی در تفسیر کبیر بعد تضاعیف اقوال گفته که در

قول رازی

استحسان اقوی اقوال نموده که بعضی گویند ارواح جسم نورانیه سماویه لطیفه الجوهر است
بر طبع ضوء آفتاب و تحلل و تبدل و تفرق و تمزق را قبول نمیکند پس هرگاه تکون
بدن شد و استعداد کامل بهم رسید چنانکه در آیه فاذا سویته و نفخت فیه
من روحی اشاره شده است که اجسام شریفه سماویه الهیه در جمیع خلل و تجاویف
اعضای جسمانی نفوذ نموده چنانکه نفوذ آتش است در انگشت و روغن در کنجد
و گلاب است در گل سرخ و همین نفوذ است که در آیه مذکوره و نفخت فیه من روحی

ایما باقیه و بعد از ان تا ہنگامیکہ بدن را سلامت از آفات و استعداد و قبول برای اجسام نورانیہ حاصل ست زندہ و موجود خواہد ماند و ہرگاہ حدوث اخلاط غلیظہ کثیفہ شود وان مانع نفوذ اجسام نورانیہ شریفہ گردد تا سالخی دیگر خلل انداز شود در سریان و جریان اجسام نورانیہ خلل و نقص شود پس از ابدان منفصل گردد و موت عارض شود و این مذہب قوی و قول شریف و قابل تامل و شدید المطابقت ست با احادیث وروایات شرعیہ وکتب الہیہ انتہی وقال ابو جعفر اعتقادنا فی

النفوس انها هی الارواح التی بها الحیوٰة وانها الخلق الاول لقول

النبی ان اول ما ابدع الله الخلق هی النفوس مقدسة مطهرة

فانطقها بتوحیده ثم خلق بعد ذلک سائر خلقه واعتقادنا

فیها انها خلقت للبقاء ولم تخلق للفناء لقوله صلعم ما خلقتم للفناء

بل خلقتم للبقاء وانما تنقلون من دار الی دار وانها فی الارض

غریبة وفی الابدان مسجونة واعتقادنا انها اذا فارقت

الابدان فهی باقیة منها منعمة ومنها معذبة الی ان یردها الله تعالیٰ بقدرته

الی ابدانها یعنی اعتقاد ما در نفوس آنست کہ اینہا ارواح است کہ از اینہا حیات انسانست و اینہا اولین مخلوقات اند چنانکہ آنحضرت فرمود اول چیزی کہ آفریدہ نفوس مقدسہ مطہرہ ست پس گویا کردانید بتوحید خویش و بعد ازان دیگر مخلوقات را آفرید و اعتقاد ما آنست کہ اینہا برای بقا و ثبات آفریدہ شدہ اند نہ برای فنا

برای آنکه آن حضرت فرموده که شما آفریده نشوید برای فنا بلکه مخلوق شده اید برای

بقا و جز این نیست که از مکان بمکان دیگر منتقل خواهید شد و از داح الشانی در

دار دنیا مسافران اند از شهر و دیار خود دور افتاده و در ابدان بمنزله محبوس اند

در زندان الکم بقید ستم تابحبید واعتقاد ما آنست که اشخاص از هیکل جسمانی مفارقت

کنند باقی باشند و بمد ثواب و عقاب باشند انتهی و توهم نشود که از ین کلام بقای

ابدی و استمرار سرمدی باشد بلکه مراد از ین بقای قبل از فنای

وبس قال الله تعالی فی سورة آل عمران ولا تحسبن الذین قتلوا فی

سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله

من فضله فخر الدین رازی گفته محتملست که روح جسمی باشد مخصوص ساری در اجسام

مانند سریان آتش در انگشت و محتمل که جوهری باشد قائم بنفسه نه جسم باشد نه حال در

جسم و هرگاه انسان میمیرد و منفصل میشود و بثواب و عقاب متنعم و متألم میشود و

بر همین شواهد عقلیه و نقلیه موجودست قال الله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة

المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة و شک نیست در انکه رجوع بسوی

پروردگار بعد از موت ست فادخلی فی عبادی فای تعقیب دلالت میدارد

موت ست و قال الله حتی اذا جاء احدهم الموت توفته رسلنا و

هم لا یفرطون و این عبارتست از موت بدن قال ثم ردوا الی الله

مولیهم الحق و درین اشاره ست که زنده می باشند و بسوی حق باز میگردند و

قال الله تعالیٰ فان کان من المقربین فروح وریحان وجنت نعیم

و فای تعقیب دال است برینکه بعد از موت متلذذ بثواب الٰهی میشوند و برای آنکه یوم

بدر کان ینادی المقتولین و یقول هل وجدتم ما وعد ربکم

حقا فقیل یا رسول الله انهم اموات فکیف تنادیهم فقال انهم اسمع

منکم و ایضا قال انبیاء الله لا یموتون بل ینقلون من دار الی دار

و اما عقل پس اولا می بینیم که بر وقت خواب بر تمام بدن ضعف و غفلت استیلا

می نماید و جوهر نفس انسانی هیچگونه ضعف و [illegible] نمی پذیرد بلکه قوی میشود و مشاهده

احوال و عجائب آثار و غرائب مغیبات مینماید پس معلوم شد که چون ضعف بدن

موجب ضعف نفس نشود موت بدن موجب موت نفس نتواند شد و ثانیا می بینیم

که کثرت افکار موجب یبس و جفاف دماغ است و جفاف مودی بموت و همین

افکار موجب استکمال نفس است بمعارف الٰهیه و این غایت کمال نفس است

و هرگاه آنچه سبب نقصان بدن باشد سبب کمال نفس باشد لابد که موت موجب نقصان

بدن و کمال نفس بوده باشد و ثالثا می بینیم که احوال نفس برخلاف احوال بدن است

زیرا که تفرح و تبهج بدن در اکل و شرب است و تفرح و انبساط نفس در معارف و معالم

و اگر نفس انسانی از قبیل جسمانیات می بود و باشتغال مطعومات و مشروبات

کوت و انتعاش میشد حالانکه نفس را بسبب کثرت چنین اشغال زیاده تر

اضمحلال و انغماس بهم میرسد قال الله تعالیٰ الا بذکر الله تطمئن

تطمئن القلوب وقال ع ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی و شبہ
نیست در آنکہ مراد از شراب معرفت و محبت شراب حدیث و استنارہ بانوار
عالم غیب ملکوت و سرادق قدس و جبروت است زیرا کہ ہرگاہ انسان را
استبشار و ابتہاج بحصول سلطان یا حصول منصب جلیل یا وصال محبوب و نیل مطلوب
حاصل شود از طعام و شراب ذہول میشاید و چون سعادات نفسانیہ معارض سعادات
بدنیہ باشد پس موت موجب ممات نفس نتواند شد انتہی ملخص کلامہ و عن
امیر المومنین انہ رکب بعد انفصال الامر من هجرة البصرة فصار
یتخلل بین الصفوف حتی مر علی کعب بن سور وکان هذا قاضی
البصرة ولاه ایاه عمر بن الخطاب فاقام بها قاضیا بین اهلها زمن
عمر وعثمان فلما وقعت الفتنة بالبصرة علق فی عنقه مصحفا
وخرج باهله وولده یقاتل امیر المومنین فقتلوا باجمعهم فوقف
علیه علیه السلام وهو صریع بین القتلی فقال اجلسوا کعب بن سور فاجلس
بین نفسین فقال یا کعب بن سور قد وجدت ما وعدنی ربی حقا
فهل وجدت ما وعدک ربک حقا ثم قال اضجعوا کعبا وسار
قلیلا فمر بطلحة بن عبد الله صریعا فقال اجلسوا طلحة فاجلسوه
فقال یا طلحة قد وجدت ما وعدنی ربی حقا فهل وجدت
ما وعدک ربک حقا ثم قال اضجعوا طلحة فقال له رجل من

اصحابہ یا امیر المومنین ما کلامک لقتیلین لا یسمعا کلامک

فقال یا رجل فو اللہ لقد سمعا کلامی کما سمع اہل القلیب

کلام رسول اللہ یعنی ہرگاہ از محاربہ بصرہ و معرکہ قتال و نزال لفرغ بال یافتہ

حضرت امیر علیہ السلام سوارہ درمیان صفوف مرور می فرمود با صف شکافتہ

بر لاشہ کعب بن سوار رسید و او از عہد عمر بن الخطاب تا زمان عثمان قاضی

بصرہ بود و درمیان اہل بصرہ آنگاہ محاربہ نمودند قاضی مذکور قرآن شریف را

احکام قضا میکرد ہرگاہ اعلام جنگ و جدال و رایات قتال و نزال بمقابلہ شمشیر

ذو الجلال برپا شد و اہل بصرہ اغاز محاربہ نمودند قاضی مذکور قرآن شریف را

در گردن حمایت خود انداختہ بالا آورد برای مبارزہ الحباب برآمدہ درہمان معرکہ

جہنم واصل شد پس حکم الحضرت فرمود کہ بنشانند لاشہ کعب بن سوار پس اصحاب

الحضرت او را بنشانیدند پس الحضرت باوی خطاب فرمود کہ ای کعب بن سوار آنچہ

پروردگار من بمن وعدہ فرمودہ بود برحق یافتم پس آیا آنچہ پروردگار تو

بتو وعدہ فرمودہ بود برحق یافتی و بعد ازین خطاب حکم داد کہ فرا خوابانند

ویرا و قدری راہ طی کردند تا بنعش طلحہ بن عبد اللہ رسید فرمود بنشانید

ویرا پس بنشانیدند حضرت فرمود ای طلحہ آنچہ پروردگار من بمن وعدہ فرمودہ بود

برحق یافتم آیا تو نیز آنچہ پروردگار تو بتو وعدہ کردہ بود برحق یافتی

و حکم نمود تا خوابانیدند او را پس شخصی از اصحاب او گفت یا امیر المومنین

چه فائده دارد حضرت مخاطبه و مکالمه تو با مرده که نمی شنوند کلام تو را آنحضرت
فرمود ای کس بخدا سوگند که شنیدند کلام مرا چنانکه اهل قلیب کلام رسالتمآب
را علی المقصود ما هو ای شنیدند فی تفسیر علی بن ابراهیم فی الحدیث فی المعراج عن
ابی عبد الله الی ان قال فاذا انا بین ایدیهم موائد من لحم طیب
ولحم خبیث وهم یاکلون الخبیث ویدعون الطیب فسئلت
جبرئیل من هؤلاء فقال الذین یاکلون الحرام ویدعون الحلال
من امتک یعنی جناب رسالتمآب فرمود که بر آسمان قومی را دیدم که پیش ایشان
گوشت مردار خبیث و گوشت پاکیزه و طیب نهاده است و ایشان مشغول خوردن
گوشت مردار بدبو هستند و گوشت پاکیزه نمیخوردند پرسیدم که ای جبرئیل
ایشان کیستند گفت از امت تو آنکسانند که حلال پاکیزه را گذاشته حرام خبیث
میخورند قال ثم مررت باقوام لهم مشافر کمشافر الابل تقرض
اللحم من جباههم ویلقی فی افواههم ویخرج من ادبارهم
فقلت من هؤلاء یا جبرئیل فقال هم الهمازون اللمازون
پس گذر کردم بگروهی دیگر که لبهای ایشان مثال لبهای اشتر است گوشت
بدنهای ایشان از مقراض می برند و در دهنهای ایشان می افکنند و آن گوشتها
از ادبار ایشان برمی آید پرسیدم ای جبرئیل اینها کیستند گفت اینها غیبت
کنندگان و سخن چینان اند که عیب گوی مومنان کرده گوشت ایشان زنده خورده بودند

بس این جزای انست قال ثم مررت باقوام ترضخ وجوههم ورووسهم
بالصخر فقلت من هؤلاء یا جبرئیل فقال الذین یترکون صلوة
العشاء یعنی بس کذر کردم بر قومی که سر ورویهای ایشانرا از سنک کران
می کوفتند برسیدم ایشانکیستند ای جبرئیل کفت ان کسانند که برای خواب و یا
ملاهی دیکر نماز عشا نمی خوانند قال ثم مضیت فاذا انا باقوام یقذف
بالنار فی افواههم فیخرج من ادبارهم فقلت من هؤلاء
یا جبرئیل فقال هؤلاء الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما
انما یاکلون فی بطونهم نارا وسیصلون سعیرا یعنی فرمود بس
کذر کردم و دیدم قومی را که در دهنهای ایشان پارهای اتش میکنند و از دبار
ایشان بدر میرود و برسیدم ایشانکیستند کفت ایشان کسانی اند که از راه ظلم و عدوان
اموال یتامی می خوردند و مال یتیم بخوردند بلکه پارهای اتش در شکمهای خود
فرا کرفته اند و عنقریب واصل جهنم می شوند قال ثم مضیت فاذا انا
باقوام یرید احدهم ان یقوم فلا یقدر من عظم بطنه
فقلت من هؤلاء یا جبرئیل قال هم الذین یاکلون الربوا لا یقومون
الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس انهم لبسبیل آل
فرعون یعرضون علی النار غدوا وعشیا یقولون ربنا متی
تقوم الساعة ولا یعلمون ان الساعة ادهی وامر یعنی بس کذشتم

قومی را سرها می کوفتند

قومی که در دهانها ... میکردند

قومی ست که شکم ایشان ... نمی توانستند

برقومیکه شکمهای ایشان نهایت بزرگ بود میخواست یکی از ایشان برخیزد و نمیتوانست
گفتم ایشان کیستند ای جبرئیل گفت آن کسانند که سود می خورند برخاستن
نمیتوانند مگر مثل آنکه برخیزد بحالتیکه شیطان از مس خود متخبط سازد
بدرستیکه راه عذاب ایشان مثل راه عذاب آل فرعون است که صبح و شام
بر آتش جهنم افکنده میشوند ناچار می گویند خداوندا کدام زمان قیامت
قائم شود تا ازین عذاب نجات یابیم و نمیدانند که قیامت برای ایشان تلخ تر و
سخت تر و عذاب امروز دشوار تر و شدید تر است قال ثم مررت بنساء
معلقات بثدیهن فقلت من هؤلاء یا جبرئیل فقال هن
اللواتی یورثن اموال ازواجهن اولاد غیرهم فرمود پس گذشتم
بر زنانیکه به پستانهای خود آویخته بودند پرسیدم ایشان کیستند ای
جبرئیل فرمود آن زنانند که متروکات شوهران خود را باولاد دیگر از اغیار
بهم رسانیدند میراث دادند و آن اولاد غیر را وارث ایشان قرار دادند قال الله تعالی
فی سورة البقرة ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء
عند ربهم ولکن لا تشعرون یعنی کسانیکه در راه خدا جانهای خود باخته و خود را
بدون تیر بلاها و مصائب ساخته اند مگوئید در حق شان که حکم شهادت ایشان
حکم موت دارد بلکه زنده اند در حضور پروردگار خود ولکن شما نمیدانید حال
زندگانی ایشان را پوشیده نماند که در حیات شهدا چند اقوال است لکن اصح

اقوال و مجمع علیه مفسرین السنت که حیات حقیقی الخ مراد است نه مجاز چنانچه مذهب
ابن عباس و مجاهد و قتاده و حسن و عمرو بن عبید و واصل بن عطا و جبائی
و رمانی و جمیع مفسرین همانست و اگر در نفس الامر زنده نمی بودند خطاب فرمودن
حق تعالی بمومنین و لکن لا تشعرون محض عبث و بی سود می شد زیرا که اشعار بممات حقیقی
ایشان را حاصل بود و ممات مجازی مراد نگرفته بودند تا حیات مجازی رافع توهم
ایشان میشد و تخصیص شهدا ازینجهت است که در توصیف و تخصیص شهدا نازل
شده ایشان را بشارة فرموده اگرچه دیگر مومنین نیز زنده متنعم بثواب الهی میباشند
و فی التفسیر العزیزی یعنی و مگوئید در حق کسی که کشته شود در راه خدا و از جمله
صابران باشد در حالیکه ایشان مرده اند زیرا که چون آدمی میمیرد روح او از بدن او جدا میشود پس
موت بمعنی عدم حس و حرکت و عدم ادراک و شعور جسد را بجای روح رو میدهد و روح را
اصلا تغیر نمیشود چنانچه حاصل قوی بود حالا هم هست و شعوری و ادراکی که داشت حالا هم دارد
بلکه صاف تر و روشن تر زیرا که تدبیر بدن و توجه باموز سفلانیه او از صفای ادراک مانع
میشد و چون از بدن جدا شد آن مانع مرتفع گشت پس ارواح را مطلقا خواه روح شهید باشد
یا روح عامه مومنین یا روح کافر و فاسق باین معنی مرده نتوان گفت مردگی صفت بدن
است که شعور و ادراک حرکات و تصرفات بسبب تعلق روح با وی از وی ظاهر میشوند
حالا نمی شوند ازین روح را بدو معنی موت لاحق میشود اول آنکه بعد از مفارقت بدن
از ترقی باز میماند و او قتیکه با بدن متعلق بود میدان ترقی بر روح او افزون

بود دوم آنکه بعضی تمتعات و تلذذات مثل اکل و شرب و نوم و غیره که بواسطه بدن ما بها
خوگر شده بود از دست او میروند لهذا او را نیز در شرع حکم موت شمرده‌اند اما درین امور
فقط مثلا گویند که عمل نیک و بد او ختم شد و خاتمه کار او برین عمل شد و بر سعادت یا
شقاوت مرد و من بعد او را تدارک مافات متصور نماند و نیز میگویند که مال او میراث وارثان گشت
زیرا که حال او از کار مال اینجا نماند و زن او فارغ از نکاح گشت اگر بعد انقضای مدت با دیگری
نکاح کند جایز است زیرا که علاقه که باین زن داشت و بان متمتع بود موقوف برین جسد بود
و آن جسد از وی جدا شده ماند آنکه چون سوار اسب خود را فروخت دیگر او را صاحب زین و توبره
و لگام نماند و سوداگر چون دکانداری موقوف کرد دیگر او را فروختن مال او را ممکن نیست همان
اندوختن خود بس باو دست لکن موت ارواح باین دو معنی هم در غیر شهیدان راه خداست
اما شهیدان راه خدا در حقیقت دو معنی هم نیست بلکه ایشان زنده‌اند زیرا که دائما
در ترقی و تضاعف اجر و ثواب اند و عمل ایشان که بران مرده‌اند و دران جان داده حکم
عمل دائمی ایشان گردیده گویا هنوز کرده میروند در حدیث صحیح وارد است که کل ابن
آدم یختم علی عمله اذا مات الا المجاهد فی سبیل الله فانه ینمی له عمله الی یوم القیمة یعنی هر آدمی
میرد بر عمل او مهر بسته شود مگر کسیکه در جهاد راه خدا مرده باشد که عمل او جاریست
تا روز قیامت گویا جهاد میکند و همچنین تمتعات و تلذذات جسدانیه
نیز از ایشان موقوف نشده بلکه ایشان را بمجرد مفارقت ارواح از ابدان
دیگر متعلق ساخته‌اند تا بواسطه آن ابدان تمتعات و تلذذات جسدانیه بردارند

تنبیه

قال مولانا الطبرسی فان قیل نحن نری جثث الشهداء مطروحة
علی الارض لا تتصرف ولا یری فیها شیء من علامات الاحیاء
فالجواب علی مذهب من یقول بان الانسان هو الروح من
اصحابنا ان الله جعل لهم اجساما کاجسامهم فی دار الدنیا یتنعمون
فیها دون اجسامهم التی فی القبور فان النعیم والعذاب انما یصل
عنده الی النفس التی هی الانسان المکلف عنده دون الجثة
ویؤیده کثیر من الاخبار یعنی اگر گویند که ما می‌بینیم جثه‌های شهدا را بر زمین
افتاده و کدام آثار حیات در ایشان نمی‌بینیم پس بنا بر مذهب آنها که انسان عبارت
از روح میدانند باید گفت که حق تعالی ارواح ایشان را اجسام مثالیه داده‌اند
اجسامیکه در دنیا داشتند و در اجسام مثالیه متنعم اند سوای اجسامیکه در
قبور اند زیرا که نعمت ثواب و عذاب نمیرسد مگر بسوی نفس که عین مکلف است نه
جثه و می‌حالجه اکثر اخبار بران شاهد است انتهی موضع الحاجة
و می‌توان گفت که هرچند جثه اموات را مطروح می‌بینیم و هیچگونه بنظر ظاهر بین
آثار الم و التذاذ نمی‌یابیم اما تألم و تنعم آن در نفس الامر ممنوع نمیتواند شد
برای آنکه نائم در عالم رؤیا بسی از سوانح عالم می‌بیند و حضار را بران اطلاعی
نمی‌شود برای آنکه مدرک آن احوال آن عالم روح آنکس است نه روح حضار
وفی الکافی عن ابی الحسن علیه السلام قال ان الاحلام لم تکن

فيما مضى في اول الخلق وانما حدثت وما العلة في ذلك فقال

ان الله بعث رسولاً الى اهل زمانه فدعاهم الى عبادة الله وطاعته

فقالوا ان فعلنا ذلك فما لنا ما انت باكثرنا مالاً ولا باعزنا عشيرة

فقال ان اطعتموني ادخلكم الله الجنة وان عصيتموني ادخلكم الله

النار فقالوا وما الجنة والنار فوصف لهم ذلك فقالوا ومتى نصير

الى ذلك فقال اذا متم فقالوا لقد رأينا امواتنا صاروا عظاماً

ورفاتاً فازدادوا له تكذيباً وبه استخفافاً فاحدث الله فيهم احلاماً

فاتوه فاخبروه بما رأوا وما انكروا من ذلك فقال ان الله اراد

ان يحتج عليكم بهذا هكذا تكون ارواحكم اذا متم وان بليت ابدانكم

تصير الارواح الى عقاب حتى تبعث الابدان خلاصه اكه حضرت امام

ابو الحسن عليه السلام فرمود كه در زمان سابق در ميان خلائق خواب نبود بعد زمانی

پیدا شد هر چند گفتند که چه سبب است اثر او فرمود حق در زمان پیشین پیغمبری را

فرستاد برای هدایت اهل آن زمان پس آنحضرت دعوی کرد ایشان را بسوی عبادت معبود که آن

وطاعت کردگار خود ایشان گفتند اگر چنین کنیم چه فائده بکار رسد حالانکه من بیشتر از عباد

خدا می کنی و از ما زیاده مال و ثروت نداری و نه مثال ما قوم و قبیله داری

پس گفت اگر طاعت من قبول کنند و بر هدایت من عمل نمایند حق تعالی شما را داخل

بهشت کند و اگر انحراف و عدول نمایند داخل جهنم کند گفتند بهشت و دوزخ چیست

آنحضرت اوصاف او را شرح فرمود گفتند باین مقام کدام زمانی رسیم فرمود هرگاه بمیرید
گفتند می بینیم اموات خود را که پوست و استخوان های ایشان را پوسیده و خاک میشود
پس چگونه تلذذ بثواب و تاذی از عذاب توانند شد چگونه این خیال باور نمی آید
و به بحث تکفیر و استخفاف بسیار نمودند پس حکیم علیم در اینها کیفیت خواب
احداث نمود هرگاه خوابها دیدند بخدمت آنحضرت حاضر گشته حالات خواب گذارش
داشتند حضرت فرمود حق تعالی خواست که بسبب انکار شما بر شما حجت تمام کند
پس خواب را در شما پیدا کرد تا بدانید که روح چیزی دیگر است که بسبب تعطل قوی
و حواس و اعضا باطل و متعطل نمیشود بلکه احساس و ادراک اشیا میسور
و بر او حاصل میشود همچنین ارواح شما بعد موت احساس و ادراک لذت و الم خواهند کرد
و هر چند اجسام شما پوسیده و خاک خواهند شد لیکن ارواح شما باقی خواهند ماند
و ملذذ و در محنت احساس خواهند نمود تا آنکه روز قیامت ابدان و اجسام محشور و
مبعوث شود شیخ بهاء الدین عاملی علیه الرحمه در شرح اربعین فرموده که غافلان
ظاهربین و جاهلان غفلت آیین که چشم بصیرت روحانی ایشان در خواب و دیده بصائر
قلبی ایشان زیر نقاب است که نتوانند گفت که ما اینهمه شور و شر عذاب و عقاب و حیات
و عقاب نمی بینیم و لباسهای اموات را بر هیئت خویش مشاهده می کنیم پس تصدیق
باینها و تعذیب چگونه می توان نمود پس در جواب این بیهوده جاهلان عالم خواب باید
گفت که نه شگفت مکذب امور ملک و ملکوت و احوال عوالم قدس و جبروت

نه می تواند شد و این چشم نابینا و گوش ناشنوایت بر امور غیبیه و آثار لا ریبیه انجبا
مطلع شدن نمی تواند بلکه افراد دانا و دیده بینا که غیر حواس ظاهر است در می یابد
ابا نه می بینی که جناب سالتمآب صلعم در حجره صحابه مشاهدات نزول ملکه و جبرئیل معاینه
آثار مغیبات و انوار تنزیل و فیوض رحمت رب جلیل میفرمود و خطاب و جواب ملائکه
مینمود و اصحاب آنحضرت مکلس را نه میدیدند و کدامی آواز را نمی شنیدند و معهذا
اذعان و القای اتمامی کردند پس اگر عدم مشاهده تو موجب تکذیب عذاب و
سوال و جواب قبر باشد نخست از آن اذعان و ایقان بمشاهدات جناب
سرور کائنات باید در رسید و چون اعتقاد آن حاصل کرد استبعاد و استعجاب
تو در ما نحن فیه نیز مرتفع شود و علاوه بر آن اگر حال خواب را تصور نمایی که مثلا
کسی در عالم خواب لدغ عقارب و هوام و نهش افاعی و نکایت آلام و بار
صدمات حرب و ایلام متضرر شود و بسبب آن جزع و فزع تمام نماید یا مشاهده
انواع سیر و بهار و گلگشت گلشن و بازار و صحبت احباب جانی و مجمع دوستان
روحانی یا حصول مطلب و وصول محبوب فرماید و بسبب فرط و فرح و شادمانی و انبساط
و نشاط کامرانی قهقهه زن و خندان گردد هیچک برین کوائف موذیه یا لطائف
مفرحه یا فزاید و بکاء یا قهقهه او از مطلع نشود پس چنین حال را برین مثال
قیاس باید نمود و عقده این استبعاد را بانگشت این استقرار باید کشود
و آنچه درین مقام نسبت حال قبر و حال میت را بخواب و نائم نموده ایم نه بر سبیل تحقیق است

روهای خود را بلا دفن در لباسهای حریر پیچیده می ساختند و بخوشبوهای عطر و گل معطر

ساختند و در النسب عجوزه که بصورت زشت هیئت مرده و در انجا به

دستور محزون بود که شاهزاده در عالم مدهوشی و بیهوشی مستانگی انجانه را

رزمگاه عیش و نشاط و محفل شادی و انبساط گماشته و آن پیره زال گندیده دین را

دوس گلبدن پنداشته تمام شب در بوس و کنار و مباشرت و لوازم وصال

و معاشرت صبح نمود چون سفیده صبح دمید و چشم از نشه غفلت بیدار گردید

خود را در عجیب خرابه وحشت ناک و ویرانه ناپاک دید و مصروف بوس و کنار

پیره زالی مردار گندیده دین ژولیده رخسار کریه منظر زشت پیکر یافت و

در ره بود شفقت پدری و شور عطوفت گستری تمام شب مع خدم و حشم

هر کوچه و بازار بجهت تجسس و تفحص گشته تا بدر دخمه مجوس رسید و شاهزاده را

بدین حال دید که با لباس شاهانه هم آغوش پیر زالی مرده و همکنار عجوزه

مرده ست از زمان شاهزاده از بوس و کنار آن مردار چنان کراهت و نفرت

رسید که قریب بود تا مرغ روحش از قفس تن پرواز کند و از انکشاف

این مذلت و فضیحت پدر و ارکین سلطنت چنان خجالت و ندامت کشید که

قریب بود که در زمین فرو رود انتهی پس در چشم بصیرت اولی الابصار همین حال

دنیا و دنیای غدار است که این عجوزه دنیای دشمن و پیر زال مردار

اندرین عالم فانی که خرابه از دخمه مجوس نیست بسبب و فور نشه غفلت و

الم غیر از حال حیات نمیتواند شد وحیات عبارت از قبول اثر نفس است پس هرگاه
نفس مفارقت کند اثر نفس که حیاتست باقی نماند پس احساس هیچ زحمتی
ونکابتی نتواند کرد قال الشیخ ابو علی فی رسالته واما من نظر الی ان الموت
لما عظیما غیر الم الامراض التی ربما تقدمته وادت الیه فقد ظن
ظنا کاذبا فان الالم انما یکون للحی والحی هو القابل اثر النفس فاما
الجسم الذی لیس فیه اثر النفس فلا یالم ولا یحس فان الموت الذی هو
مفارقة البدن النفس لا الم له لان البدن انما کان یالم ویحس
بالنفس وحصول اثرها فیه فاذا فارقها فلا حس له ولا الم
فقد تبین ان الموت حال للبدن غیر محسوس عنده ولا یولم الفراق
مابه کان یحس ویتالم یعنی شیخ بوعلی در رساله خود گفته اما کسیکه گمان
این معنی میدارد که موت المیست عظیم سوای المیکه از امراض سابقه متقدمه که
مودی بانجر عمر ومنجر بلحوق موت گردیده پس ظنی است کاذب وگمانی باطل زیرا که
حصول الم منحصر در زنده است وزنده آنکس است که قابل اثر روح باشد وهرگاه جسم
قبول اثر روح نماید پس نه متالم خواهد شد ونه احساس هم محسوس خواهد نمود وهرگاه
مقرر شد که موت همین مفارقت روح است از بدن پس هیچ المی وزحمتی
نخواهد بود زیرا که احساس الم بدن را بسبب حیات یعنی قبول اثر نفس بود
وچون حیات نیست پس حس والم هیچ نخواهد بود وبدین تقریر وضوح یافت

که موت حالتیست مر بدن را و محسوس نیست و نه المی میدهد از فراق روح که حس لذات و
آلام بدو بوده است انتهی و ازین کلام واضح شد که از نفس موت المی و ضرری نمیرسد
و آنچه تألمی هست در آن مرضی است که قرب موت واقع میشود پس الم آنکه میرسد
از امراض میرسد نه از موت پس نمی سزد که خوف از موت باشد اما الم امراض
پس آن هم شعبه از مفاسد حیات است که در ایام حیات مفاسد دیگر و آلام نامحصور
در می یابد و مادام که باقیست خواهد یافت بلکه اگر قیاس کند و بحسب استقرا
زحمت و ایذای مرض الموت نیز از قبیل همان آلام و اسقام است که بیشتر ذی حیات را
باتفاق می افتد خواه از آن خلاصی یابد و خواه در آن موت عارض شود و
همچنین دیگر آلام و مکروهات جانگداز و افکار دل افکار و ترددات جانگزا و شداید
حزن و سقطه و جروح و قروح و غیر آن که دنیا نفس را لاحق میشود هیچ وجه کمتر
از آن نی بلکه از آن بیشتر و مضاعف و اکثر می باشد و تحمل آن مینماید و اگر خوف
عدم تحمل باشد او لا قیاس بر شخص نیز باید کرد که چون او نیز همجنس ویست
چگونه دیر تحمل نموده از آن خلاصی یافته است خواه خلاص مجازی که عبارت
از حیات است و خواه خلاص حقیقی که عبارت از مفارقت روح است از بدن
زیرا که در خلاص مجازی هر چند از مرض واقع نجات یافته است اما وقوع در
مهالک و شداید آینده متوقع است پس عاقل آن باشد که خلاص حقیقی خواهد
حکایتی بخاطر رسید که حجاج یکی را بکشتن مرن فرمان داد او دریافته

بگریخت و در اودیه و بوادی و قلل جبال و بطون صحاری مسکنت و زمانی
اندر مقصورت اوقات گذرانید تا اینکه بعد مده روزی خود را به پیشگاه
حجاج سفاک رسانید وی بغایت متعجب گشته پرسید که من بکشتنت فرمان داده ام
و تو بی باکانه پیش من آمده سببش ظاهر کن او گفت ای امیر از روزیکه از
شهرت بیرون گریخته و مسکن و عیال و اطفال را گذاشته روی بصحرا نهاده ام
آورده ام دمی آسایش خواب و خور و راحت لوازم حیات نیافته و لحظه از صدمات
مفارقت احباب و اطفال و عیال خلاصی نی و معهذا خوف حکم تو آنچنان بر دلم
مستولی بوده است که هرگاه برای خواب چشم بستم و در عالم غفلت غنوده ام دیدم که جلاد
بر گردنم تیغ می زند آسیمه سر بیدار می شوم همچنین شبانروز در خوف و بیم
و عذاب الیم بسر میکنم و ایام حیات وبال میدارم اکنون چشم آن دارم که
حکم کشتنم نمایی تا از خوف قتل هر روزه و هر لمحه که بحت ترست خلاصی یابم انتهی
پس همچنین خوف امراض که بوسیله ایام حیات است و واسطه زندگانی
لاحق میشود اگر مریض شود خلاص یابد و اگر زندگانی دنیای فانی باقی باشد
اگر از مرضی نجات یابد بمرضی دیگر گرفتار شود و اگر از المی خلاص یابد بمصیبتی
دیگر گرفتار میشود پس عاقل را روا نبود که آنچه ذریعه آلام و وسیله اسقام
باشد بقای آن خواهد و هرچند بزعم فاسد خویش خلاص از الم لاحق و اجل
می خواهد اما در بعض الامراض آلام متوقع و اسقام آجله می جوید نزد حکما

مقرر است که جبن و خوف از رذائل اخلاق و ذمائم صفات است که دفع آن لازم است
چنانچه بعضی از آن تحریر یافته و آنچه که از سخن ارباب بصیرت خواهد شد اما اخبار
بعض روایات شدائد موت ثابت میشود پس شدائد نفس موت مراد نیست بلکه شدائد
امراض و آلام است که وقت موت لاحق میشود و اسباب شدائد الوقت از دو حال
خالی نیست یا آنکه کفاره گناهانست و یا مقدمه عقوبات و آنهم بسبب اعمال قبیحه و رذائل
شنیعه است نه بسبب موت پس عاقل را باید که از اعمال موجب آن خائف باشد
و چون لازمه خوف است که از شی مخوف بگریزد و در دفع آن چاره جوید می باید
که از چنین اعمال بگریزد و از عقوبت ترسان باشد فی البحار عن المفضل
عن الصادق علیه السلام قال یا مفضل ایاک والذنوب وحذرها
شیعتنا فوالله ما هی احد اسرع منها الیکم ان احدکم لتصیبه المعرة
من السلطان وما ذاک الا بذنوبه وانه لتصیبه السقم وما ذاک الا
بذنوبه وانه لیشدد علیه عند الموت وما هو الا بذنوبه حتی یقول
من حضره لقد غم بالموت فلما رای ما قد دخلنی قال اتدری
لما ذاک یا مفضل قال قلت لا ادری جعلت فداک قال ذاک والله
انکم لا تؤاخذون بها فی الآخرة وعجلت لکم فی الدنیا حاصل حضرت
صادق علیه السلام فرمود ای مفضل مجتنب باش از گناهان و تحذیر و تخویف
کن شیعیان ما را از ذنوب و آثام زیرا که سوگند بخدای لایزال که هیچ

سنی نسبت بعقوبت گناهان از شما نزدیکتر نیست چه بعضی کسانرا از پادشاه
جابری آزاری و زحمتی میرسد و سببش جز این نیست که مکافات اعمال است
و بعضی کسانرا شدائد امراض و اسقام لاحق میشود و باعث آن جز این نیست
جزای گناهانش می شود و بعضی را تنگی معیشت و شدت فقر لاحق میشود و سببش
جز این نیست که سزای کردارش در کنارش می نهند و بعضی را شداید سکرات
موت لاحق میشود و سببش جز این نیست که باداش اطوارش می دهند
تا آنکه هرکس حاضر شده می بیند می گوید که بجان کندن سخت مبتلا شده است
پس مفضل گوید که آنحضرت چون مشاهده هراس بر چهره ام مشاهده فرمود ارشاد
کرد که آیا میدانی که این چه سبب است ای مفضل عرض کردم نمیدانم ای مولای
من فدای تو شوم فرمود این همه بدان سبب است که در آخرت مواخذه آن نشود
و عقوبت آن در دنیا تمام شود و فی البحار عن الصادق علیه السلام قیل
له صف لنا الموت قال للمؤمن کاطیب ریح یشمه فینعس لطیبه
و ینقطع التعب و الالم کله عنه و للکافر کلسع الافاعی و
لدغ العقارب او اشد قیل فان قوما یقولون انه اشد من
نشر بالمناشیر و قرض بالمقاریض و رضخ بالاحجار و تدویر
قطب الارحیة فی الاحداق قال هو کذلک علی بعض الکافرین
و الفاجرین الا ترون منهم من یعاین تلک الشدائد فذلکم الذی

هو اشد من هذا الا من عذاب الاخرة فانه اشد من عذاب الدنيا قيل فما بالنا نرى كافرا يسهل عليه النزع فينطفي وهو يحدث ويضحك ويتكلم وفي المومنين ايضا كذلك من يكون كذلك وفي المومنين والكافرين من يقاسي عند سكرات الموت هذه الشدائد فقال ما كان من راحة للمومن هناك فهو عاجل ثوابه وما كان من شديدة فتمحيصه من ذنوبه ليرد الاخرة نقيا نظيفا مستحقا لثواب الابد لا مانع له دونه وما كان من سهولة هناك على الكافرين فليوفي اجر حسناته في الدنيا ليرد الاخرة وليس له الا ما يوجب عليه العذاب وما كان شدة على الكافر هناك فهو ابتداء عذاب الله له بعد نفاد حسناته ذلكم بان الله عدل لا يجوز يعني حضرت

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض داشتند که حال موت را برای ما توصیف کن حضرت فرمود برای مومن چون خوشبوی روح پرور است که بدماغش رسد و بسبب راحت نعاس و غنودگی شود و تعب جسمانی و الم و ایذای بدنی منقطع شود و برای کافر مانند گزیدن افاعی و حیات و نیش زدن عقارب موذیات بلکه از ان شدید ترست گفتند بعض اشخاص گویند که موت سخت ترست از چیدن پارهای گوشت از زنبورها و بریدن از مقراضها و کوفتن سنگها و گردانیدن میخهای آسیا درون چشمها فرمود همچنین برای بعض کافرین و فاجرین ایانه

نه می بینند که بعضی کسان معاینه این شداید می کنند پس آنچه شداید برای شما میشود
برای خلاص و امان شماست از عذاب آخرت زیرا که عذاب آخرت بنسبت سوهر
سخت تر و شدیدتر است از عذاب دنیا گفتند پس چه سبب است که ما بینیم بعضی کافران را
که بسهولت نزع و جان کندنی میشود و در حالت ضحک و سرور کلام روح مفارقت
می کند و در مومنین بعضی را همچنان است و بعضی مومن و کافر سخت مقاسات
سکرات موت و شداید موت مینمایند فرمود آنچه راحت مومن وقت موت میشود
پس آن از آثار تعجیل ثواب و تقدم خیرات حسنات است و آنچه شدت است
برای او تطهیر و کفاره سیئات و گناهان اوست تا که پاک و پاکیزه از رجس
آثام و مستحق ثواب و رحمت ملک العلام بدار آخرت رود و آنچه سهولت
نزع برای کافر است برای آنست که بعضی افعال حسنه کرده است راحت آن در
دنیا بیند و چون اصل اصول وی فاسد است در آخرت خواهی نخواهی معذب
شود و آنچه شدت جان کندن بکافر عارض شود پس آثار ابتدای عذاب و تعجیل عقاب
است و حسنانی نداشت که جزای آن از راحات دنیا بوی داده شود و سببش
آنکه حق سبحانه و تعالی حاکم عادل است حسنات و سیئات کسی را ضایع نمیکند
و کفار و فجار را در آخرت بمکافات کردار سان میرسانند انتهی و ازین روایت
نیز بوضوح پیوسته که در نفس موت زحمتی نیست بلکه سهولت و شدت در نزع
مکافات اعمال است که موافق آن می باید پس لابد خوف اعمال باید نه موت

انسان خالف [illegible] بعد از ان السعادة والسعادة باقی ماند خوف

اینکه انسان نمی داند که بعد موت چه میشود و روح بکجا میرود پس اولا گذارش

کردم که در صورت جهل و نادانی از حقائق امور لائق خوف و فزع و قابل اضطرار

و جزع جهل که انسانرا از منافع عظیمه باز میدارد و در مهالک شقا و فجاج مسالک

جفا می اندازد پس بهیچگونه قصور نفس موت نیست و انچه هست قصور جهل است

انسانرا می باید که ازاله سبب خوف نماید تا از مهالک ان خلاص یابد لیکن الحال

نه میداند که بعد موت چه میشود و روح بکجا میرود من و پیر الطریق و رضیع نوضیح

دهیم که بعد موت بر طریقه حکمای فلسفیین روح انسانی متوجه عالم نور ملکوت

می شود اگر اکتساب امر خیر در دنیا نموده است و یا متوجه عالم سفل و اسفل السافلین

که مراکز سافلین و اوکار اشرار و شیاطین می شود اگر همت منهمک مستور در مفاسد

و ماثم و قبائح بوده است و یا متوجه جو یعنی مابین اسمان و زمین می باشد که حیز

اجسام لطیفه حاجب است اگر خیر و شر برابر بوده است و نزد بعضی ارواح مقدسه

راعین ملئکه و الروح و ارواح خبیثه راعین شیاطین و ارواح متوسط

خیر و شر راجن قرار داده اند و بیشتر این قول شیخ گذارش یافت که ان

الجوهر الشریف الذی الالهی اذا خلص من الجوهر الکثیف الجسمانی

خلاص نقاء وصفاء لا خلاص مزاج و کدر فقد صعد و عاد

الی مکانه و قرب من ابدیه و فاز بجوار رب العالمین و خالط الارواح

الطیبة من اشکاله واشباحه ونجا من اضداده واغیاره یعنی جوہر

شریف الٰہی کہ نفس انسانیت مرکاه از جوہر کثیف ظلمانی وہیکل جسمانی مفارق شود

وفراق خلاص او بصفا وبقای حقیقی کہ اعمال خیر وحسنات است وخلاص کدورت

وسیئات نیا شد پس خواہی نخواہی بعالم ملکوت وساحت قدس وجبروت صعود

کند وبقرب عظمت جوار رب العالمین ومحفل ارواح طیبۂ علیین فائز شود واز

اضداد واغیار موانع دنیای فانی وکدورات وعوائل جسمانی خلاص ونجات یابد

انتہی [illegible] پس تفاصیل احوال وشرح سوانح عوائد ارتحال که در بعد

بیش [illegible] انموذجی از ان حواله قلم میکرد منہا عن سوید بن غفلة

عن امیر المومنین قال ان ابن آدم اذا کان فی اخر یوم من ایام الدنیا

واول یوم من ایام الاخرة مثل ماله واهله وولده وعمله فیلتفت

الی ماله فیقول واللّٰه انی کنت علیک لحریصا شحیحا فما لی عندک

فیقول خذ منی کفنک ثم یلتفت الی ولده فیقول واللّٰه انی کنت

لک محبا وانی کنت علیکم لحامیا فماذا لی عندکم فیقولون نودیک

الی حفرتک ونواریک فیها ثم یلتفت الی عمله فیقول واللّٰه انی کنت

فیک لزاهدا وانک کنت علی لثقیلا فماذا عندک فیقول انا قرینک

فی قبرک وحشرک حتی اعرض انا وانت علی ربک فان کان

للّٰه ولیا اتاه اطیب الناس ریحا واحسنهم منظرا وازینهم ریاشا

ريانا فيقول ابشر بروح الله وريحان وجنة نعيم قد قدمت خير مقدم
فيقول من انت فيقول انا عملك الصالح ارتحل من الدنيا الى الجنة وانه ليعرف
غاسله ويناشد حامله ان يعجل به فاذا ادخل قبره اتاه ملكان يقال لهما
منكر ونكير وهما فتانا القبر يجران اشعارهما ويخدان الارض بانيابهما
واصواتهما كالرعد القاصف وابصارهما كالبرق الخاطف فيقولان
له من ربك ومن نبيك وما دينك فيقول الله ربي ومحمد نبيي و
الاسلام ديني فيقولان ثبتك الله بما تحب وترضى وهو قول الله
يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت الآية فيفسحان له في قبره مد
بصره ويفتحان له بابا الى الجنة ويقولان له نم قرير العين نوم الشاب
الناعم وهو قوله اصحاب الجنة يومئذ خير مستقرا واحسن مقيلا واذا كان
لربه عدوا فانه ياتيه اقبح خلق الله ريا ووجها وانتنه ريحا فيقول له
ابشر بنزل من حميم وتصلية جحيم قدمت شر مقدم فيقول من انت
فيقول انا عملك الخبيث وانه ليعرف غاسله ويناشد حامله ان اذا
ادخل في قبره اتاه ممتحنا القبر فالقيا عنه اكفانه في حفرته ثم قالا
له من ربك ومن نبيك وما دينك فيقول لا ادري فيقولان له ما
دريت ولا هديت فيضربانه بمرزبة ضربة ما خلق الله دابة الا
وتذعر لها ما خلا الثقلين ثم يفتحان له بابا الى النار ثم يقولان

لديم نسير حال فهو من الضيق مثل ما فيه القنا من الزج حتى ان دماغه
يخرج من بين اظفاره ولحمه ويسلط الله عليه حيات الارض
وعقاربها وهوامها فتنهشه حتى يبعثه الله من قبره وانه ليتمنى
قيام الساعة مما هو فيه من الشر وفي كتاب السرائر عن ابي سلمة
عن ابي هريرة قال في القبر يدخلان عليه ملكان فظان غليظان
يحفران القبر بانيابهما واصواتهما كالرعد القاصف واعينهما
كالبرق الخاطف ومع كل واحد منهما مرزبة فيها ثلثمائة وستون
عقدة في كل عقدة ثلثمائة وستون حلقة وزن كل حلقة كوزن
حديد الدنيا لو اجتمع عليها اهل السماء والارض ان يقلوها ما اقلوها
وهي في ايديهما اخف من جناح بعوضة فيدخلان القبر على
الميت ويجلسانه في قبره ويسئلانه من ربك فيقول المومن الله ربي
فيقولان من نبيك فيقول المومن محمد نبي فيقولان ما قبلتك
فيقول الكعبة قبلتي فيقولان من امامك فيقول المومن امامي
علي بن ابيطالب فيقولان له صدقت ثم قال ويضل الله الظالمين
اي عن ولايته علي في القبر والله ليسلن عن ولايته على الصراط
والله ليسلن عن ولايته في الحساب وفي الكافي عن ابي بصير
قال الصادق عليه السلام ان المومن اذا اخرج من بيته شيعه

الملئكة الى قبره يزدحمون عليه حتى اذا انتهى به الى قبره قالت له
الارض مرحبا بك واهلا اما والله لقد كنت احب ان يمشي علي
مثلك لترين ما اصنع بك فيوسع له مد بصره ويدخل عليه في قبره
ملكا القبر وهما قعيدا القبر منكر ونكير فيلقيان فيه الروح الى حقويه
فيقعدانه ويسائلانه فيقولان من ربك فيقول الله فيقولان ما دينك
فيقول الاسلام فيقولان ومن نبيك فيقول محمد فيقولان ومن
امامك فيقول فلان فينادي مناد من السماء صدق عبدي
افرشوا له في قبره من الجنة وافتحوا له في قبره بابا الى الجنة والبسوه من
ثياب الجنة حتى ياتينا وما عندنا خير له ثم يقال له نم نومة العروس
نم نومة لا حلم فيها قال وان كان كافرا خرجت الملئكة تشيعه الى قبره
تلعنه حتى اذا انتهى الى قبره قالت له الارض لا مرحبا بك ولا اهلا
اما والله لقد كنت ابغض ان يمشي علي مثلك لترين ما اصنع
بك ما اصنع اليوم فتضيق عليه حتى تلتقي جوانحه ثم يدخل عليه
ملكا القبر وهما قعيدا القبر منكر ونكير قال ابو بصير جعلت فداك
يدخلان على المؤمن وان كان على صورة واحدة قال لا قال فيقعدانه
ويلقيان الروح فيه الى حقويه فيقولان له من ربك فيتلجلج لسانه ويقول
قد سمعت الناس يقولون فيقولان له لا دريت ويقولان ما دينك

فيلجلج لسانه فيقولان لا دريت فيقولان له من نبيك فيلجلج لسانه
ويقول قد سمعت الناس يقولون فيقولان لا دريت ويسأل عن
امام زمانه فينادي مناد من السماء كذب عبدي افرشوا له في قبره
في النار والبسوه من ثياب النار وافتحوا له بابا الى النار حتى يأتينا
وما عندنا شر له فيضربانه بمرزبة ثلث ضربات ليس منها ضربة الا
يتطاير قبره نارا لو ضرب بتلك المرزبة جبال تهامة لكانت رميما
ويسلط الله عليه في قبره الحيات تنهشه نهشا والشيطان يغمه غما
ويسمع من عذابه من خلق الله الا الجن والانس وانه ليسمع خفق
نعالهم ونفض ايديهم وفي رواية ويسلط عليه تسعة وتسعون تنينا
تنهشه ليس فيها تنين ينفخ على ظهر الارض فتنبت شيئا از یونس علیه

روایت است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که چون فرزند آدم در روز آخر حیات دنیا باشد و در روز
اول عقبات آخرت آید مال و عیال و اعمال او ممثل گردیده بنظر آید پس اول بسوی مالی
متوجه گشته گوید که من در دنیا بر تو بسیار حریص و بخیل بودم و ترا از بس محبوب و گرامی داشتم
حالیا بگو مرا چه چیز از تو حاصل است گوید که از من بهره تو نیست غیر از کفنی
که از خود بگیر پس مأیوس گشته سوی اولاد ملتفت شود و گوید که سوگند بخدا که شما را عزیز در چشم و نگهبانی
و اعانت شما کرده‌ام و حالیا عوض خود را از شما بدل طمع آیا در این وقت بچه کار می‌آئید گویند که از ما
هیچ بر نمی‌آید مگر آنکه ترا در حفره تاریک و لحد تنگ بدفن نمائیم و بخاک بسپاریم ولی ما چاره نکنیم اعمال

فائدة منقول است از کتاب من لا یحضره الفقیه که از ملک الموت پرسیدند در قبض ارواح

فی من لا یحضره الفقیه قال الصادق علیه السلام قیل لملک الموت

کیف تقبض الارواح وبعضها فی المغرب وبعضها فی المشرق

ساعة واحدة فقال ادعوها فتجیبنی وقال ملک الموت ان الدنیا

بین یدی کالقصعة بین یدی احدکم یتناول منها ما شاء والدنیا

عندی کالدرهم فی کف احدکم تقلبه کیف شاء

بشنو که از ملک الموت پرسیدند چگونه قبض روح میکنی حال آنکه بعضی در مشرق و بعضی در مغرب اند در یک ساعت گفت آنها را میخوانم پس اجابت من میکنند و نیز ملک الموت گفت دنیا پیش من مانند کاسه ایست که پیش یکی از شما باشد که هر چه خواهد تناول کند و دنیا پیش من مانند درهمی است در کف یکی از شما که به هر طرف که خواهد بگرداند

وایضا سئل الصادق علیه السلام عن قول الله یتوفی الانفس حین

موتها وعن قوله یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم وعن

قوله الذین تتوفیهم الملئکة طیبین والذین تتوفیهم الملئکة ظالمی

انفسهم وعن قوله توفته رسلنا وعن قوله ولو تری اذ یتوفی الذین

کفروا الملئکة وقد یموت فی الساعة الواحدة فی جمیع الآفاق

ما لا یحصیه عددا فکیف هذا فقال ان الله جعل لملک الموت

اعوانا کثیرة من الملئکة یقبضون الارواح بمنزلة صاحب الشرطة

مثاله الذي يصدق اقواله ويصوب افعاله ويطيعه بطاعة من يبدئه من اطائب ذريته لاموالدين وسنية اذا حضره من امر الله مالا يرد ونزل به من قضائه مالا يصد وحضره ملك الموت واعوانه وجد عند راسه محمدا رسول الله ومن جانب اخر عليا سيد الوصيين وعند رجليه من جانب الحسن سبط سيد النبيين ومن جانب آخر الحسين سيد الشهداء اجمعين وحواليه بعدهم خيار خواصهم ومحبيهم الذين سادة هذه الامة بعد ساداتهم من ال محمد ينظر العليل المؤمن اليهم فيخاطبهم بحيث يحجب الله صوته عن اذان حاضريه كما يحجب عن رويتنا اهل البيت ورويه خواص ناعن اعينهم ليكون ايمانهم بذلك اعظم ثوابا لشدة المحنة عليهم فيقول المؤمن بابي انت وامي يا رسول الله بابي انت وامي يا وصي رسول الله بابي انتما وامي يا شبلي محمد وضرغاميه ويا ولديه وسبطيه يا سيدي شباب اهل الجنة المقربين من الرحمن والرضوان مرحبا بكم معاشر خيار اصحاب محمد وعلي وولديه ما كان اعظم شوقي اليكم وما اشد سروري الان بلقائكم يا رسول الله هذا ملك الموت قد حضرني ولا اشك في جلالتي في صدرها لمكانك ومكان اخيك فيقول رسول الله كذلك هو ثم يقبل رسول الله فيقول ملك الموت

استوص بوصية الله في الاحسان الى مولنا وخادمنا ومحبنا وموثرنا

فيقول له ملك الموت يا رسول الله مره ان ينظر الى ما اعد الله له في الجنان

فيقول له رسول الله لينظر الى العلو فينظر الى ما يحيط به الالباب ولا ياتي عليه

العدد والحساب فيقول ملك الموت كيف لا ارفق بمن ذلك ثوابه وهذا محمد

وعترته زواره يا رسول الله لولا ان الله جعل للموت عقبة الى ان يصل الى

تلك الجنان الا من قطعها لما تناولت روحه ولكن لخادمك ومحبك

هذا اسوة بك وبسائر الانبياء ورسله واوليائه الذين اذيقوا الموت

بحكم الله تعالى ثم يقول يا ملك الموت هناك اخانا قد سلمناه اليك

فاستوص به خيرا ثم يرتفع هو ومن معه الى ارض الجنان وقد كشف

من الغطاء والحجاب لعين ذلك المومن العليل فيراهم المومن هناك

بعد ما كانوا حول فراشه فيقول يا ملك الموت الوحا الوحا تناول

روحي ولا تلبثني هاهنا فلا صبر لي عن محمد وعترته والحقني بهم

فعند ذلك يتناول ملك الموت روحه فيسلها كما يسل الشعرة

من الدقيق وان كنتم ترون انه في شدة وليس هو في شدة بل

هو في رخاء وشدة فاذا ادخل قبره وجد جماعتنا هناك واذا جاء

منكر ونكير قال احدهما للاخر هذا محمد وعلي والحسن والحسين

وخيار صحابتهم بحضرة صاحبنا فلنتضع لهم فياتيان فيسلمان

على محمد سلاما مفردا ثم يسلما على علي سلاما مفردا ثم يسلما على الحسين
سلاما مجمعا بهما فيه ثم يسلما على سائر من معنا من اصحابنا ثم يقولان
قد علمنا يا رسول الله زيارتك في خاصتك وخادمك ومولاك
ولولا ان الله يريد اظهار فضله لمن بهذه الحضرة من الملائكة بعدهم
لما سالناه ولكن امر الله لا بد من امتثاله ثم يسالانه فيقولان من
ربك وما دينك ومن امامك وما قبلتك ومن شيعتك
من اخوانك فيقول الله ربي ومحمد نبيي وعلي وصي محمد امامي
والكعبة قبلتي والمومنون الموالون لمحمد وعلي وآلهما واوليائهما
المعادون لاعدائهما اخواني اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله وان اخاه عليا ولي الله
وان من نصبهم للامامة من اطائب عترته وخيار ذريته
خلفاء ولائمة وولاة الحق والقوامون بالصدق فيقولان
على هذا حييت وعلى هذا مت وعلى هذا تبعث ان شاء الله وتكون
مع من تولاه في دار كرامة الله ومستقر رحمته قال رسول الله
وانكان لاوليائنا معاديا ولاعدائنا مواليا ولاضدادنا بالقابنا
ملقبا فاذا جاء ملك الموت لنزع روحه مثل الله لذلك الفاجر
سادته الذين اتخذهم اربابا من دون الله عليهم من انواع العذاب

[illegible]

مولانا مجلسی علیه الرحمة در کتاب بحار الانوار در بحث معاد فرموده که تشریف آوردن جناب رسالتمآب و حضرات ائمه علیهم السلام وقت نزع از مسائل مشهوره شیعیانست و اخبار کثیره مستفیضه درین باب وارد شده است و بسبب شهرت آن انکار بمجرد استبعاد احکام بمقابله اخبار و روایات گنجایشی ندارد اما تفحص کوائف امور الوقت و کیفیت تشریف آوری پس ضروری نیست زیرا که اعتقاد دینیه ندارد بلکه در چنین امور محض اعتقاد و ایمان چنانکه در دیگر امور اخرویه است بالاجمال کافیست هرچند عقلا بر طریق استبعاد توان نمود اما اولا پس برای آنکه ما اموات را مشاهده می کنیم و وقت نزع و موت کسی را نمی بینیم و نه آواز مخاطبه کسی می شنویم و اما ثانیا پس برای آنکه تشریف آوردن جناب رسالتمآب و دیگر حضرات در زمان واحد باماکن متعدده آفاق و مشارق و مغارب روی زمین چگونه می تواند شد برای آنکه جسمی واحد در آن واحد بمقامهای نامحدود چگونه تواند رسید و جواب آن بچند وجه توان گفت اول آنکه حق سبحانه و تعالی قادر است بر آنکه حضرات را از چشم حاضرین پوشیده دارد برای مصلحتی که در پوشیدن و اخفای دیگر امور است و در تفسیر آیه جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا خاصه و عامه روایت کرده اند که جناب رسالتمآب را از چشمهای اعدا پوشیده فرمود و دوستان حضرت میدیدند و انکار چنین امور مفضی بانکار اکثر معجزات انبیا و اوصیا تواند شد چنانچه در روایت تفسیر

حسن عسکری علیہ السلام تصریح گذشت کما یحب ما وتینا لاہل البیت ویروو
خواصنا عن اعدائہم الخ دوم آنکہ ممکن ست کہ تشریف آوردن آنحضرات
باجسام لطیفہ مثالیہ باشد کہ سوای محتضر غیری آنحضرت را نمی بیند چنانکہ ملک الموت را
نمی بیند و عنقریب بیان میشود کہ ارواح در عالم برزخ متعلق باجسام مثالیہ میشود
و اما آنحضرات کہ زندہ بودند پس مستبعد نیست ارواح طیبہ شان در اجساد مثالیہ
بسبب قوتہای خود بتصرف کردید پیش محتضر می آمد سوم آنکہ ممکن ست حق تعالی
برای آنحضرات تمثالہا می اجسام لطیفہ بصورتہای ایشان آفریدہ باشد و قوت
مخاطبہ باموات بخشیدہ باشد چنانکہ در بعض اخبار لفظ تمثیل وارد ست چہارم
آنکہ ممکن ست کہ صورت شریفہ آنحضرات در حس مشترک اموات مرتسم شود و بحیثیکہ محتضر
مشاہدہ انہا می نماید و کلام می کند چنانکہ در بیر نیم میشود پنجم آنکہ سید مرتضی
علیہ الرحمہ فرمودہ کہ مقصود ازان آنست کہ وقت موت ثمرہ ولایت ائمہ اطہار
یا منتجہ انحراف و معادات اہل بیت ابرار مشاہدہ می نماید زیرا کہ موالیان آنحضرت
آثار فوز و فلاح و علامات صلاح و نجاح معاینہ می کنند و دشمنان اہل بیت علامات
عذاب و نکال و عقاب می بینند پس مخاطبہ و تشریف آوردن آنحضرات بطور
استعارات تمثیلیہ باشد و پوشیدہ نیست کہ ہر دو وجہ اخیرہ از سیاق
اخبار بعید ست و چنین تاویلات موجب انکار ورد ست در اخبار ~~بلوحہ~~ السبت
واما جواب از وجہ ثانی بدین معنی کہ حضور جسمی واحد ~~دہان ملوحہ~~ در آن

واحد مقابل نا معدود و چگونه میتواند شد الست که هرگاه چنین امر ثابت باشد از احادیث [صحیحه؟] باشد

پس مجرد شبهه نافی ثبوت نمی تواند شد و محض احتمال امکان غیر کافی است

و معذلک مکرر گفتیم که تشریف آوردن الحضرات در اجسام مثالیه کثیره ممکن است

و حق تعالی این امر را مخصوص الحضرات [و] مختصه از سایر خلق ممتاز داشته باشد

و اگر وجوه ثلثه اخیره صحیح و مسلم داشته شود اندفاع این ایراد ظاهر است و احوط

و اولی در چنین متشابهات ایمان و اذعان صرف کافیست و تعرض خصوصیات

و تفاصیل حالات جایز نا کردن و علم آنها مخصوص الحضرات دانستن اولی است انتهی

~~جناب غفران مآب در عماد می فرمایند که~~ تشریف آوردن الحضرات مثل تشریف آوردن

ملک الموت باشد برای قبض ارواح الوف محتضرین در زمان واحد و دنیا بمنزله

درهمی باشد در کف دست کسی بدین نظر که برای جسم مثالی عظمت باشد با خصوصیتی

دیگر مثل طی بقاع الارض و تقویری دیگر که بنا بر آن می رسد که ممکن است که برای هر امام

اجسام مثالیه کثیره باشد و نسبت آن اجسام بنفس امام مثل نسبت مرایای متعدده کثیره

باشد به نسبت شیئی که مقابل شود مثلا چنانچه شیئی واحد را از مکانی واحد مرایای متعدده ظاهر گردد

و باطراف و اشخاص کثیره منتشر و واصل میشود پس امام علیه السلام نیز بمقام معین

از عابدین است و بواسطه چنین امثال که بمنزله مرایاست بهر محتضر میرسد و مکالمه

و می طلبه میفرماید [illegible] البشارة اتاه اسعد في [illegible] عذاب القبر و ثوابها

بدانکه عذاب قبر و عذاب برزخ عبارت است از عذاب زمان مابین الموت والقیمة

جناب حجة الاسلام قدوة العلماء الاعلام

جناب آقا سید اسد الله [illegible]

در کتاب [illegible] الاسلام [illegible]

برای جسم

در تحقیق عذاب القبر

و عذاب برزخ

از اجماعیات اهل اسلام است و اتفاق تمام امت نبوی بران منعقد شده الا من شذ
وندر واحادیث و روایات خاصه و عامه بمعنی ناطقست چنانچه در کتاب کافی
وکتاب امالی وکتاب مشکوه ومصابیح و دیگر کتب وتفاسیر مذکورست که احصای
ان نتوان نمود وقال الله تعالی کیف تکفرون بالله وکنتم امواتا
فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون و درین آیه روشن است
که مراد از رجوع حشر است و در قیامت دو بار احیا که یکی از ان در قبر است
چنانچه فخر الدین رازی در تفسیر کبیر و دیگر مفسرین ذکر نموده اند وقال الله
تعالی حکایة عن آل فرعون النار یعرضون علیها غدوا وعشیا
ویوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب و ظاهر است
که صبح و شام بعد از قیامت نیست لابد که در قبر باشد کما قال الصادق علیه السلام
ان هذا فی نار البرزخ قبل القیمة اذ لا غدو ولا عشی فی القیمة
الم تسمع قول الله عز وجل ویوم تقوم الساعة ادخلوا آل
فرعون اشد العذاب و در آیه ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین
فاعترفنا بذنوبنا فهل لنا من خروج الی سبیل اختلاف است [?] بعضی
علما گفته اند که مراد از احیائتین حیوة قبر [?] و حیات حشر است و از اماتتین موت دنیا
و موت قبر است چنانچه محقق شریف در شرح مواقف آورده و دیگر مفسرین
مثل علامه زمخشری در کشاف و بغوی صاحب معالم التنزیل و مولانا طبرسی [?]

در مجمع البیان و جمع الجوامع و قاضی در بیضاوی و غیره مراد از اماتتین موت
اولی قبل از حیات دنیوی و موت ثانی وقت قضای اجل و مراد از احیائین
حیات اولی در دنیا و حیات ثانیه در حشر مراد گرفته اند و حیات برزخیه را حیات
خفیفه ناقصه بقدر احساس الم و لذت دانسته اند چنانچه شیخ بهاؤ الدین در
شرح اربعین بعد اقوال مفسرین و صاحب جمع الجوامع اورده که میتوان گفت
که اگر حیات و موت قبر چرا ذکر کرده نشد میگوئیم که حیات قبر حیات برزخیه ناقصه است که اثار
کامله حیات بران مترتب نمیشود سوای اینکه حیاتی بقدر احساس لذت و الم میباشد
حتی که بعض علما توقف نموده اند درینکه در قبر روح باز میگردد یا نه و درینصورت
که حیات معتدبه در قبر حاصل نباشد چگونه بمقابله حیات کامله ان ذکر ان می نمودند
مهر شارح مقاصد گفته که اتفاق اهل حقیقت برینکه حق سبحانه تعالی اموات را در قبر
نوعی از حیات بقدر تالم و تلذذ میبخشد لیکن توقف نموده اند درینکه ایا اعاده
روح میشود یا نه و توهم نشود که بدون روح حصول حیات ممنوع است زیرا که احتیاج
روح در حیات کامله میشود که دران قدرت و اختیار بر افعال درکار میشود انتهی
و شیخ بهاؤ الدین علیه الرحمة میفرماید که حق چنین است که تعلق روح بمیت میباشد
و گرنه قدرت بر جواب و سوال نکیرین نمیداشت و لیکن تعلق ضعیف
میباشد چنانکه روایت کافی بران مشعر است که حضرت صادق علیه السلام
در ذیل حدیث طویل فرموده فیدخل علیه ملکا القبر منکر و نکیر

ویلقیان فیہ الروح الی حقویہ الحدیث وگاہ استبعاد و استعجاب ایمعنی

میکیرد و که کسانیرا که سباع و وحوش دریده یا بالشهای انرا سوخته و خاک انرا

پراکنده یا بر باد داده باشند چگونه تعلق روح تواند بود پس استبعاد نظر بقدرت

حق سبحانه وتعالی اجزای اصلیه اینها را از تفرق باز داشته یا متفرقه را فراهم

اورده تعلق روح بان کشیده باشد چنانچه روایات ائمه علیهم السلام دال است بر انکه

اجزای اصلیه تا قیام قیامت محفوظ خواهند بود بیانه روی الشیخ الجلیل محمد بن یعقوب

فی باب النوادر فی کتاب الجنائز من الکافی عن الصادق علیه السلام

انه سئل عن المیت یبلی جسده قال نعم حتی لا یبقی له عظم ولا لحم

الا طینته التی خلق منها فانها لا تبلی بل تبقی فی القبر مستدیرة

حتی یخلق منها کما خلق اول مرة یعنی روایت کرد شیخ جلیل محمد بن یعقوب

کلینی علیه الرحمه در کتاب کافی از امام بحق ناطق حضرت جعفر الصادق علیه السلام

که سوال کرد کسی بخدمت انحضرت ع از حال میت که جسم او پوسیده شده باشد حضرت

در جواب فرمود نعم تا اینکه باقی نمیماند از جسم میت گوشت و استخوان ان مگر طینتیکه

از ان مخلوق شده بتحقیق که ان باقی میماند بر حال خود در قبر تا انکه حق سبحانه وتعالی

بار دیگر خلق میفرماید مثل مرتبه اول از ان طینت اما انچه دلالت دارد بر جمع نمودن

اجزای متفرقه روایتست که ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب امالی بسند معتبر از

علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که در بنی اسرائیل شخصی بود که کار او

او کفن دزدی بود پس یکی از همسایگان او بیمار شد ترسید که بمیرد و آن
کفن دزد کفن او بدزدد او را طلبید و گفت من با تو چون بودم در همسایگی
گفت همسایه نیکو بودی برای من گفت تو را حاجتی دارم گفت بگو چیست پس دو کفن
برآورده نزد او انداخت که هر کدام خواهی بگیر و هر کدام خواهی برای من بگذار
که کفن من دهند مگر هرگاه مرا دفن کنند قبر مرا مشکافی و کفن مرا نبری پس آن نباش
از گرفتن کفن مضایقه کرد تا او کفن بهتر برداشت و عهد کرد که اکنون از
قبرت نه برآرم اتفاق آن بیمار مرد و او را دفن کردند نباش گفت این مرد
بعد مردن چه میداند که من کفنش می‌برم پس آمده قبر شکافت ناگاه صدای شنید که چنین مکن
پس بترسید و کفن را گذاشت و برگشت پس فرزندان را جمع کرد و بعد از اظهار
حقوق پدری گفت حاجتی بشما دارم گفتند آنچه فرمایی بجا آرم گفت چون بمیرم
بسوزانند و خاک مرا در هوای تندی در صحرای باد دهند و نصف دیگر را بجانب
دریا گفتند چنین خواهیم کرد و چون بمرد چنین کردند در آن حال حق تعالی بصحرا
حکم کرد که آنچه در تست جمع کن پس آن شخص را زنده فرمود و پرسید که چه چیز
ترا باین فعل آورده گفت بعزت تو که از ترس تو چنین کردم خدا تعالی فرمود که
چون از خوف من چنین کردی خصمان ترا از تو راضی میکنم و خوف ترا
مبدل بامن گردانیدم و گناهان ترا می آمرزم انتهی شارح مواقف و علامه
قوشجی و شارح مقاصد و فخر رازی و محقق طوسی علیه الرحمه و دیگر علما فرموده‌اند

که اتفاق اہل اسلام ہست بر عذاب و ثواب قبر و آیات قرآنیہ مثل النار یعرضون علیہا غدوا و عشیا و یوم تقوم الساعۃ و احادیث متواترۃ المعنی مثل القبر اما روضۃ من ریاض الجنۃ او حفرۃ من حفر النیران

بران دلالت دارد و جناب صدوق علیہ الرحمہ در اعتقادات فرمود کہ سوال نکیرین در قبر حق ہست کہ گزیری ازان نیست پس اگر میت جواب باصواب دہد بروح و ریحان بہشت در قبر حظی دہند و در آخرت بنعیم بہشت بہشتی دہند و اگر جواب باصواب نہ دہد پس عذاب جحیم و نکال حمیم در قبر میدہند و در آخرت عذابہای بیحساب و اکثر عذاب قبر بسبب سخن چینی و بد خلقی و بی پروائی نجاست بول می شود و شدید ترین عذاب قبر برای مومن مثل اختلاج چشم یا شرط حجام مسیقود برای آنکہ الخ بعض گناہان او را ہموم و غموم در امراض و شدت جانکندنی کفارہ گردیدہ و آنچہ باقیست کفارہ عذاب قبر ہست در تفسیر حسن عسکری علیہ السلام در ذیل تفسیر آیہ کیف تکفرون باللہ وکنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیہ ترجعون فرمود کہ جناب رسالتماب بالکفار قریش بیہود فرمود چگونہ کافر میشوید بخدا آنکہ شمارا بر طریق ہدایت دلالت کرد و از طریق غوایت مخالفت کرد و شمارا کہ در اصلاب آبا و ارحام امہات بیجان و در کتم عدم پنہان بودید و شمارا در عرصہ وجود آوردہ و خلعت حیات پوشانیدہ و بعد ازان بار دیگر حیات را از شما باز می گیرد و باز در قبرہا زندگانی می بخشند

پس کسانیکه مومن اند و بنبوت جناب رسالت مآب و ولایت جناب ولایت مآب
اعتقاد دارند به نعمت و راحت متنعم خواهند و کفار و فجار و فساق بعذاب و زحمت متألم
و بعد ازان دیگر حیات را نابود میکنند و روز قیامت محشور و زنده میگردانند و بثوابهای
ابدی و نعمتهای سرمدی یا عذابهای جاوید و نکالهای شدید پاداش دهد اصحاب
عرض داشتند که در قبرها نعمت و عذابهاست ای فرزند رسول فرمود بلی قسم بخدائیکه
محمد را به پیغمبری فرستاد و او را پاک از گناهان و ثواب امت و رهنمای طریقت
گردانید و برادرش علی را وفا کننده عهد وصایت و اداکننده حقوق و برگزیده
ساحت اقدس خودش و تمیز زننده راه حق و متابعت کننده رضای حق
و ظفر یافته معارک اعدا و شفیع و مولای اولیا و حاوی علوم و معارف و معدن
اسرار و عوارف و اداکننده خیرات و پاک و منزه از ارجاس و سیئات و انتقام
کشنده مرده اشرار و حسرت دهنده سلطان غدار و نفس حضرت ختم المرسلین و دبیر مکاره
سید البنین و من بخدائیکه باو ایمان آورده ام و سوگند بدرم علی بن ابیطالب
که او را تفضیل بر اولی الالباب داده و حاوی علوم کتاب و زینت مومنان
حساب روز قیامت بعد جناب رسالتمآب فرموده که در قبر نعمتهاست برای
دوستان و اولیا و عذابهاست برای اشقیا و اعدا و از ابن عباس روایت است
که عذاب قبر بر سه ثلث است ثلثی برای غیبت است و ثلثی برای سخن چینی و ثلثی برای
نجاست بول و در کافی از حضرت صادق علیه السلام منقولست که عمر بن یزید

عرض کرد که تو میفرمائی همه شیعیان بهر حال که باشند در بهشت خواهند بود فرمود همچنین است

گفت فدایت شوم اکثر گناهان کبیره‌اند فرمود روز قیامت بسبب شفاعت نبی و وصی

او ولیکن برای شما خوف برزخ دارم گفت برزخ چیست فرمود از ابتدای زمان

موت تا زمان قیامت انتهی و چون بعضی روایات ذکر یافته و بعضی امیده ذکر

می باید که همه اینها القای روح و تمام تعلق روح مستفاد است بر همین قدر اکتفا

نموده شد و من شاء فلیرجع الی الکتب الکلامیة و در بعضی روایات

که حضرت رسالت‌مآب در موت سعد فشار قبر فرمود بسبب آنکه با اهل خود بدخلق بود

با وصفیکه هفتاد هزار فرشته تشییع جنازه اش نموده بودند و فی ثواب

الاعمال قال رسول الله ضغطة القبر للمؤمن کفارة لما کان منه من تضییع

النعم و فی امالی عن الصادق من مات بین زوال الشمس من یوم

الجمعة اعاذه الله من ضغطة القبر و در کافی منقولست که خدمت امام

بحق ناطق سوال کردند که آیا بر مصلوب چگونه عذاب قبر میشود فرمود خدای که خدای

زمین است خدای هواست حکم میکند به هوا را با شدیدتر از فشار زمین [illegible]

[illegible] باید دانست که زیارت

قبور مؤمنین باعث ثواب و حسنات است برای آنکس و برای میت نیز قال

الرضا علیه السلام ما من عبد زار قبر مومن فقرء علیه انا انزلناه

فی لیلة القدر سبع مرات الا غفر له ولصاحب القبر لعی

شعور و ادراک نمیشود و اگر میشد حق تعالی تشبیه کفار باموات نمیفرمود و الاّ
لغو محض گردد پس بدانکه مراد از اسماع درینجا عرض و غایت اسماع ست و غایت
از ان عمل نمودن ست انچه شنیده ست و سماع حقیقی مراد نیست چنانچه در
قران مجید ازین قبیل انچه ذکر یافته قال الله تعالی فاعرض اکثرهم
فهم لایسمعون یعنی از احکام قران اکثری اعراض میکنند پس ایشان نمیشنوند
یعنی بسمع قبول یعنی نانموده بران عمل نمیکنند وفی الکشاف فهم لایسمعون
ان لایقبلون ولایطیعون من قولک تشفعت الی فلان فلم یسمع
قولی ولقد سمعه ولکن لما لم یقبله ولم یعمل بمقتضاه فکانه لم
یسمعه یعنی مراد از لایسمعون انست که ایشان قبول نموده بران عمل نمیکنند مانند
انکه گوئی که در حق فلان سعی کردم و انکس نشنید حال انکه او را شنیده بود
پس مراد انست که هرگاه انرا قبول نداشت و بمقتضای ان عمل ننمود پس گویا انرا
نشنیده وقال مولانا الطیبی ان الله یسمع من یشاء ان ینفع
بالاسماع من یشاء ان یلطف له ویوفقه ولم یرد به
نفی حقیقة السماع لانهم کانوا یسمعون ایات الله وما
انت بمسمع من فی القبور ای انک لاتقدر علی ان تنفع
الکفار باسماعک ایاهم اذ لم یقبلوا کما لایسمع من فی
القبور من الاموات انتهی و هرگاه دانستی که مراد از ان سمع حقیقی

نیست بلکہ از اسماع ان عمل بر احکام مقصود ست نتوان گفت کہ چون تشبیہ کفار با موتی شده و می باید کہ بطریق اولی ورایم از انها ناشنوا باشند برای انکہ معنی مقصود در مشبہ و مشبہ بہ غلبہ الیم عدم تعمیل ست و عدم اجابت نہ عدم سماع وان در ہر دو حاصل ست زیرا کہ چنانکہ اموات از دار تکلیف بر دن رفتہ کاری و عمل از تکالیف شرعیہ نمیتوانند کرد ہمچنین کفار و اگر سمع حقیقی مراد می بود بفرض عدم اسماع اموات بنا بر مذہب ایشان چگونہ تشبیہ صادق می آمد برای انکہ اموات نمی شنوند مطلقا و کفار الات سمع میداشتند و می شنیدند وہمچنین در قول زید کالاسد لازم می اید برای انکہ اموات نمیشنوند مطلقا کہ زید را نیز صورت مثل شیر کردم باشد وان نیست بلکہ معنی مقصود از ان شجاعت ست و دران ایہ تعمیل و امتثال احکام و لذا قال شارح التلخیص العلامۃ التفتازانی وجہ الشبہ ہو المعنی الذی قصد اشتراک الطرفین ہما المشبہ والمشبہ بہ فی ذلک المعنی تحقیقا او تخییلا والا فزید والاسد فی قولنا زید کالاسد یشترکان فی الوجود والجسمیۃ والحیوانیۃ وغیر ذلک من المعانی مع ان شیئا منہا لیس وجہ الشبہ فالمراد المعنی الذی لہ زیادۃ اختصاص بہما وقصد بیان اشتراکہما فیہ انتہی وہرگاہ امراد التشبیہ پس بدانکہ الحجۃ بطرف تراین حقیر میرسد انست کہ حاجت اینہمہ تکلفات و تاویلات و توجیہات در ینصورت ملیشود کہ کفار را مشبہ

وجہ تشبیہ کفار با موتی

معنی وجہ شبہ

حاصل انکہ تشبیہ کفار با اموات بلاد اجابت

وارواح که موتی را شبیه به قرار می‌دهند واگر اجساد بلا ارواح را میت قرار دهند

هیچ تکلفی احتیاج نیفتد برای آنکه عدم ادراک اجساد بلا ارواح از مسلمات

جمیع فرق است سوای نفس ناطقه که مراد از روح است جسمی غیر ذی روح را

کسی مدرک و حساس نشمرده پس عدم سماع میت یعنی جسم بلا روح که مثل

دیگر جمادات است قادح مطلوب ما نمیتواند شد چه موتی و اموات در سماع و ادراکات

که فیما نحن فیه است مراد از آن ارواح اموات است نه اجساد و در آیات مذکوره

اجساد بلا ارواح مراد یافته قال فی مجمع البحرین الموات ما بالضم

و بالفتح یقال لما لا روح فیه و از اینجاست که بعضی علما بسبب فقدان روح

نطفه را نیز میت شمرده‌اند کما قیل فی قوله کنتم امواتا فاحیاکم

ثم یمیتکم ثم یحییکم ان الموتة الاولی کونهم نطفا

فی الاصلاب لان النطفة میتة والحیوة الاولی احیاء

الله ایاهم من النطفة والموتة الثانیة اماتة الله ایاهم

و چون این زاد السنی پس بدانکه اصل کلام ما در ادراک و سماع ارواح اموات

نه اجساد اموات و آن از اکثر اقوال علما و حکما و روایات و احادیث

ثابت شد و شک را در آن مدخلی نیست عبدالعزیز دهلوی بجواب بعض استفتا

نوشته که انسان را بعد از موت شعور و ادراک باقی میماند بر معنی شرع شریف

و قواعد فلسفی اجماع دارند اما قواعد فلسفی پس بقای روح بعد از مفارقت

و بقای شعور و ادراک و لذت روحانی مجمع علیه فلاسفه است الّا جالینوس
و لهذا او را در فلاسفه نشمرده اند و ظاهر است که بدن دائما در تحلل است و روح را
شعور و ادراک در ترقی سوال اگر شعور و ادراک می ماند بقدر حیات می ماند
یا زیاده و کم جواب ادراک و شعور در بعض امور زیاده میشود و در بعضی کم تفصیلش
آنکه در آنچه تعلق بامور غیبیه دارد ادراک اینها زیاده است و در آنچه تعلق بامور
دنیویه دارد ادراک اینها کم و سببش آنکه التفات و توجه ایشان در امور غیبیه زیاده است
و در امور دنیویه کم باین جهت تفاوت واقع میشود و الّا اصل ادراک و شعور یکسان است
بلکه اگر تامل کرده شود در دنیا نیز بسبب توجه و عدم توجه زیادتی و کمی شعور و
ادراک بوقوع می آید چنانچه دقائق علمیه را وکلای دربار بسیار کم میفهمند
و لذائذ طعام را و کیفیات نغمات و مزامیر را امیرزاده ها خوب ادراک میکنند
و علما و فضلا در ادراک آن بسیار قاصر اند انتهی کلامه بدانکه آنچه فلاسفه
درین باب گفته اند ملخصش اینست که عقل را چهار مرتبه است عقل هیولانی که در حال صبا
مانند هیولی قبول صور علمیه میکند و عقل ملکه که در سن تمیز حاصل میشود و امتیاز
ما به الاشتراک و ادراک احکام کلیه مینماید و عقل بالفعل که بمجرد اراده
استحضار نظریات مکتسبه می تواند و عقل مستفاد که مشاهده جمیع
معقولات می نماید و هیچ شغل و حاجتی مانع عائق نمیشود اما این حالت
کمال بدون مفارقت نفس از بدن نمیشود زیرا که عوائق اشغال ظلمانی

مراتب عقل و اعتبار [illegible]

وکثافت بیاکل بستنا مانع جنبش او را کات میشود و هرگاه نفس را خلاص از ظلمت

اینجا حاصل میگردد و از حیث نظر تنها و کثافات جسمانی خلاص یافته بفضای دلکشای

عالم تجرد و فسحت وجود می رود مدرک تمام احوال عوالم ملکوت و ناسوت میگردد

و از ینجاست که گفته اند الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا و هرگاه این داستنی

پس بدانکه در شریعت مصطفویه علی صاحبها الف الف تحیة اندرین باب

بسیار احادیث و روایات شده منها ما روی فی من لا یحضره الفقیه

عن الصادق علیه السلام انه قال اذا قبضت الروح فهی مظلة

فوق الجسد روح المؤمن وغیره ینظر الی کل شیء یصنع به فاذا

کفن و وضع علی السریر و حمل علی اعناق الرجال عادت الروح

الیه و دخلت فیه فیمد له فی بصره فینظر الی موضعه من الجنة

او من النار فینادی باعلی صوته ان کان من اهل الجنة عجلونی

عجلونی وان کان من اهل النار ینادی ردونی ردونی وهو یعلم

کل شیء یصنع به و یسمع الکلام یعنی هرگاه روح مؤمن قبض شود بالای

جسد سایه گستر میشود و هرچه برای میت میکنند او می بیند پس هرگاه کفن کنند و در جنازه

بردارند در جسد میشود و تا مدتها فراخ نکنند هر مقام خود را در بهشت یا دوزخ

مشاهده کرده اگر از اهل بهشت است گوید زود تر مرا بقبر رسانید و اگر از اهل جهنم است

گوید مرا بدنیا باز گردانید و میت میداند هرچه برای او کنند و میشنود کلام را

انتهى ملخصه

وطبرانی از ابن عمر آورده انه قال مر رسول الله علی مصعب بن
عمیر حین رجع من احد فوقف علیه وعلی اصحابه فقال اشهد
انکم احیاء عند الله فزوروهم وسلموا علیهم فوالذی نفسی بیده
لا یسلم علیهم احد الا ردوه الی یوم القیمة یعنی طبرانی جناب رسالتمآب
هرگاه از جنگ احد مراجعت فرمود بالای مصعب بن عمیر و دیگر اصحاب او ایستاده فرمود
میدهم باینکه شما زنده هستید پس بیائید ایشان را زیارت کنید و سلام
فرستید سوگند بخدا ایکه جان من در قبضه قدرت اوست هر که سلام میکند او را تا قیامت جواب سلام او میدهند
وعن ابن عباس قال قال رسول الله ما من احد یمر بقبر اخیه
المومن کان یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه یعنی از ابن عباس
روایت است که جناب رسالتمآب فرمودند هر که گذر کند بقبر برادر مومن خود که او را
در دنیا می‌شناخت و سلام کند بر صاحب قبر او را میشناسد
وسیوطی در جمع الجوامع از ابی امامه در حدیث تلقین میت نقل کرده
که جناب رسالتمآب فرمود چون کسی از شما بمیرد و بعد دفن بر سر قبرش بایستید
و بگوئید یا فلان بن فلان پس اول مرتبه میت میشنود و مرتبه ثانیه می‌نشیند
در مرتبه ثالثه میگوید ارشاد کن خدا ترا رحم کند انتهى موضع الحاجة

وفي الكافي في حديث طويل عن امير المؤمنين ان المؤمن ليعرف غاسله
ويناشد حامله ان يعجله وان الكافر ليعرف غاسله ويناشد حامله
ان يحبسوه یعنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که مؤمن می شناسد غسل دهنده
خود را و سوگند میدهد بردارندهٔ خود را که تعجیل در دفن من بکن و کافر می شناسد غسل دهنده خود را و می گوید در تأخیر
افکنید دفن مرا تا از عقوبات اعمال خود چندی بسلامت در امان باشم
وفي الكافي عن الباقر قال قال رسول الله اذا حمل عدو الله الى
قبره نادى حملته الا تسمعون يا اخوتاه اني اشكو اليكم ما وقع
فيه اخوكم الشقي ان عدو الله خدعني فاوردني ثم لم يصدرني
واقسم انه ناصح لي فغشني واشكو اليكم دنيا غرتني حتى اذا
اطمأننت اليها صرعتني واشكو اليكم اخلاء الهوى منوني
ثم تبرؤا مني وخذلوني واشكو اليكم اولادا حميت عنهم و
آثرتهم على نفسي فاكلوا مالي واسلموني واشكو اليكم مالا منعت
فيه حق الله فكان وباله علي وكان نفعه لغيري واشكو اليكم دارا
نقصت عليها حريبي وصار سكانها غيري واشكو اليكم طول
الثوى وقبري ينادي انا بيت الدود وانا بيت الظلمة والوحشة
والضيق يا اخوتاه فاحبسوني ما استطعتم واحذروا مثل ما
لقيت فاني قد بشرت بالنار والذل وغضب الجبار واحسرتاه

بن اهل دار من عمر و عثمان فلما وقعت الفتنة بالبصرة علق في عنقه
مصحفا وخرج باهله و ولده نقاتل امير المؤمنين فقتلوا اجمعهم
فوقف عليه وهو صريع بين القتلى فقال اجلسوا كعب بن
سور فاجلس بين نفسين فقال يا كعب بن سور قد وجدت ما
وعدني ربي حقا فهل وجدت ما وعدك ربك حقا
ثم قال اضجعوا كعبا وسار قليلا فمر بطلحة بن عبد الله صريعا
فقال اجلسوا طلحة فاجلس فقال يا طلحة قد وجدت ما وعدني
ربي حقا فهل وجدت ما وعدك ربك حقا ثم قال اضجعوا طلحة
فقال له رجل من اصحابه يا امير المؤمنين ما كلامك لقتيلين
لا يسمعان كلامك فقال يا رجل فوالله لقد سمعا كلامي كما
سمع اهل القليب كلام رسول الله يعني بركاه از محاربه بصره و معرکه قتال
و جدال بفرغ بال شد حضرت امیر علیه السلام سواره درمیان صفوف بر ور میفرمود
تا صفها شکافته بر لاش کعب بن سور رسید و او از عهد عمر بن الخطاب تا زمان
عثمان قاضی بصره بود و درمیان اهل بصره احکام قضا امضا میکرد در کاه اعلام
جنگ و جدال و رایات قتال و نزال بمقابله شیر ذو الجلال بر پا شد و اهل بصره
اغاز محاربه نمودند قاضی مذکور قران شریف را در گردن جنیبت خود اویخته
مع آل و اولاد برای مبارزه انجناب برامده درهمان معرکه جهنم واصل شد

فرمود

شد پس آنحضرت حکم فرمود که بنشانند نعش کعب بن سور را پس اصحاب آنحضرت او را نشانیدند پس آنحضرت
با وی خطاب فرمود که ای کعب بن سور آنچه پروردگار من بمن وعده فرموده بود بحق یافتم پس
آیا آنچه پروردگار تو بتو وعده فرموده بود بحق یافتی و بعد از خطاب حکم داد که او را خوابانیدند و بر او در
راه چون گذشت بنعش طلحه بن عبید الله رسید فرمود بنشانید و او را بنشانیدند پس حضرت فرمود ای طلحه
آنچه پروردگار من بمن وعده فرموده بود بحق یافتم آیا تو نیز آنچه پروردگار تو بتو وعده کرده بود بحق
یافتی و حکم داد تا او را خوابانیدند او را پس شخصی از اصحاب او گفت یا امیر المؤمنین چه فائده دارد مخاطبه
و مکالمه تو با ایشان مرده که نمیشنوند کلام ترا آنحضرت فرمود ای مرد بخدا سوگند که شنیدند
کلام مرا چنانکه اهل قلیب کلام رسول خدا را شنیدند و فی من لا یحضره الفقیه عن محمد بن
مسلم انه قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الموتی نزورهم قال فقال نعم قلت
فیعلمون بنا اذا اتیناهم فقال ای والله انهم لیعلمون بکم و یفرحون بکم و یستأنسون الیکم
یعنی در فقیه ابن بابویه علیه الرحمه منقولست که محمد بن مسلم در خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض
کرد زیارت اموات بکنیم فرمود بلی گفت آیا ایشان اطلاع بر آمدن ما بهم میرسانند فرمود بلی قسم بخدا که ایشان بآمدن شما مطلع میگردند
و از این روایات واضح گشت که ارواح را بعد از مفارقت از ابدان شعور و ادراک حاصل میباشد بلکه
چون در عالم دنیوی حجب ظلمانیه و کدورات جسمانیه و تکاثر مشاغل دنیاویه مانع ادراکات تامه میگردد لازم
بعد مفارقت روح از جسم و تفرغ وی از شواغل عوائق جسمیه و انقلاب مدارکه انکشاف تام و ادراک تمام
حاصل میشود و چون حکما قائل بتجرد ارواحند لهذا ادراک انها را مقید و محتاج بابدان و غیر آن ارواح
را از این جهت ندانسته اند و متکلمین اهل اسلام چون قائل بتجسم ارواحند با اجسام مثالیه لهذا لوازم

و ما یحتاج ارواح را ثابت کنند و چنین اختلاف مستلزم فساد مقصود که شعور و ادراک
روح حیوانی نتوانند شد بلکه اختلافات که در اینجا بر تجرد و تجسم روح متفرع است و تجرد روح
چنانکه مبدا این مادیه واضح و براهین قاطعه باطلست پس جسمیت روح ثابت باشد
و جسمیت را لوازم آن ضرور باشد فلهذا اطلاع ارواح را برای احوال این عالم
چند انحا قرار دهند از انجمله آنکه هرگاه اهل دنیا بر قبور عبور کنند ارواح را از احوال
ایشان اطلاعی میشود و یا آنکه ملائکه باذن حق تعالی احوال ایشان را پیش ارواح عرض کنند
چنانکه در فقره روایت آمده که اعمال العباد تعرض علی رسول الله و علی الائمة
کل یوم ابرارها و فجارها فاحذروا و ذلک قول الله عز و جل قل اعملوا
و رسوله و المؤمنون یعنی اعمال بندگان بخدمت جناب رسالتمآب و حضرت ائمه اطهار عرض
میکنند پس حذر کنید از اعمال شنیعه و در قرآن مجید نیز اشاره باین شده که بگو ای محمد
که عمل کنید و عمل های شما را عنقریب خواهد دید حق تعالی و رسول او و ائمه طاهرین انتهی
و در بعضی روایات آمده که اعمال زندگان را پیش مرده های شان عرض میکنند
و ایشان باعمال حسنه خشنود و بافعال شنیعه مکدر می شوند پس شرم کنید از عملهای
بد و از انجمله آنکه ارواح را اجازت میشود تا بخانه عزیزان و دوستان روند و زیارت
کنند و بر آن سبب اعمال نیک و بد ایشان مطلع شوند و اختلاف سیر و طیران ارواح بحسب مدارج
حسنات و سیئات ایشانست چنانچه بعض روایات باین امر مشعر است فی الکافی عن ابی عبد الله قال ان المؤمن
لیزور اهله فیری ما یحب و یستر عنه ما یکره و ان الکافر لیزور اهله فیری ما یکره و یستر عنه ما یحب قال

يزور كل جمعة ومنهم من يزور على قدر عمله يعنى در بحار الانوار روايت

از حضرت صادق عليه السلام فرمود كه روح مؤمن را زيارت اهل خود ميكند اگر ايشانرا بخير مشغول ببيند شاد ميشود

و اگر بشر مشغول باشند از نظرش پنهان ميكنند و چون روح كافر مى‌آيد اگر ايشانرا بشر مشغول ببيند شاد ميشود و اگر بخير

~~مشغول باشند~~ مشغول بينند از نظرش پنهان ميكنند

وفى كتاب زيد النرسى عن ابى عبد الله عليه السلم قال سمعته

يقول اذا كان يوم الجمعة ويومى العيدين امر الله رضوان

خازن الجنان ان ينادى فى ارواح المؤمنين وهم فى

عرصات الجنان ان الله قد اذن لكم بالزيارة الى اهاليكم

واحبائكم من اهل الدنيا ثم يامر الله رضوان ان ياتى

لكل روح بناقة من نوق الجنة عليها قبة من زبرجد

اخضر غشاوها من ياقوتة رطبة صفراء على النوق

حلل وبراقع من سندس الجنان واستبرقها فيركبون

تلك النوق عليهم حلل الجنة متوجون بتيجان الدر الرطب

تضئ كما تضئ الكواكب الدرية فى جو السماء من قرب الناظر

اليها لا من البعد فيجتمعون فى العرصة ثم يامر الله جبرئيل

من اهل السموات ان يستقبلوهم فيستقبلهم ملئكة كل سماء

ويشيعهم ملئكة كل سماء الى السماء الاخرى فينزلون بوادى

بوادی السلام وهو واد بظهر الكوفة ثم يتفرقون في البلاد و
الامصار حتى يزوروا اهاليهم الذين كانوا معهم في دار الدنيا
ومعهم ملئكة يصرفون وجوههم عما يكرهون النظر اليه الى
ما يحبون ويزورون حتى اذا ما صلى الناس وراح اهل الدنيا
الى منازلهم من مصلاهم نادى فيهم جبرئيل بالرحيل الى غرفات
الجنان فيرحلون قال فبكا رجل في المجلس فقال جعلت فداك
هذا للمؤمن فما حال الكافر فقال ابو عبد الله ابدان ملعونة
تحت الثرى في بقاع النار وارواح خبيثة مسكونة بوادی
برهوت من بئر الكبريت في مركبات الخبيثات الملعونات يؤدي
ذلك الفزع والاهوال الى الابدان الملعونة الخبيثة تحت الثرى
في بقاع النار اذا راى الاهوال فلا تزال تلك الابدان
فزعة وعرة وتلك الارواح معذبة بانواع العذاب في
انواع المركبات المسخوطات الملعونات المصفوفات مسجونات
فيها لا ترى روحا ولا راحة الى مبعث قائمنا فيحشرها
الله من تلك المركبات فترد في الابدان وذلك عند النشر
فتضرب اعناقهم ثم تصير الى النار ابد الابدين ودهر
الداهرين يعنى حديث صحيح است كه حضرت صادق عليه السلام ميفرمايد كه روز جمعه هرگاه

روح مو

تحقیق و ایضاح فی معاد و مخفی نماند که چون شرح بعض عواقب موت
که اندیشه آن اکثر اوقات منشاء تواتر خطرات و اوهام و مهیج شکوک و شبهات
تمام میگردد و تفویض قلم صدق رقم شد پس اندیشه دیگر یعنی که بعد موت روح کجا
می رود و مستقر و ماوای وی کدام مقام قرار می یابد نیز اصدر با ستطراد
والیق بمقام مواد بوده و در استطراد و استقرار قول در خصوص مستقر
ارواح اختلاف است نزد بعضی حکمای مشائین و بعض معتزلین آنست که اگر
انسان در عالم دنیا اکتساب فضائل قدسیه و جلائل کمالات نفسیه و
مکارم سجایای شریفه و مفاخر سعادات اخرویه نموده است بعد از افتراق
جسمانی لامحاله متوجه سرادقات قدس یزدانی و اعلی علیین رحمت
و غفران ربانی میشود و بفوادی قدس ملکوت و مجالس قدسیان و
کروبیان عالم لاهوت مجالست و موانست مینماید و در زمره ملائکه کرام
منسلک میگردد و اگر انسان در عالم حیات منهمک رذائل صفات
و منغمس خبائث عادات و مستغرق معاصی و سیئات بوده است روحش
متوجه عالم سفلی که اسفل السافلین و مرکز اشرار و شیاطین و اوکار
مطرودین و هالکین است میگردد و عبارت از عفاریت و شیاطین همانست
و اگر در عالم فانی کسب رذائل و فضائل و خسائس و نفائس و خیرات
و سیئات هر دو نموده است بعد ارتحال روحش مابین عالم علوی و عالم سفلی

کہ جو سماست مستقر شود و مراد از قوم جان ہمان ارواحست پس نزد ایشان ملئکہ ارواح شریفہ و نفوس مقدسہ ست و شیاطین ارواح کثیفہ و نفوس خسیثہ ست و قوم جان ارواح متوسطہ ما بین الخباثت و النظافت و الدنائت و اشرافت ست قال الشیخ ان الجوهر الشریف الالهی اذا تخلص من جوهر الکثیف الجسمانی التی خلص نفسہ وصفاء لا خلاصہ من الجواذب فقد صعد و عاد الی الملکوت وقرب من بارئہ وفاز بجوار رب العالمین وخالط الارواح الطیبۃ من اشکالہ و اشباحہ و تخاص اضدادہ و اغیارہ یعنی نفس انسانی کہ جوہر شریف کنوز اسرار ربانی و در نفیس خزینہ قدرت سمائیست ہرگاہ از ہیکل ظلمانی و کثافت جسمانی نظر صفوت و اصطفا و نظافت و مقاصد شود و از حلی و حلل مکارم حسنات و حبائل سعادات متحلی باشد و از عوائل رذائل خلقیہ و خبائث کدورات متخلی باشد لاجرم بعالم ملکوت و بقاع مجامع قدس و جبروت صعود کند و بقرب عظمت جوار ایزد غفار و منازل ارواح طیبہ اخیار و ابرار فائز شود و بزمرہ انبیا منسلک گردد و از اضداد و اغیار جسمانی و روحانی و مکارہ و نکامات عالم فانی نجات و خلاص یابد انتہی قال الشیخ بہاء الملۃ و الدین فی شرح الاربعین ما ورد فی بعض احادیث اصحابنا الاسلامیہ التی یتعلق بہ النفوس

ما دامت وعالم البرزخ ليست باجسام وانهم يجلسون حلقا حلقا
على صور اجسادهم العنصرية يتحدثون ويتنعمون بالاكل والشرب
وانهم ربما يكونون في الهواء بين الارض والسماء يتعارفون
في الجو ويتلاقون وامثال ذلك مما يدل على نفي الجسمية
واثبات بعض لوازمها على ما هو منقول في الكافي وغيره عن امير المؤمنين
والائمة عليهم السلام ان تلك الاشباح ليست في كثافة الماديات ولا في
لطافة المجردات بل هي ذوات جهتين وواسطة بين العالمين
ولهذا يؤيد ما قاله طائفة من اساطين الحكماء من ان في الوجود
عالما مقداريا غير العالم الحسي هو واسطة بين عالم المجردات وعالم الماديات
ليس في تلك اللطافة ولا في هذه الكثافة فيه الاجسام والاعراض
من الحركات والسكنات والاصوات والطعوم والروائح وغيرها
مثل قائمة بذواتها معلقة لا في مادة وهو عالم عظيم الفسحة وسكانه
على طبقات على تفاوت في اللطافة والكثافة وقبح الصورة وحسنها
ولابدانهم المثالية جميع الحواس الظاهرة والباطنة فيتنعمون ويتألمون
باللذات والآلام النفسانية والجسمانية وقد نسب العلامة في شرح
حكمة الاشراق القول بوجود هذا العالم الى الانبياء والاولياء
والمتألهين من الحكماء وهو وان لم يقم على وجوده شيء من البراهين

علية ولكنه قد تأيد بالظواهر النقلية وعرفه المتألهون بمجاهداتهم
ذوقية وتحقق بمشاهداتهم الكشفية وانت تعلم ان ارباب الاحوال
ارجح اعلى قدرا وارفع شانا من اصحاب الارصاد الجسمانية فكما
انك تصدق هؤلاء فيما يلقى اليك من خفايا الهيئات الفلكية
فحق ان تصدق اولئك ايضا فيما يتلونه عليك من خفايا العوالم
المقدسة الملكية انتهى خلاصه اینکه اصحاب ما از احادیث نقل کرده اند که ارواح بعد
مفارقت ابدان در عالم برزخ متعلق میشوند باشباح لطیفه از قبیل اجسام مثالیه و اینها حلقه
می نشینند بصورتهائیکه در دنیا اجساد عنصریه داشتند و باهم متکلم میشوند و باکل و شرب
متلذذ میشوند و در مابین آسمان و زمین بر روی هوا تلاقیات و تعارفات مینمایند
و امثال این احادیث البته بر تکیه جسمیت ندارند و از لوازم این عنصر خاکی
در کافی وغیره از حضرات منقول است اما و میرسد که این اشباح نه در کثافت مادیات
ونه در لطافت مجردات بلکه ذو جهتین و متوسط بین العالمین است و موید این آنکه
بعض طائفه اساطین حکما نوشته اند که در عالم وجود عالم مقداری است علاوه
از عالم محسوسه که در بین عالم مجردات و عالم مادیات واسطه دارند چنین لطافت دارد
ونه چنین کثافت و در آن عالم اجسام و اعراض اجسام از قبیل حرکات و سکنات و اصوات و طعوم و روائح
وغیرها موجود است و اینها گویا قائم بالذات نه قائم بالماده میباشند و آن عالم عظیم الوسعت و کثیر الفسحت است
وسکنه آن طبقات متفاوته در لطافت و کثافت و حسن صورت و قبح هیئت میباشند و ارواح ابدان
مثالیه اینها جمیع حواس ظاهریه و باطنیه موجود است که بدانسبب متحامی لذات و آلام جسمانیه

ومشاهده میشود علامه علی علیه الرحمه در شرح حکمة الاشراق نسبت قول مذکور با انبیا و اولیا و حکمای
ایشان فرموده اگرچه بر وجود اینعالم برهانی عقلی قائم نیست اما بظواهر آثار النقلیه و معرفت محققین الهیه
که مجاهدات نفسیه و مشاهدات کشفیه که عبارت تحقیقات علیه ازان برآن شاهد و صادق و منبه واثق
میتواند بود و نوشته بودی که صاحبان ارصاد روحانی از ارباب رصد جسمانی
رفیع و تحقیق تر میتوانند مبدا رندس جاییکه در علم هیأت فلکیه نقد قواعد منهاست
و آنچه حکمای خیال رموز و خفایای آن کوزان بنور انوار افکنند نافی منهاج زیبا و سزاوار
است که در مسلک نیز نقد بتواند القا مع اسرار عوالم قدس و ملکوت و آثار غیبیه عالم لاهوت
و جبروت را بتسلیم تلقی اینجاست و بخاطر فاتر فقیر میرسد که آنچه بعضی حکما و معتبره ارواح مقدسه را ملکیه و متوسطه
راجح و شریره را شیطان تعبیر کرده اند دعوی بلا دلیل است و حاجت چنین تعبیر نکارت
و اعیان حاضر نیست و آنچه شیخ بهاءالدین علیه الرحمه در حاشیه اربعین فرموده است که ارواح
از قبیل مجردات اند و باشباح متوسطة اللطافة و الکثافة متعلق میشوند و در عالم مثال
که ایشان در عالم لطافت و کثافت واسطه است مستقر میباشند عالم متوسط بین الکثافة و اللطافة
است پس اگر از عالم مثال بهشت و دوزخ دنیا مراد باشد که مقام ارواح ابرار و فجار است وجود آن
از آیات و احادیث باین منصوص است و بدین نظر کردن و فنا آن مثل لطافت بهشت و
اخروی نیست و همچنین لذات و عقوبات در احادیث و حکایات و منامات در قبر
آن باشد حسب دماغ نیست و بدین سبب دیگر اعالم متوسط بین اللطافة و الکثرة
و الکثافة المذکور خواهند غالبا از کتب دعوای او فهمیده میشود اما از بعضی احادیث و اخبار توالد
و اینما طبقات آن نظیر و جانشین و ... ذکر مقامات ارواح مخلوقه ...
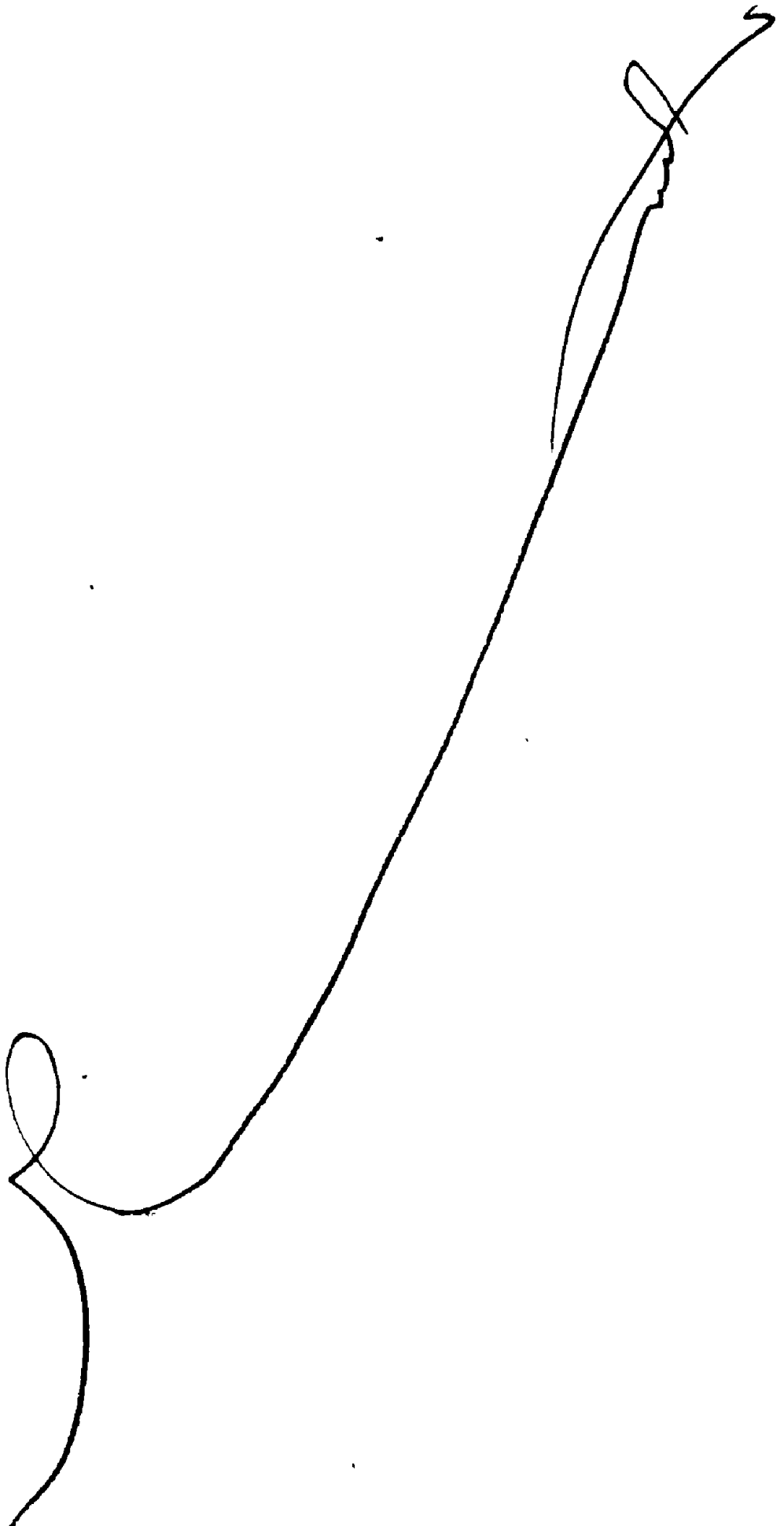
و در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام منقولست که شخصی بخدمت
حضرت رسالتمآب عرض داشت که من امری عظیم و خطبی جسیم مشاهده کردم
جناب رسالتمآب فرمود بیان کن که چه دیدی گفت مریضی دارم و برای علاج
مرضش آب چاه احقاف تجویز کردند که در وادی برهوت است پس مهیای
آوردن آب شدم و مشکیزه آب را برداشتم هرگاه دلو آب از چاه برآوردم
دیدم که از آسمان صدای زنجیر است که فرو می آید و کسی آواز می دهد که ای
شخص قدری آب بمن بنوشان که بسبب تشنگی هلاک میشوم پس سر را برداشتم
و قدح آب را بلند ساختم تا بنوشانم ویرا دیدم که شخصی است مسلسل بغل و
زنجیرها و قریب کاسه آبست هرگاه خواست که بنوشد زنجیرها را برکشیدند تا قریب
آفتاب بلند شد پس متوجه پر کردن مشکیزه شدم که ناگاه بار دوم فرود آمد
و العطش العطش میگفت پس دیگر بار کاسه آب بلند ساختم پس زنجیرها باز
برکشیدند تا آنکه بآفتاب رسید همچنین سه بار اتفاق شد تا آنکه مشکیزه را
پر کردم و بخانه بازگشتم آنحضرت فرمود آن قابیل پسر آدم که برادرش هابیل
را کشته بود و حق تعالی چنین ظالمان ارشاد فرموده والذین یدعون
من دونه لا یستجیبون لهم بشیء الا کباسط کفیه الی الماء
لیبلغ فاه وما هو ببالغه وما دعاء الکافرین الا فی ضلال

یعنی کسیکه بدرجناب باری عز اسمه دعا میکند پس دعا و گواشرف حاجات حاجتمندانست مانند
کسیکه دست خود را بسوی آسمان دراز میکند تا آنکه بتواند آنرا بگیرد و دست تا آنکه برسد نهد و پس دعا

در بصائر الدرجات روایتست که عبدالله بن سنان عرض کرد بخدمت
حضرت صادق علیه السلام که حوض کجاست فرمود حوضیست مابین بصری تا
صنعا یمن ترا منظورست که ببینی اثرا گفت آری پس دست وی را گرفت و پس
پشت مدینه بر دو پای خود را بر زمین زد زمین شکافت پس دید که نهرها
جاریست وان مقام شبیه جزیره ایست و نهری بود که یکطرف ان آبی
سفید تر از برف و یکطرف ان شیریست و مابین ان شراب طهور سرخ تر
از یاقوت روانست راوی گوید که مشاهده جریان اب و شراب و شیر در یک
نهر عجیب کیفیت دیدم که در هیچ شئ ندیده بودم گفت فدایت شوم منبع
این چشمه ها کجاست و مجرای اینها کجا فرمود این همان چشمه هاست که حق تعالی
در قران فرموده که انهار فی الجنة عین من ماء و عین من لبن
و عین من خمر و کناره ان نهرها انواع اشجار و ریاحین و اثمار
مشاهده کردم و اطراف ان حوریان علین معاینه کردم که رشک لولو مکنون
و در حسن و جمال نظیر اینها باین حسنها ندیده بودم و بدستهای اینها
کاسه های مرصع کار حیان بود که وصفش نمیتوانم برای انکه از کاسه‌های
دنیا نبود تا وصف ان نمایم و تشبیه و تمثیل ان عرض کنم پس انحضرت

قریب یکی از انها تشریف برد و اشاره آب اوردن فرمود پس دیدم که ان جو برای
بر کردن اب بسوی ان نهر خم شد پس بمجرد خمیدنش اندرخت نیز خم شد داد
آب را پر کرد و پیش حضرت حاضر ساخت و انحضرت بمن عنایت فرمود و نوشیدم
هیچ نوشیدنی از ان گوارا تر و لذیذ تر نمی بینم که در دنیا باشد و بوی
مشک و گلاب از ان ساطع بود که دماغم معطر شد و عجیب تر انکه چون در کاسه نظر
کردم هر سه رنگ یافتم چنانکه در نهر می دیدم گفتم فدایت شوم چنین امر کاهی
ندیده بودم و نمیدانستم که اینچنین امر هست فرمود این کمتر امر یست که حق تعالی
برای شیعیان ما مهیا فرموده هر گاه مومن می میرد روح وی را بسوی این باغها
و نهرها می ارند و نعمت های انرا بوی میدهند و ارواح دشمنان ما را بسوی
وادی برهوت می برند و بعذابهای انجا معذب دارند و حمیم وی را می نوشانند
و در کتاب خصال از عبد بن بکیر روایتست که بخدمت حضرت امام صادق علیه السلام
در راه مکه بودیم و در منزل فرمود که انرا عسفان میگفتند پس گذر شد بکوه
عسفان که کوهی سیاهی جانب چپ واقع بود و نهایت وحشت ناک بود عرض
کردم که ای فرزند رسول چقدر وحشت ناک است این کوه که مثل ان ندیده ام
فرمود ای فرزند بکیر میدانی که این کدام کوه است گفتم نمیدانم فرمود این
کوهیست که انرا کمد گویند و ان واقعست بوادی از اودیه جهنم که دران
که دران قاتلان پدرم حسین محبوس اند و اندران ابهای جهنم جاریست

از غسلین و صدید و حمیم و آنچه از جب حزن و فلق میریزد و آنچه از طینه خبال بیرون
میشود و آنچه از جهنم و لظی و حطمه و سقر و جحیم بیرون می آید و آنچه از هاویه و سعیر
می آید و در هیچ سفر از سفرها مرور نکردم مگر آنکه دیدم قاتلان آنحضرت را
که بسبب شداید عذابهای الیم و عقابهای عظیم سوز و بیداد و استغاثه و فریاد
می کنند پس می بینیم ایشان را و می گویم که شما بر ما رحم نکردید و ما را قتل نمودید و حرمت
ما را تنک نمودید و حق ما را غصب کردید و برای ما ستم ها کردید پس کسی که بر شما رحم کند
حق تعالی بر وی رحم نکند چشید وبال آنچه بعمل آوردید گفتم فدایت شوم منتهای
این کوه کجاست فرمود تا زمین ششم و در آن وادیست از او دیدیم که فرشتگان
آن از فرشتگان بیشترند از عدد کواکب و قطرههای باران و قطرات
دریا و ذرات ریگ بیابان و هر فرشته موکل بر امریست که بآن مامور میباشد
انتهی فی آخر کتاب الجنائز من الکافی عن الامام ابی عبد الله
جعفر بن محمد الصادق صلوات الله و سلامه علیهما ان
الارواح علی صفة الاجساد فی شجر فی الجنة تتعارف و
تتسائل فاذا قدمت الروح علی تلك الارواح تقول دعوها
فانها قد اقبلت من هول عظیم ثم یسئلونها ما فعل فلان و
ما فعل فلان فان قالت لهم ترکته حیا ارتجوه و ان قالت
لهم قد هلك قالوا قد هوی هوی ...

هرگاه بعض روایات و احادیث سامعه نواز گردیده پس بدانکه اختلاف مواضع
اماکن ارواح محتمل که بسبب اختلاف درجات یا تفاوت حالات و اوقات باشد
اختلاف ان مانع ادراک و شعور و اطلاع و عثور برای ارواح نیست
فایده در زیارت قبور که از اخبار عصمت منقول و درمیان خاص مروج و معمول است
برای تهنیت چند وجه است اول انکه از مقررات عادیه است که توفیق اسباب ظاهره
برای توجه باطنیه لازم امده و هرچند اسباب محسوسه کامل تر و حسب مقصود موافق تر
شد توجه خاطر بسوی ان بیشتر و استقامت و اخلاص نیت زیاده تر گردد
از اینجاست که برای مرثیه حزن و الم سامان ماتم کنند و برای توفر سرور اسباب
سرور فراهم کنند و همچنین پس در زیارت قبور که مشاهده مشاهد و مزار
می کنند توجه باطن بسوی اموات مدفونه بدان جهت زیاده تر می گردد و تخصیص
تعیین اموات در اهدای ثواب بطریق اسهل و اتیسر میسر میگردد و از ان را
سبب ان طمانیت بیشتر در رکون کامل تر میشود دوم انکه مشاهده قبور
باعث عبرت خاطر و حسرت وافر میشود و تمامی سامان حزن و الم و حالات
موت و عدم و کوائف احوال قبور و عواقب امور بعث و نشور که همه انها جابر فراغت
نفسانیه و کاسر قوای حاره و شیطانیه ملحوظ خاطر و منظور نظر میگردد و بدان بسبب
در زوائل خسیسه و عوائل نفس شریره چون کبر و نخوت و طول امل و طمع ثروت
قساوت طبیعت و غیر ان زائل و مستاصل میشود و محبت دنیا که مبعد از

حب الدنیا رأس کل خطیئة بمنع بر شرارت و سهل قساوت و شقاوت انقطاع
و انقلاع می باید چون کوالف حالات موت و فنا و حقائق امور عقبا پیش نظر
باشند ملاذ دنیویه و لذات فانیه بجنب آن هیچ نماید و تعلقات این جهانی
و تعیشات دار فانی را حس داوون پندارد و با مور اخرویه و طاعات الهیه
پردازد و لهذا سید الانام فرموده اکثروا ذکر هادم اللذات الموت
انکه مقام ارواح ~~و قبور~~ از اکثر احادیث و روایات مستفاد میشود
در قبور است و لا ازل ~~اکثر ورود~~ اضافه کنند من حیث الاکثریت باشد ~~و برین تقدیر~~ پس زیارت
اموات از نزد قبور نسبت دیگر اماکن بعیده اولی تر باشد و اطلاع و شعور ارواح
باحوال زائرین قبور بیشتر گردد چنانچه در بعض روایات تصریح آمده که ارواح
ملازم قبرها و متعهد حفرهای خود می باشند و بعید و ناقص سیر سوی آن مراجعت
می نمایند ففی الکافی عن ضریس الکناسی قال سئلت ابا جعفر
علیه السلام ان الناس یذکرون ان فراتنا یخرج من الجنة فکیف هو
وهو یقبل من المغرب و تصب فیه العیون والاودیة فقال ابو جعفر
وانا اسمع ان لله جنة خلقها الله فی المغرب وماء فراتکم
یخرج منها والیها تخرج ارواح المؤمنین من حفرهم عند کل
مساء فتسقط على ثمارها و تاکل منها و تتنعم فیها و تتلاقی
و تتعارف فاذا طلع الفجر هاجت من الجنة فکانت فی الهواء

فيما بين الارض والسماء تطير ذاهبة وجائية وتعهد حفرها اذا
طلعت الشمس وتتلاقى في الهواء وتتعارف وان لله نارا في
المشرق خلقها ليسكنها ارواح الكفار ياكلون من زقومها
ويشربون من حميمها ليلهم فاذا طلع الفجر هاجت الى واد باليمن
يقال لها برهوت اشد حرا من نيران الدنيا كانوا فيها يتلاقون
ويتعارفون فاذا كان المساء عادوا الى النار فهم كذلك
الى يوم القيمة قال قلت اصلحك الله ما حال الموحدين المقرين
بنبوة محمد من المسلمين المذنبين الذين يموتون وليس لهم امام ولا
يعرفون ولايتكم فقال اما هؤلاء فانهم في حفرهم لا يخرجون
منها فمن كان منهم له عمل صالح ولم يظهر منه عداوة فانه يخد
له خدا الى الجنة التي خلقها في المغرب فيدخل عليه منها الروح
في حفرته الى يوم القيمة فيلقى الله فيحاسبه بحسناته وسيئاته
فاما الى الجنة واما الى النار فهؤلاء موقوفون لامر الله وكذلك
يفعل الله بالمستضعفين والبله والاطفال واولاد
المسلمين الذين لم يبلغوا الحلم فاما النصاب من اهل القبلة فانهم
يخد لهم خدا الى النار التي خلقها الله في المشرق فيدخل عليهم
منها اللهب والشرر والدخان وفورة الحميم الى يوم القيمة ثم مصيرهم

الی الحمیم وفی النار یسجرون ثم قیل لهم این ما کنتم تدعون من دون الله

این امامکم الذی اتخذتموه دون الامام الذی جعله الله للناس

اماما علاء صاحب ضریس کناسی بحضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد

که مردمان کویند که نهر فرات از بهشت می اید ~~و در انجا آب نهرهای ریزد حالانکه از مغرب~~

می اید و انجا آب نهرها می ریزد فرمود بلی شنیده ام که حق تعالی بهشتی جانب مغرب

افریده است و این چشمه فرات ازان روانست ارواح مومنین وقت شام از

قبرها بیرون ایند و دران گلگشت کنند و از موائد لذائذ و اثمار و فواکه ان متلذذ

و متمتع شوند و باهم تلاقیات و تعارفات کنند هنگام طلوع افتاب از بهشت

برایند و در هوا پرواز نمایند و بعد تلاقیات و تعارفات وقت طلوع ان

بقبرهای خود باز کردند و متعهدان مقام شوند و جانب مشرق دوزخی

افریده است که وقت شام ارواح کفار از قبور برایند و بزقوم و اب حمیم سال

جهنم قسطی بر دارند و وقت صبح بوادی یمن که برهوت است میروند و

حرارت ان از حرارت اتشخانه های دنیا بنهایت شدید تر است و در انجا

تلاقی و تعارف باهم کنند و بقبرها ایند و شام بجهنم روند و همچنین تا قیام قیامت

ضریس گفت کسانیکه موحد اند و به نبوت رسول اقرار دارند اما امام را نه اند

و نه از ولایت ایشان کاری حال ایشان چگونست فرمود اینها از قبرها بر نیایند

اما اگر نکوکارانند و عداوت انحضرات نیز ندارند برای ایشان روزنی درون

و درون قبر می گشایند از جانب بهشت که روح و ریحان بهشت بد ایشان رسد تا قیامت
شود و خدا محاسبه حسنات و سیئات ایشان کند پس موافق آن بسوی بهشت برد
یا بسوی دوزخ امر ایشان بر مشیت و فضل وی موقوفست استحقاقی ندارند و همچنین
حال مستضعفین و سفیهان و طفلان مسلمین است که نا بالغ میرند و امتیاز حق و باطل
ندارند و با ائمه طاهرین عداوت ندارند برای ایشان روزنی در قبر کنند و در جانب
جانب مشرق است دود و سوزان و شعله های پر شرار آن از آن سو برسانند و
آب جوشان جهنم می نوشانند تا قیامت قائم شود پس در جهنم افکنند و در آتش
وی عذاب کنند و گویند کجاست آنچه سوای خدا معبود شما بوده است و کجاست
امام شما که سوای ائمه و بیان خلق و حجت های حق را شنوا شمرده اید انتهی پس درین
روایت که بعید قبر نسبت روح مذکور است لا اقل آنکه بوجه اکثریت باشد و ما بین
زیارت اموات از نزد قبور اولی و الیق باشد چنانچه آنکه در زیارت بعیده
ثواب کمتر است و در قریب بیشتر فی الفقیه فی باب ما یقوم مقام الزیارة
مسندا الی سدیر عن ابی عبد الله انه قال اصعد فوق سطحك
ثم التفت یمنه و یسرة ثم ارفع راسك الی السماء ثم تنحو
نحو قبره فتقول السلام علیك یا ابا عبد الله السلام علیك
و رحمة الله و برکاته یکتب بذلك زورة و الزورة حجة
و عمرة الی موضع الحاجة یعنی در من لا یحضره الفقیه از سدیر روایت است

که حضرت صادق علیه السلام فرمود ای سدیر بالای خانه رو و بگو السلام علیک

یا ابا عبد الله السلام علیک و رحمة الله و برکاته که ثواب یکروزه ا

و در ثواب یک حجه و یک عمره دارد وفیه عن بشیر الدهان قال قلت لابی عبد الله

ربما فاتنی الحج فاعرف عند قبر الحسین قال احسنت یا بشیر ای مؤمن

اتی قبر الحسین عارفا بحقه فی غیر یوم عید کتب له عشرون حجة

وعشرون عمرة مبرورات متقبلات وعشرون غزوة مع

نبی مرسل وامام عادل یعنی بشیر دهان گوید که بحضرت صادق گفتم

گاهی حج فوت میشود پس قبر حسین را مقام عرفات میکنم یا روز عرفه نزد

قبر میروم فرمود نیکو میکنی ای بشیر هر مومن که بقبر حسین رود وحق آن مظلوم

را بداند در غیر روز عید ثواب بیست حج و بیست عمره که پاکیزه و مقبول باشد و ثواب

بیست جهاد که با امام عادل و نبی مرسل باشد کرامت یابد و در روز عید صد ثواب

هزار حج و هزار عمره پاکیزه و مقبول و هزار جهاد با نبی مرسل و امام عادل بوی

بخشند انتهی و این هر دو حدیث عامست ازینکه زائر از مجاورین قبر باشد

یا بقطع مسافت بعیده حاضر شود بلکه بمقتضای حدیث افضل الاعمال

احمزها محتمل که بسبب مصابرت و مقاسات زاید بر مکاره و آفات مهاجرت وطن

مسافات ثوابی زاید بر آن بخشند و همچنین روشن است

که روح را ادراک احوال مزور بیشتر میشود و از بعید کمتر و نیز محتمل که از قرب قبور

ادراک ان بالذات شود و از بعید بواسطه صاینکه در روایت رنا و ابن ابی المحلل

از حضرت صادق علیه السلام منقولست که یبلغونهم من بعید السلام و

یسمعونهم فی مواضع اثارهم من قریب یعنی اگر زائر دور باشد ملکه

سلام وی را بحضرت میرسانند و اگر قریب بنفس نفیس خویش سماعت میفرمایند

بجسم انکه هرچند روح در قبر نباشد بنا بر روداختن فکر در روایات آمده لیکن

الا دیر التفاتی و توجهی که بوی را نسبت دیگر اماکن بیشتر میشود بسبب انکه ماده اصلی وی

دران مدفون و سکینه ماوی وی دران محزونست و چون در عالم دنیوی

با وی الف و استیناسی تمام و تعلق و اتحاد تمام داشته بعد مفارقت نیز

موانست سابقه و موالفت ماضیه ملحوظ میدارد و بدان سبب توجهی زائد و

التفاتی اکثر بکار میبرد و نه می توان گفت که بعد انعدام جسم در قبر توجه نیز

روح نیز مفقود شود برای انکه ماده اصلی وی که بدان قوام خلقت وی

بوده اجزا اندر انس و دو نمیشود و تا قیام قیامت باقی میماند چنانکه

در بعضی روایات وارد شده ففی باب النوادر فی کتاب الجنائز من

الکافی عن الصادق علیه السلام انه سئل عن المیت یبلی جسده قال

نعم حتی لا یبقی له عظم و لا لحم و لا طینة التی خلق منها فانها

لا تبلی بل تبقی فی القبر مستدیرة حتی یخلق منها کما خلق اول مرة

یعنی در باب نوادر احکام جنائز از کتاب کافی منقولست که از میت پوسیده

بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض داشتند فرمود بلی بوسیده میشود حتی که
گوشت و پوست باقی نماند الا طینتیکه ازان افریده شده است فنا نمی پذیرد بلکه
باقی میماند در قبر بصورت مستدیره تا اینکه حق سبحانه ازان بیافریند چنانکه اول
مرتبه ازان افریده بود و اسمی و ظاهر مراد از طینت اصل ماده خلقت است چنانکه
سلطان علیه الرحمة فرموده که ان الطینة ایضا اصل خلق الشئ
ومنتهاه اولا واخرا و مستدیره بمعنی فرموده باشد که اول الاشکال
شکل دائره است پس از مستدیر شکل دائره یا بسیط که ماده و اصل است مقصود
باشد اگرچه وجهی ضعیف است و در بعضی نسخ مستدیمه دیده شده و بهرحال
معنی ان باشد که اصل و ماده وی در جمیع مراتب تغیرات و انتقالات دائر
و مستدیر بود مستدام و ثابت و برقرار باشد تا اینکه ازان مرتبه دیگر ازو بد
افرینده شود و بهرحال این اشاره است باینکه انچه کفار انکار اعاده معدوم می کنند
باطلست چه اصل ماده هرشی موجود و ثابت میماند پس انکار ایشان باطل باشد
و نخصص جز از ایرادش اینکه هرگاه اصل و ماده روح در قبر موجود باشد روح
مدان بسبب التفات و توجه بیشتر کرده و لسبب الفت و استیناس سابق نظر
عنایت و ملاطفت بسوی قبور زیاده تر مبذول کنند و ادراک سوانح قریبه انجا
و اطلاع و شعور بر ادراک احوال متعلق اهتمام ادراک و شعور نسبت دیگر اماکن زیاده باشد
قال ابن الهمام ان للارواح بالابدان اتصالا لا یعلم کنهه

يعرض عليها مقعدها من الجنة والنار وان لها نشاة اخرى فتكون
في الرفيق الاعلى لو هو متصلة بالابدان بحيث اذا سلم المسلم على
صاحبه يرد عليه السلام وروحه في مكانها هناك وانما ياتي
الغلط من قياس الغائب على الشاهد فيعتقد ان الروح من جنس
ما يعهد في الاجسام التي اذا اشتغلت مكانا لم يمكن ان تكون
في غيره وهذا غلط محض ولا منافاة بين كون الروح في عليين
او في الجنة او في السماء وان لها بالبدن تعلقا بحيث يدرك
ويسمع ويصلي ويقرء والروح في سرعة الحركة والانتقال
كلمح البصر وعروجها من القبر الى السماء في ادنى زمان ويشهد
على ذلك روح النائم وتصعد وتخرق السبع الطباق وتسجد
بين يدي العرش ثم ترد الى جسدها في ايسر الزمان انتهى كلامه
يعني ابن قيم گويد که ارواح را با ابدان ايشان اتصالی تمام است که برای
ايشان مقامی از بهشت و دوزخ نوآن قرار داد و برای ارواح عالمی دیگر
که اندران عالم در میان رفیق اعلی باشد و معهذا با ابدان خودها نیز اتصالی
داشته باشد چنانکه اگر کسی سلام کند روح جواب سلام دهد حالانکه در مقام
خویش مستقر باشد و آنچه درین باب استبعاد و استعجاب میرود پس سبب
غلطی الست که قیاس شاهد بر غائب میکنند و میدانند که روح از قبیل اجسامست

که اگر بمقامی مشاغل باشد اشتغالی بمکانی دیگر ممکن نباشد و این احتمال محض غلط
و بحث حظ است بلکه حق آنست که در میان بودن روح بمقام علیین یا بهشت
یا آسمان و در میان آنکه با وصف بعد مقام ویرا با بدن نیز تعلق و اتصالی
هست برین حیثیت که ادراک و شعور سلام زائر میکند یا تلاوت و قراءت
آیات و تسابیح میکند هیچ منافاتی نیست زیرا که سرعت حرکت و انتقال
روح مانند لمح بصر و گردش نظر است که در یک لحظه از قبر بآسمان رود
و شاهدش آنکه روح نائم در عالم خواب بآسمان میرود و بپیش خدا حدیث
بالائی عرش سجده میکند و در طرفة العین بسوی جسد باز گردد امثی دیگر کلام
چنانکه می‌بینی از بس متین است اگرچه در مسائل کلامی می توان نمود مگر آنکه
مسائل بر طبق ورود بعض احادیث باشد ششم آنکه جسم انسان برای
روح آلتی و مسکنی است و بعد موت بحسب سعادت و شقاوت روح ثواب و عذاب
بجسم نیز میرسانند و بنابر تلذذ و تألم مرزی است که بنقصان آثار حیات برای
جسم شود تا بدان سبب احساس و ادراک لذات و الم کند و چون نقصان
حیات شود بعدم تعلق روح بجسم ثابت باشد و الا روح ملائکند و تألم
لیاقت اصابت و معذبیت جسم حاصل نشود اگرچه تعلق ضعیف درین حالت نیست
کما قال الشیخ بهاء الدین الحق ان الروح متعلق بالبدن ولا
لما قدر علی اجابة الملکین ولکنه تعلق ضعیف و اما احتمال آنکه

شاید تعلق روح با بدن محقق بوقت سوال قبر باشد پس مدفوعست بانکه ثواب و
عذاب قبر تا زمان برزخ است و مراد از برزخ زمان موت است تا وقت قیام قیامت
و چون حیات ضعیف و تعلق روح با بدن ضعیف باشد جسد را قدرت بر حرکت
و انتقال نباشد اما روح را بسوی مسکن جسد خود التفاتی زاید و توجهی اکثر حاصل
باشد و ادراک سوانح قبر بیشتر شود پس زیارت اموات از قرب قبر اولی باشد
و اشارة [illegible] بناءة و چون از اراد النسی پس بدانکه سبب دفن موتی
در مشاهد مقدسه و حوالی البقاع متبرکه انست که اگر عذاب یا ثواب برای روح
باشد رشحه و فیضان ان بسوی قبر و حوالی ان که محل جسد اوست نیز شود چنانکه
مشاهد و قبور ابرار و اخیار محل نزول رحمت ایزد دادار و مهبط فیوض برکات
و سعادات بیشمار است و مدافن اصحاب خبیثه فساق و فجار مطرح اثار عذاب
ملک جبار و مطمح نکال قهار حضرت رسالت مآب فرموده القبر روضة من
ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران پس احبا و نیکه در قرب ان مدفون
شوند تفصیل ان مورد مراحم یزدانی و مستوجب مکارم سبحانی میگردد و اما اجسادیکه
در نهایت مرتبه شقاوت و ملوث باشند خباثت و نجاست باشد و قابل غسل و
تطهیر از خباثت و جنابت نباشند ملائکه را امر میکنند نقل از مقامات مطهره
مقدسه بسوی اماکن نجسه جنبه منتقل کنند چنانکه محقق دهلوی که از اکابر اهل سنت است

درکتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب اعتراف نموده است فافهم واستقم والله یعلم
هذا به حد درایة مخفی نماند که آنچه در روایت ضریس کناسی ذکر مستضعفین
وابله واطفال امده شاید مراد انکه در سوال اینها اختلافست جناب شیخ مفید علیه الرحمة
فرموده که ملائکه بر مقبورین نازل میشوند برای سوال و در بعضی اخبار نامهای
اینها منکر ونکیر وارد شده و در بعضی مبشر و بشیر و غالبا اختلاف نامها بحسب
مواقع نزول اینها باشد پس چون کافر منکر حق است ملائکه از قبول حق پس
انکار دارند لهذا منکر و نکیر نامیده شده اند و چون مومن اظهار عقاید حقه
می کند و اینها بشارت ثواب میدهند ما بران مبشر و بشیر می گویند و لقب اینها
ملیت بلکه نظر بفعل اینها تعبیر نموده اند و سوای کسانیکه محض ایمان یا محض
کفر ندارند از اینها سوال نمیکنند یعنی مستضعفین را وا میگذارند انتهی
یوید کما روی عن ابی عبد الله انما یسئل فی قبره من محض الایمان
محضا او محض الکفر محضا واما ما سوی هذین فیلهی عنهم
انتهی علامه تفتازانی از سید ابی شجاع نقل کرده که انبیا و صبیان را
نیز سوال نکنند و بعضی گویند می کنند برای انکه سوال از پروردگار و
پیغمبر و دین است چنانکه از احادیث مستفاد میشود پس از سوال از پیغمبر [illegible]
از پیغمبر خودش صورتی ندارد و مخفی نیست که این احتمال بر عدم سوال مطلقا

دلالت ندارد برای اینکه محتملست که از پیغمبر نپرسند وفقط نه از دیگر سوالات
نیز سکوت کنند و ایشم در صورتیست که ان بنی تابع دین نبی دیگر باشند
والا سوال از ان نیز کنند انتهی قال مولانا المجلسی فی بحار الانوار
اعلم ان مقتضی قواعد العدلیة وظواهر النصوص المصرحة
والاشباه انما یسئل فی القبر المکلفون الکاملون لا الاطفال
والمجانین والمستضعفون واما الانبیاء والائمة وان
کان المفهوم من فحوی عدم سوال من لقن واماثالهم ومما
انهم یسئل وهو مضغوط علی بعض محتملاته وغیره مما
یدل علی رفعة شانهم عدم السوال عنهم لکن لما لم ترد فیه نصا
صریحا فالاولی عدم التعرض له نفیا واثباتا ولذا لم
یتعرض له علمائنا قال صاحب المجمع ایضا فی اکمال العباب اختلف
اهل السنة فی ان الانبیاء هل یسئلون فی القبر ام لا وکذا فی
الاطفال فقیل الاصح ان الانبیاء لا یسئلون وقال الصفار
لیس فی هذا نص ولا خبر ولا دلیل فانتفی ذلک عنهم
وما روی عنهم من الاستعاذة عن عذاب القبر فذلک للمبالغة
فی اظهار الافتقار الی الله وقیل هو تعلیم محض لجواز ان یقال
فی الرسول بما انزل الله من ربه فکما جاز ان یسئل المؤمن

یکبار و در دوم بعد حمد سوره قدر ده بار و بعد سلام باید گفت اللهم صل علی

محمد وال محمد وابعث ثوابهما الی قبر فلان ابن فلان که همان ساعت

حضرت بنده ثواب آن از درگاه الهی نماز خویش هزار ملک رحمت میفرستد که با هر یک

حله بهشت باشد و قبر او وسیع و نورانی گردانند تا روز قیامت و نمازگذارنده

را در حیات ثواب بلند مسیر نماید و بعد هر آنجا آفتاب می تابد از راه ذره ثواب

و در بحار از کتاب تنبیه الخاطر منقول است که

حسنات عطا می کند و هر کس برای میتی تصدق کند حق تعالی [illegible]

که با هر یکی طبقی از نور [illegible] در قبر در آیند گویند این هدیه برای تست که فلان برادر

[illegible] فرستاده و برای آنکس هزار حله بهشت و هزار شهر در بهشت و هزار حور العین [illegible]

[illegible] وفی الخصال عن الصادق قال ست خصال

ینتفع بها المؤمن من بعد موته ولد صالح یستغفر له ومصحف

یقرا فیه وقلیب یحفره وغرس یغرسه وصدقة ماء یجریه وسنة

حسنة یؤخذ بها بعده یعنی شش خصلت است که بعد موت نفع میدهد فرزند

صالح که برای او استغفار کند و قرآن که در آن خوانده شود و چاهیکه از برای او کنند

و باغچه که از سایه و میوهای آن نفع یابند و آبیکه جاری سازند و کتابیکه [illegible]

بود او تعلیم و تفهیم یا تعلیم کند یا تکثیر نقلی [illegible]

اما میت بفعل غیر منتفع میشود یعنی ثواب عبادات هدیه کردن موجب ثواب او

میشود و استیجار در عبادات جایز است باید پس بدانکه معتزله و فرقه وهابیه

گویند که نفعی بمیت نمیرسد و استدلال میکنند بآیه وافی هذا به لیس للانسان الا ما سعی

وان لیس للانسان الا ما سعی یعنی کسی بگناه کسی ماخوذ نمیشود و غیر از انکه
بنفس نفیس خود سعی کرده فائده نمی دهد و اما فرقه ناجیه امامیه اثنا عشریه
و اهل سنت اجماع نموده اند برانکه ثواب عبادت غیر به میت میرسد و از احادیث
و روایات کثیره اثبات این معنی نموده اند و در ایه مذکوره مفسرین اختلاف
دارند نزد عکرمه مختار ابن عباس انست که این ایه منسوخ است و نزد عکرمه
مخصوص است بقوم حضرت ابرهیم و حضرت موسی و مختار ربیع بن انس انست
که درینجا مراد از انسان کافر است الی غیرها من الاختلافات
قال مولانا الطبرسی علیه الرحمه فی تفسیره بعد تفسیر
قوله ام لم ینبأ بما فی صحف موسی وابراهیم ثم بین ما فی صحفهما
فقال الا تزر وازرة وزر اخری ای لا تحمل نفس حامله
حمل اخری والمعنی لا تؤاخذ باثم غیرها وان لیس للانسان
الا ما سعی عطف علی قوله الا تزر وهذا ایضا فی صحف ابراهیم
وموسی ای لیس له جزاء من الجزاء الا جزاء ما عمله دون
ما عمله غیره ومتی دعا غیره الی الایمان فاجابه الیه
فهو محمود علی ذلک علی طریق التبع فکانه من اجل عمله
صار له الحمد علی هذا ولو لم یعمل شیئا لما استحق جزاء و
لا عقابا وعن ابن عباس فی روایة الوالبی قال انه منسوخ

الحکم فی شرعنا لانه سبحانه یقول الحقنا بهم ذریاتهم رفع درجة

الذریة وان لم یستحقوها باعمالهم ونحو هذا قال عکرمه ان ذلک لقوم ابراهیم

وموسی فاما هذه الامة فلهم ما سعی غیرهم نیابة عنهم ومن قال انه

غیر منسوخ الحکم قال الایة تدل علی منع النیابة فی الطاعات الا

ما قام علیه الدلیل کالحج وهو ان امراة قالت یا رسول الله ان

ابی لم یحج قال فحج عنه انتهی وظاهرست که بعد قوله تعالی ام لم ینبأ بما

فی صحف ابراهیم وموسی ای برای تفسیرست پس مخصوص امت موسی وابراهیم

بوده باشد نه امت مرحومه جناب نبوی صلی الله علیه وسلم اما شبه اینست که درین صورت می باید

که الا تزر وازرة وزر اخری نیز مخصوص امت انحضرت باشد و درین امت

مواخذه یکی بگناه دیگری جائز باشد مدفوعست بانکه حق سبحانه وتعالی در سورة

بنی اسرائیل علی الاطلاق فرموده که ولا تزر وازرة وزر اخری قال مولانا

الطبرسی وفی هذا دلالة واضحة علی بطلان قول من یقول ان

اطفال الکفار یعذبون مع ابائهم فی النار وتوجیه دیگر میتوان گفت

که ان لیس للانسان الا ما سعی تاکیدیست برای جمله سابقه یعنی الا تزر وازرة

وزر اخری یعنی کسی بگناه دیگری ماخوذ نه میتوان شد بلکه برای اوست

انچه بنفس نفیس خود کرده یعنی مواخذه بر گناه وی نموده خواهد شد پس لازم که

معنی علی باشد چنانچه درایه وان اسأتم فلها معنی فعلیها ست و درصورت

ثم

هیچ تکلفی بمیان نمی آید خواه خاص باشد بامت آنحضرت یا عام اما انتفاع میت
بعمل غیر در این امت پس مجمع علیه امامیه است و احادیث و روایات بسیار وارد
شده و همچنین جواز نیابت و استیجار در اعمال متفق علیه اهل اسلام است
منکر آن و قبیله و دلیلی بر نفی آن قائم نشود و چون نیابت جائز باشد عمل نائب من
حیث النیابة حکم عمل منوب عنه دارد حیث قال بعض علمائنا فی الآیة المذکورة
وان لیس للانسان الا ما سعی ای الا ما عمل وما جاء فی الاخبار
من الصدقة عن المیت والحج عنه والصلوة فان ذلک وان کان
سعی غیره فکانه سعی نفسه لکونه قائما مقامه وتابعا له فهو بحکم
الشریعة کالوکیل النائب عنه یعنی بعض علمای قوم ما گفته اند که معنی آیه آنست که نیست از برای
نفع [illegible] مگر آنچه عمل کند و چون تصدق و حج در عوض او [illegible] نماز و روزه و صدقه از جانب
میت باید [illegible] غیر است اما [illegible] محمد [illegible] میت بنا بر آنکه از غیر قائم مقام
و تابع [illegible] او [illegible] او [illegible] میماند و [illegible] جوابد [illegible]
[illegible]
وفی الفقیه عن عمر بن یزید قال قلت لابی عبد الله یصلی عن
المیت قال نعم حتی انه لیکون فی ضیق فیوسع الله علیه ذلک
الضیق ثم یؤتی فیقال له خفف عنک هذا الضیق بصلوة فلان
اخیک عنک قال فقلت له فاشرک بین رجلین فی رکعتین
قال نعم فقال ان المیت لیفرح بالترحم علیه والاستغفار له کما

[illegible]

الاخبار فی انتفاع المیت

بالصلوة والصوم وسائر الخیرات متواترة والعمومات

دالة علی جواز الاستیجار لکل فعل الا ما اخرجه دلیل ولم یدل

دلیل علی عدم جواز الاستیجار للعبادات مع وجوده فی الحج

اجماعًا فیجوز الاستیجار للعبادات کالصلوة والصوم

والزیارات وقراة القران والحج المندوب وغیرها انتهی

و در فقیه در مبحث صوم از حضرت صادق علیه السلام روایت امده

انه اذا مات الرجل وعلیه صوم شهر رمضان فلیقض عنه

من شاء من اهله

وقال الله تعالی الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون

بحمد ربهم ویومنون به ویستغفرون للذین امنوا ربنا وسعت

کل شیء رحمة وعلما فاغفر للذین امنوا تابوا واتبعوا سبیلک وقهم

عذاب الجحیم ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم ومن

صلح من ابائهم وازواجهم وذریاتهم انک انت العزیز

الحکیم وقهم السیئات ومن تق السیئات یومئذ فقد رحمته

وذلک هو الفوز العظیم فی تفسیر النیشابوری قبل خلق

العرش من جوهرة خضراء وبين القائمتين من قوائمه خفقان الطير
المسرع ثمانين الف عام وعند حملة العرش يوم القيمة ثمانية اما
الذين حول العرش فقيل سبعون الف صف من الملئكة يطوفون
به مهللين مكبرين ومن ورائهم سبعون الف صف قيام قد وضعوا
ايديهم على عواتقهم رافعين اصواتهم بالتهليل والتكبير ومن
ورائهم مائة الف صف قد وضعوا الايمان على الشمائل ما منهم
احد الا وهو يسبح بما لا يسبح الاخر وفي تقديم الرحمة على العلم
فائدة هي ان مطلوب الملئكة في هذه المقام هو ان يرحم الله المؤمنين
فكان تقديم لو ارحم من علمت منه التوبة واتباع الدين قال اهل
التحقيق هذا الاستغفار من الملئكة يجري مجرى الاعتذار من
قولهم اتجعل فيها من يفسد فيها اما قوله تعالى وقهم عذاب الجحيم
فصرح بالمطلوب بعد الرمز لان دلالة المغفرة على الوقاية من العذاب
كالضمنية وحين طلبوا الاحكام اسقاط العذاب ضمنا وصريحا
طلبوا ايصال الثواب اليهم بقوله ربنا وادخلهم جنات عدن التي

یعنی حق تعالی و علوم فرشتها را که حاملان عرش اند و فرشتها که گرد آن عرش اند
تسبیح و حمد خدا می آرند و ایمان که می دارند و برای مومنان استغفار و دعای خیر
میکنند میگویند پروردگارا فرا رسیده رحمت و علم تو [illegible]

منه نضيع النعم ... فشار قبر بعض مومن کفارات است ...

ضایع ساختن نعمت نیکو است و در بعض روایت کفاره سوء خلق است با عیال خانگی

در روایت سعد آمده عن ابی عبد الله قال اتی رسول الله فقیل له ان

سعد بن معاذ قد مات فقام رسول الله وقام اصحابه معه فامر بغسله

وهو قائم علی عضادة الباب فلما ان حنط وکفن وحمل علی سریره

سعد رسول الله بلا حذاء ولا رداء ثم کان یاخذ یمنة السریر

مرة ویسرة السریر مرة حتی انتهی به الی القبر فنزل رسول الله حتی

لحده وسوی اللبن علیه وجعل یقول ناولونی حجرا ناولونی ترابا رطبا

یسد به ما بین اللبن فلما ان فرغ وحثا علیه التراب وسوی قبره قال

رسول الله انی لاعلم انه سیبلی ویصل البلی الیه ولکن الله

یحب عبدا اذا عمل عملا احکمه فلما ان سوی التربة علیه قالت ام

سعد یا سعد هنیئا لک الجنة فقال یا ام سعد مه لا تجزمی علی ربک

فان سعدا قد اصابته ضمة فرجع رسول الله ورجع الناس فقالوا

له یا رسول الله لقد رایناک صنعت علی سعد ما لم تصنعه علی احد

انک تبعت جنازته بلا رداء ولا حذاء فقال ان الملائکة

کانت بلا رداء ولا حذاء فتاسیت بها قالوا وکنت تاخذ

یمنة السریر مرة ویسرة السریر مرة قال کانت یدی فی ید جبرئیل

نیز مصنوط شود و روی انہ لما ماتت فاطمہ بنت اسد ام امیر المومنین
اقبل الیہ علی بن ابی طالب باکیا فقال لہ النبی ما یبکیک لا ابکا اللہ عینک
قال توفیت والدتی یا رسول اللہ قال وبل والدتی یا علی لقد
کانت تجوع اولادھا وتشبعنی وتشعث اولادھا وتدھنی
واللہ لقد کان فی دار ابی طالب نخلۃ فکانت تسابق الیہا من الغداۃ
للتقط ثم تخبئہ رضی اللہ عنہا فاذا خرجوا بنو عمی تناولنی ذلک
ثم نہض فاخذ فی جہازھا وکفنہا بقمیصہ وکان فی حال تشییع
جنازتہا یرفع قدما ویتانی فی رفع الاخر وھو حافی القدم فلما صلی
علیہا کبر سبعین تکبیرۃ ثم لحدھا فی قبرھا بیدہ الکریمۃ
بعد ان نام فی قبرھا ولقنہا الشہادۃ فلما اھیل علیہا التراب واراد
الناس الانصراف جعل یقول لہا ابنک ابنک ابنک لا جعفر ولا عقیل
ابنک ابنک علی بن ابی طالب قالوا یا رسول اللہ فعلت فعلا
ما رأینا مثلہ قط مشیت حافی القدم وکبرت سبعین تکبیرۃ ونومک
فی لحدھا وقمیصک علیہا وقولک لہا ابنک ابنک فقال اما التانی
فی وضع احد ای ورفعہا فی حال التشیع للجنازۃ فلکثرۃ ازدحام
الملئکۃ واما تکبیری سبعین مرۃ فانہا صلی علیہا سبعین صفا
من الملئکۃ واما نومی فی لحدھا فانی ذکرت فی حال حیوتہا ضغطہ

القبر فقالت وا ضعفاه فنمت في لحدها لاجل ذلك حتى
كفيتها ذلك واما تكفيني لها بقميصي فاني ذكرت لها في حياتها
القيامة وحشر الناس عراة فقالت وا سوأتاه فكفنتها بها لتقوم
يوم القيمة مستورة واما قولي ابنك ابنك فانها لما نزل عليها
الملكان وسئلاها عن ربها فقال الله ربي فالا من نبيك فقالت
محمد نبي فالا من وليك وامامك فاستحيت ان تقول ولدي
فقلت لها ابنك ابنك علي بن ابيطالب فاقر الله بذلك عينها

حضرت صادق فرمود چون فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین علیه السلام وفات یافت حضرت امیر با گریه و فریاد
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و خبر فوت مادر داد حضرت گریستند و فرمودند خدا رحمت کند او را بخدا قسم مادر من بود
رحمت کند خدا او را که مادر من بود بعد از مادرم گرسنه می‌ماند و مرا سیر می‌کرد
و مرا می‌خورانید و خود نمی‌خورد و ... و در خانه ابو طالب درخت خرمایی بود صبح خرماها را
می‌چیدند و حصه فرزندان عم من از خرماها بر می‌داشتند ...
و سایر ... و از پیراهن مبارک کفنش کرد و در تشییع جنازه‌اش پیاده قدم
و برهنه پا بود پس ... نماز گزارد پس در قبر رفت و خوابید
... تلقین ... بر لب قبر ...
فرمود فرزندت فرزندت نه جعفر و نه عقیل بلکه فرزند تو علی بن ابیطالب ...
از حضرت پرسیدند ...

در نماز هفتاد تکبیر گفتم و روزی در گرفتار قبر خفتم و پیراهن خود را به او

پوشانیدم و در قبر دراز کشیدم که ایمان شود و رفتی گفته بودم که در قیامت مردم عریان

محشور شوند پس گفتم که بعد به بهشت ببرم پیراهن بگفتم چون منکر و نکیر در قبر سوال کردند

که خدای تو کیست گفت الله ربّ است پرسیدند پیغمبر کیست گفت محمد بن عبدالله پرسیدند

امام تو کیست پس در نام فرزندش درماند من گفتم بگو امام علی بن ابیطالب است

پس حق تعالی روشن گردانید و نعمت بهشت به او داد و از جحیم و ... امان گرفت

مرتبت ملخصه

ظاهرا اتمام آنحضرت برای تسلی جناب فاطمه الفداء اللّه بوده باشد و الا در

روایت کافی برای آن یک مومن از فشار مصرح ست و هی انه عن ابی بصیر قال

قال ابو عبد الله علیه السلام اذا حیل بینه و بین الکلام اتاه رسول الله

و من شاء الله فیجلس رسول الله عن یمینه و الآخر عن یساره فیقول

له رسول الله اما ما کنت ترجو فهو ذا امامك و اما ما کنت

تخاف منه فقد امنت منه ثم یفتح له باب الجنة فیقول هذا منزلك

فی الجنة فان شئت رددناك الی الدنیا و لك فیها ذهب و فضة

فیقول لا حاجة لی فی الدنیا فعند ذلك یبیض لونه و یرشح جبینه

و تقلص شفتاه و تنتشر منخراه و تدمع عینه الیسری فای هذه

العلامات رایت فاکتف بها فاذا خرجت النفس من الجسد

فيعرض عليها كما يعرض عليه وهو في الجسد فيختار الآخرة فيغسله
فيمن يغسله ويقلبه فيمن يقلبه فاذا ادرج في اكفانه ووضع على
سريره خرجت روحه تمشي بين ايدي القوم قدماً وتلقاه ارواح
المؤمنين يسلمون عليه ويبشرونه بما اعد الله له جل ثناؤه من النعيم
فاذا وضع في قبره رد اليه الروح الى وركيه ثم يسأل عما يعلم فاذا
جاء بما يعلم فتح الله له ذلك الباب الذي اراه رسول الله فيدخل
عليه من نورها وبردها وطيب ريحها قال قلت جعلت فداك فاين
ضغطة القبر فقال هيهات ما على المؤمنين منها شيء والله ان
هذه الارض لتفتخر على هذه فيقول وطئ على ظهري مؤمن
ولم يطأ على ظهرك مؤمن فيقول له الارض لقد كنت احبك
وانت تمشي على ظهري فاما اذا وليتك فستعلم ما اصنع
بك فيفسح له مد بصره بعد حضرت صادق علیه السلام در حق ذریت نجف زبانی
ز سخن ما زبانه حضرت رسالت مآب که از اوصیای او که ما هم شریف ارد
پس حضرت رسالت مآب سالت و وصی نخوت جاه چه تشنه‌اند پس نخوت فرمایند که از و
در رشته روبرو نیست و از نیه خوف دارند از دل اما نافی پس در بهشت بر زور
ره نفس نفس و تو هم در پی مقام نیست در بهشت اگر خواهی تر د نیو دنیا بگیر هم
و جاه و حشمت از سیم و زر بتو بخشم او گوید مرا حاجتی نیست بسوی دنیا پس آنوقت

بر امکہ فخر الدین رازی در تفسیر آیہ سورہ آل عمران ولا تحسبن الذین قتلوا

فی سبیل اللہ امواتا بل احیاء عند ربہم یرزقون فرحین بما

آتاہم اللہ من فضلہ گفتہ واما قولہ یرزقون فاعلم ان المتکلمین قالوا الثواب

منفعۃ خالصۃ دائمۃ مقرونۃ بالتعظیم فقولہ یرزقون اشارۃ

الی المنفعۃ وقولہ فرحین اشارۃ الی الفرح الحاصل بسبب ذلک

التعظیم واما الحکماء فانہم قالوا اذا اشرقت جواہر الارواح

القدسیۃ بالانوار الالٰہیۃ کانت مبتہجۃ من وجہین احدہما

یکون ذواتہا مستنیرۃ مشرقۃ متلألئۃ بتلک الانوار الالٰہیۃ

والثانی بکونہا ناظرۃ الی ینبوع النور ومصدر الرحمۃ والجلالۃ

قالوا وابتہاجہا بہذا القسم الثانی اتم من ابتہاجہا بالاول فقولہ

یرزقون اشارۃ الی الدرجۃ الاولی وقولہ فرحین اشارۃ الی الدرجۃ

الثانیۃ ولذا قال فرحین بما آتاہم اللہ من فضلہ یعنی فرحہم لیس بالرزق

بل بایتاء الرزق لان المشغول بالرزق مشغول بنفسہ والناظر الی

ایتاء الرزق مشغول بالرازق ومن طلب الرزق بغیرہ غیر محجوب

انتہی یعنی حق تعالی در قصہ گمان مکن کہ کشتگان در راہ خدا شہادت یافتہ اند مردگان اند

بلکہ زندہ اند نزد پروردگار خویش و رزق داده میشوند و بما فضل و شرف یافتن

مطمئن شده اند فخر رازی گوید متکلمین گویند کہ ثواب منفعت خالصہ

روحست که بدون ان ممکن نیست وچون دنیا عالم اسباب است و اخرت عالم تجرد
پس چنانکه درین عالم روح را بواسطه اسباب لذت وزحمت حاصل میشود و در ان عالم
بدون وسایط و اسباب حاصل میشود بلکه اگر تامل کنی معلوم شود
که مقصود نفس التذاذ و نفس تالم است که بحسب تفاوت وسایط و اسباب متفاوت
در کمیت وکیفیت باشد چنانکه در لذائذ انواع ماکولات ومشروبات وملموسات
ومسموعات ومبصرات تفاوت آن فهمید و همچنین مقصود از الم عین الم است که
بروح میرسد و اختلاف ان بحسب وسائط و اسباب است چنانکه از نوشیدن سم
ولدغ افاعی وضرب اسواط وغیر ان تاذی وتالم بروح میرسد کیفیت اختلاف
بحسب مراتب کمیت وکیفیت است غزالی در احیاء العلوم گفته **المقام**
الثالث ان الحیة بعینها لا تولم بل الذی یلقاک منها هو السم ثم السم
لیس هو الالم بل عذابک فی الاثر الذی یحصل فیک من السم فلو حصل
مثل ذلک من غیر سم فکان ذلک العذاب قد توفر وقد لا یمکن
تعریف ذلک النوع من العقاب الا باضافتها الی السبب الذی یفضی الیه
فی العادة والصفات المهلکات تنقلب موذیات ومولمات فی النفس
عند الموت فیکون الامها کالام لدغ الحیات من غیر وجود الحیات
یعنی مقام ثالث انکه مار بذات خود ترا المی دهد بلکه انچه الم میدهد
زهر اوست پس نفس الم سم نیست بلکه اثریکه از سم در جسم تو سرایت میکند

سبب عدم ثبت لیس بر چنین بشنید تا ذوق و تاج از غیر سم حاصل شود پس از تر عمند ندیدند

~~وگاهی بنوعی عذاب محکم می‌شود تا بوی سبب ضعافت کنند الا کتب شده و نفعت~~

از اسباب جسمانی به اضافت نه منه و صفات ملکه بعینها موذیات و مولمات بعضی

اکنون چون از تقریر ثواب و عذاب بر مذاق حکما فارغ شدم پس می‌گویم که

احساس و ادراک روح لذت و الم را مسلم است لکن بنا بر مذهب اسلام تجسم

ارواح در عالم برزخ و معاد جسمانی در حشر ثابت است ضرورت چنین تکلفات نیست

بلکه چنانکه اجسام برای ارواح خواهد بود همچنین محیط اجسام موذیات و متنعمات

خواهد بود و چون عالم علوی و بهشت عنبر سرشت از دنس و رجس کثافت و ظلمت

و جنایت مبرا و معرا است اجسام و اجسام نیز در آن الطف است عن

هشام بن الحکم سأل الزندیق ابا عبد الله فقال من این قالوا

ان اهل الجنة یأتی الرجل منهم الی ثمرة یتناولها فاذا اکلها عادت

کهیئتها قال نعم ذلک علی قیاس السراج یأتی القابس فیقتبس منه

فلا ینقص من ضوئه شیء وقد امتلأت الدنیا منه سراجا قال الیسوا

یأکلون ویشربون وتزعم انه لا تکون بهم الحاجة قال بلی لان غذاءهم

رقیق لا ثقل له بل یخرج من اجسادهم بالعرق قال فکیف یکون

الحوراء فی کل ما اتاها زوجها عذراء قال انها خلقت من

الطیب لا تعتریها عاهة ولا تخالطها آفة ولا یجری

قوله مانند رجل على الأكل والشرب والجماع فان الذي يأكل ويشرب

يكون له الحاجة فقال عرق يفيض مثل ريح المسك فاذا كان ذلك ضمر له

بطنه یعنی ذکری [illegible] زندیقی از حضرت صادق [illegible] از احوال اهل بهشت که محتاج [illegible]

و گفت آیا تو گمان میکنی که اهل بهشت اکل و شرب خواهند نمود و [illegible]

بخدا قسم که هر یک شخص قوت صد کس در اکل و شرب و جماع باشد گفت پس بعد

خوردن و نوشیدن حاجت بول و براز میشود [illegible] از بدنش عرقی بر آید مانند مشک [illegible]

و خلاصه آنچه جناب شیخ مفید و مولانا مجلسی و صدوق علیه الرحمة و غیرهم نوشته اند که بهشت دار نعمتیست

که در آن ملالی و نکالی و وبالی نیست و آن مخصوص است بمومنان و عارفان و عابدان .

و نیکوکاران و نعمتهای آن دایم است که انقطاع و انقراض ندارد و اهل بهشت

می شوند بر چند صنف و یک صنفی اند که اعمال خالصه نموده اند و اینها محفوظ و مامون

اند از بلاها و عذابهای آخرت و ساکن بهشت میشوند و صنفی اعمال خیر و شر نموده

و امروز و فردا انداخته و توبه داشته تا بند مرگ افتاده اند و از نعمت توبه محروم

رفته اند و بر ایشان نوعی از عذاب میشود یا عفو میشود و بعد از آن داخل بهشت میشوند

و صنفی اند که کدامی عمل خیر از ایشان در دنیا نشده و داخل بهشت می شوند

و اینها اطفال و ولدان اند که حق تعالی اینها را در بهشت برای حوائج اهل بهشت

مقرر اند و تصرف اینها در حوائج اهل بهشت بر سبیل تکلیف و تحمل مشاق نیست

لانهم مطبوعون اذ ذلك على اللسان تصرفهم في حوائج اهل الجنة

و ثواب اهل بهشت امداد است به مأکل و مشارب و مناظر و مناکح و غیر آن که حواس
در می یابد از هر آنچه بسوی آن میل طبایع دارند و بحسب مراد خویش می یابند و در بهشت
کسی نیست که بدون ملذذات و مأکولات و مشروبات و محسوسات التذاذی یابند
باشد و کسیکه گمان دارد که در بهشت بعض اشخاص بمحض تقدیس و تسبیح و تهلیل
تلذذ دارند و از مأکل و مشارب سروکاری نی پس از مذهب نصاری مأخوذ نموده
تا هرچکه در مزعوم ایشان جنان است که نیکوکاران و انبیاء در بهشت ملک می شوند و مأکولات
و مشروبات و مباشرت ازواج تعلق ندارند و در اهل اسلام کمتر است که کسی باین
قول قائل شده باشد و احادیث و روایات ائمه علیهم السلام مصرح است در اینکه
اهل بهشت را تلذذ بموائد نعمات و حصول مأکولات و مشروبات و مناظر و مناکح
و ملبوسات خواهد بود و آیات و روایات درین باب بیش از بیش است و اجماع
اهل اسلام درین باب ثابت است انتهی لیکن مستتر آن گفت که حضرت صادق علیه السلام
فرمود که عابدان بر سه صنف اند صنفی عبادت خدا باميد ثواب میکنند و این
عبادت خادمان و مزدوران است و صنفی عبادت خدا بخوف عقاب می کنند
و این عبادت غلامان و صنفی عبادت خدا بمحض محبت جناب اقدس الهی می کنند
و این عبادت برگزیدگان است پس هرگاه در دنیا باوصف حصول علائق جسمانیه
و اسباب و اشغال دنیویه همت را از آرزوی بهشت و دوزخ بر داشتند
و بمحبت جناب احدیت همت والا همت برگماشتند پس در آخرت بطریق اولی

[illegible]

[illegible]

میرسد که برلذائذ بهشت و نعمتهای فردوس اعتنائی و پروائی نداشته مشغول محبت جناب احدیت بوده باشند برای آنکه قرب و وصال محبوب فوق اسباب

محبت اقتضای آن دارد کو هم که در تلذذ و تنعم مراتب و درجات جنانکه در دنیا می باشد اینا می بینی که بعضی اشخاص در دنیا استعمال بفواکه و موائد نعمت دارند و محض لذت ملحوظ نظر و مطبوع خاطر دارند و اینها بمنزلهٔ سائمه و هوامع الانعام اند و همچنین در آخرت کسانیکه عبادت را محض طلب ثواب و حصول نعمت آخرت بجا آورده اند التذاذ بنعمت های فردوس میدارند و بس و بعضی در دنیا استعمال ملاذ دنیوی دارند اما ملحوظ نظر و مرکوز خاطر اینها احسان و نعمت جناب منعم حقیقی و صنعت آن صانع حقیقی است و از تمامی ملاذ و مواهب دنیوی رضای او مطلوب دارند پس کسی که در دنیا عبادت را عوض رضای او بجا آورده است تمتع ایشان بمواهب بهشت نه بر وجه التذاذ است بلکه تمتع ایشان از بهشت بدین حیثیت است که در کرامت خداست و مستقر اولیاء الله است و مقام رضوان و غفران اوست پس از نسائم جنان و شمائم ریاحین غفران استشمام لطف او می کنند و از لذت فواکه التذاذ برحمت او می کنند پس حور از جنبه جناب احدیت و قصور را بدیه جناب صمدیت می دانند پس بهشت را دو قسم است بهشت جسمانی و بهشت روحانی بهشت جسمانی قالب بهشت روحانیست پس کسانیکه در دنیا عبادات را بدون اخلاص بجامی آرند که بمنزلهٔ جسد بلا

بلا روحست پس در آخرت نیز از بهشت جسمانی منتفع خواهد شد نه از بهشت روحانی
و مثالش آنست که پادشاهی در هنگام جلوس بر سریر جشن و شادی و بساط
انبساط چابندازی خلائق و انام را در دربار بار عام دهد و بر خواص و عوام موائد
نعمت و لذائذ مبذول دارد پس عامیان جاهل و کم ظرفان غافل دست و ذقن
و توجه خاطر همه تن در لذت و حلاوت ماکولات و مشروبات صرف نمایند و خواص
باخلاص نظر بالطاف شاهی و قرب و اختصاص پادشاهی و امتنان عطایا
و احسان شهریاری داشته تلذذی بیشتر از لذائذ نعمت می یابند و عطایا را
باعث افتخار و امتیاز از دیگر اعیان که از ان نصیبی نیافته اند می پندارند و
از همین است گفته اند که در عشق مجازی اگر ادنی تحفه و ادنی هدیه که اضعاف مضاعف
نزد عاشق موجود باشد از جانب معشوق میرسد آنچه ابتهاج و التذاذ باو حاصل
میشود در تمام نعمت دنیوی حاصل نمیتوان شد و هرگاه چنین التذاذ در عشق
مجازی باشد در عشق حقیقی زیاده تر متصور است از این می بینی که آنچه اولیاء الله
لذت محبت و اخلاص و ذائقه قرب و اختصاص در عبادات و ریاضات
و ترک ملذ و شهوات و ایثار صعوبات و نابایات و علوم و معارف و تفکر و
عوارف لذت می یابند عشر عشیر آن لذت باغنیا و متمولان از دولت
دنیوی و نعمت جسمانی نصیبی نمیشود و التذاذ اولیا و انبیا از تمکن بر زخارف
دنیوی زیاده تر نخواهد بود که یکی از هزار از ان بدیگران حاصل نیست پس چون بهر حال

در اعمال سیئه و انهماک طبع در افعال شنیعه و رزائل حسد موجب عقوبت است

پس پیشتر خوف عقوبات است نه موت مرد به دلیل عملکه تحرز و اجتناب باید

چنانکه هرگاه از عقاب نترسد از اعمال سیئه نترسد و هرگاه بیشتر بترسد از موت

ان نکرد و وقتیکه مرتکب رزایل افعال و شنایع اعمال میکرد از عقوبت ان

نمی ترسد زیراکه گفتیم که اقتضای خوف تحرز است و تحرز و تصحیح خوف از

عقاب می باید نه خوف از موت اگر گوئی که خوف موت بسبب آنست که سبب

واسطه تلافی عذاب و نکال ست پس میگویم که اگر بعض را واسطه عقوبت

خرویه ست بعض را ذریعه سعادات ابدیه و نعمای سرمدیه است چنانکه قبل ازین

ندانست پس معلوم شد که در نفس الامر نفس موت موجب ثواب یا باعث

نکال و عقاب نیست بلکه موجبات ان علی افعال و اعمال اند حتی که اکثری از

علما و بعض از حکما قائل شده اند که صفات حسنه مکتسب مواد لذات

و نعمات میشوند و صفات ذمیمه مکتسب عقوبات میشوند قال شارح

المقاصد فی تقریر مذهب الحکماء فی الجنة والنار والثواب والعقاب

اما القائلون بعالم المثل فیقولون بالجنة والنار وسائر ما ورد به الشرع

من التفاصیل ولکن فی عالم المثل لا من جنس المحسوسات المحضة علی ما

قول به الاسلامیون واما الاکثرون فیجعلون ذلک من قبیل اللذات

والآلام العقلیة وذلک ان النفوس البشریة سواء جعلت ادلیة

واقتضای خوف آنست که از جمیع خوف موت ضرور به عمل میکند نما تحرز و اجتناب در ینجا

كما هو رأي افلاطون اولا كما هو رأي ارسطو فهي ابدية عندهم لا تفنى
بخراب البدن بل تبقى ملتذة بكمالاتها مبتهجة بادراكاتها ولذلك
سعادتها وثوابها وخسارتها على اختلاف المراتب وتفاوت الاحوال
او متالمة بفقد الكمالات وفساد الاعتقادات وذلك شقاوتها وعقابها
وتفاوتها على ما لها من اختلاف التفاسير وانما لم يتيسر لذلك في هذا
العالم لاستغراقها في تدبير البدن وانغماسها في كدورات عالم
الطبيعة وبالجملة لما بها من العلائق والعوائق الزائلة بمفارقة
البدن فما ورد في لسان الشرع من تفاصيل الثواب والعقاب وما
يتعلق بذلك في السمعيات فهي محاورات وعبارات من تفاصيل احوالها
في السعادة والشقاوة واختلاف احوالها في اللذات والالام و
التدرج بما لها من دركات الشقاوة الى درجات السعادة فان الشقاوة
السرمدية انما هي بالجهل المركب الراسخ والشرارة المضادة للملكة
الفاضلة لا الجهل البسيط والاخلاق الحاصلة عن غلبة العقل و
الشرارة فان شقاوتها منقطعة بل ربما لا تقتضي الشقاوة اصلا
وتفصيل ذلك ان فوات كمالات النفس يكون اما لامر عدمي
كنقصان عزيزة العقل ووجودي كوجود الامور المضادة للكمالات
وهي اما راسخة او غير راسخة وكل واحد من الاقسام الثلثة اما

ان تكون بحسب القوة النظرية او العملية تصير سببه فالذي بحسب
نقصان الغريزة في القوتين معا فهو غير محجوب بعد الموت ولا معذب
اصلا والذي سببه معاد راسخ في القوة النظرية كالجهل المركب الذي
صار صورة للنفس غير مفارقة عنه فهو غير محدود ايضا لكن عذابه دائم
واما الشرور الباقية اعني النظرية الغير الراسخة كاعتقاد العوام
والمقلدة والعملية الراسخة وغير الراسخة كالاخلاق والملكات الردية
المستحكمة وغير المستحكمة فيزول بعد الموت لعدم رسوخها او لكونها
سابقات مستفادة في الافعال والامزجة فيزول بزوالها لكنها
تختلف في شدة الرداءة وضعفها وفي سرعة الزوال وبطوءه
فيختلف العذاب في الكم والكيف بحسب اختلافهن وهذا اذا عرفت
النفس ان بها كمالا فاتها اما لاكتسابها ما يضاد الكمال او لاشتغالها
بما يصيرونها عن اكتساب الكمال او لتكاسلها من اقتناء الكمال وعدم
اشتغالها بشئ من العلوم واما النفوس السليمة الخالية عن الكمال
وعما يضاده وعن الشوق الى الكمال فهو سعيد برحمة الله تعالى خاصة
من البدن الى سعادة تليق بها غير متالمة بما يتاذى به الاشقياء
الا انه ذهب بعض الفلاسفة الى انها لا يجوز ان تكون
معطلة عن الادراك فلا بد ان يتعلق باجسام اخر لما انها

لا تدرك الا بالات الجسمانية وحينئذ اما ان يصير مبادي صورها وتكون نفوسا لها وهذا القول بالتناسخ واما ان لا تصير وهذا هو الذي مال اليه ابن سينا والفارابي من انها تتعلق باجرام سماوية لا على ان تكون نفوسا لها مدبرة لا بعدها بل على ان تستعملها لامكان التخيل لم تتخيل الصور التي كانت معتقدة عندها وفي وهمها فتشاهد الخيرات الاخروية على حسب ما تخيلها قالوا ويجوز ان تكون هذه نجوم متولدة من الهواء والادخنة من غير ان تقارن من احاله تقتضي نفسا نفس انسانية ثم ان الحكماء وان لم يثبتوا المعاد الجسماني والثواب والعقاب المحسوسين فلم ينكروها غاية الانكار بل جعلوها من الممكنات لا على وجه اعادة المعدوم وجوزوا حمل الايات الواردة فيها على ظواهرها وصرحوا بان ذلك ليس مخالفا لامور الحكمة والقواعد الفلسفية ومستبعد الوقوع في الحكمة الالهية لان للتبشير والانذار نفعا ظاهرا في امر المعاش وصلاح المعاد ثم الايفاء بذلك التبشير والانذار بثواب المطيع وعقاب العاصي تاكيد لذلك وموجب لازدياد النفع فيكون خيرا بالقياس الى الاكثرين وانكار شرا في حق المعذب فيكون من جملة الخير الكثير الذي يلزمه شر قليل بمنزلة قطع العضو لصلاح البدن انتهى

وغرض از تحریر تقریر حکما این است که افعال و اعمال و عقائد بعد از موت
علمی صور مجرده و اجسام موذیه با اشباح مفرحه حسنه و امور بدیه ملذذه
می کردد و نفس اعمال و حرمان کمال عین عقاب و شقاوت و نفس اعمال صالحه
و علم و عرفان عین ثواب و سعادت است می کویند که چون ارواح
و نفوس از اجسام مفارقت می کنند پس اکر در دنیا بمعالم حقه و معارف
حسنه و اشغال صالحه و اعمال مرضیه مشتغل بوده اند بموارد
همان ادراکات و کمالات و سعادات التذاذ و ابتهاج دارند و از بهشت
و ثواب همین عبارت است و اختلاف آن بحسب اختلاف مراتب و تفاوت
احوال میشود و اکر اعتقادات فاسده و اعمال کاسده داشته و از کمالات
و سعادات باز مانده بالمره همون عقائد و اعمال و تاسف فقدان کمالات
متالم و متحسر و متحیر و متاثر خواهد ماند و مراد از عذاب و نیران
و عقاب همانست و اختلاف ان بحسب مراتب و احوال و بسبب عدم تنبه نفوس
در این عالم از این امور است که بالمره در تدبیر مصالح بدنی استغراق
دارد و ذات عالم طبیعت انغماس داشته و چون مفارقت میکند و از عوائق
بوائق خلاص میشود و تنبیه و ادراک آن عین ثواب و عین
عقاب است و چون اختلاف در مراتب و درجات علم و عمل تفاوت در عذاب
و ثواب نیز هست و از جهت اهل شرع از اختلاف تفاصیل و انواع

امثال و اقاویل تفسیر و تاویل و تعبیر و تفصیل نموده اند و چون خلاصهٔ اقوال
حکما گذارش یافت پس میگویم ~~غرض از نقل اقوال ایشان آنست~~ که چون حکما بطور
عقل استدلال می کنند و بفرموده خدا و رسول اعتنا نمی کنند و معهذا
عقائد باطله و اعمال جنابیه را انچنان موجب هلاکت اخرویه و شقاوت سرمدیه
می دانند پس کسانیکه خدا را شناخته و متابعت ملت انبیا و اوصیا داشته اند باید
بطریق اولی از صفات ذمیمه و عقائد فاسده و اعمال سیئه احتراز و اجتناب
نمایند زیرا که شرح معاصی و آثام و تفصیل ثواب و حسنات در شریعت مطهره
خصوصا شریعت نبویه علی صاحبها الف الف تحیة بیش از بیش است
و انکار و استنکاف اخلاف و اسلاف حکمای طبیعت از تفصیل ثواب
و عقاب بسبب قصور ادراک و نقص اذهان است بسبب انکه تشریح و تصریح
امور غیبیه و اسرار الهیه و احوال سماویه و کوائف عالم اخرویه بغیر از اعلام
ملک علام و الهام خالق الانام و ابلاغ انبیا و اوصیای کرام علیهم السلام
ممکن نیست پس انکار و انحراف و نکول و استنکاف حکما که محض تخیلات
و طریقه فلسفیات را پابند می باشند موجب اشتباه و شکوک نمیتواند شد
و عذاب و ثواب را استعاره و مجاز از ادراک گمک و حرمان از کمال نمیتوان گفت
الا ممکن است که حق تعالی اعمال را در عقبی مجسم سازد و صور و اشکال آن
مطابق آنچه در شرع وارد شده از حور و قصور و غیره بوده باشند چنانچه

چنانچه بعض علما که قائل تجسم اعمال شده اند تطبیق تفاصیل آن موارد و مصادق احادیث و آیات می نمایند چنانچه شیخ بهاؤالدین علیه الرحمة در ذیل حدیث تاسع در شرح قول جناب ثمات ومن اکثر فیه الصلوٰة علی ثقل الله میزانه یوم یخفف الموازین یعنی هرکس که در ماه رمضان بر من درود بیشتر فرستد حق تعالی پله میزان اعمالش را گران خواهد فرمود در روزیکه موازین اعمال انام سبک خواهد بود چنین گفته که گرانی میزان کنایه است از کثرت حسنات و رجحان سعادت بر معاصی و سیئات و اهل اسلام اختلاف دارند در اینکه از وزن اعمال از عدل و انصاف مراد است یا وزن حقیقی پس بعضی علما قائل باول اند زیرا که اعراض را وزن نتواند بود و جمهور علما قول ثانی اختیار نموده اند زیرا که چون در قرآن ثقل و خفت وارد است می باید که وزن حقیقی مراد باشد پس بعضی گویند که صحائف اعمال را وزن کنند و بعضی گویند اعمال را مجسم کنند و موازنه کنند انتهی وقال الرازی فی وزن الاعمال قولان الاول فی الخبر انه ینصب میزان له لسان وکفتان وکفتان یوم القیامة و یوزن به اعمال العباد خیرها وشرها قال ابن عباس اما المؤمن فیؤتی بعمله فی احسن صورة فیوضع فی کفة المیزان فیثقل حسناته علی سیئاته فذلک قوله فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون الناجون واما کیفیة

صحیفه‌های اعمال را موزون نه کنند که در ان عمل نیک و بد نوشته باشد و عبدالله بن سلام گوید

که میزان اعمال در میان جن و انس نصب شود و روی عرش الهی که یک پله بر بهشت باشد

و پله دیگر بر جهنم اگر اعمال و زیادتی در ان بنهند ... و جبرئیل عمود دو

در دست دارد تا مشغول نگردان سوی ان باشد و از عبدالله بن عمر روایتست که آنحضرت

رسول صلی الله علیه و آله فرمود روز قیامت شخص را آرند و نود و نه نامه اعمال که طول هر یکی تا بقدر منتهای

بصر باشد و در ان گناهان او تحریر یافته در یک پله میزان بنهند و پاره کاغذی

برابر بقدر انگشت در دست که در ان ثبت کلمه شهادت بود اشهد ان لا اله الا الله و اشهد

ان محمدا رسول الله بوده باشد در پله دیگر بنهند پس گرانتر شود پله دیگر را

در حاشیه شیخ بهاء الدین علیه الرحمه گفته که در بعضی اخبار وارده دلالت است بر آنکه اعمال

صالحه و اعتقادات صحیحه مجسم میشود بصور نورانیه مستحسنه که موجب کمال سرور و

ابتهاج خواهند شد و اعمال سیئه و اعتقادات باطله متشکل باشکال ظلمانیه کریهه میشود

که موجب حزن و تالم خواهد شد چنانچه بعض مفسرین در تفسیر آیه یوم تجد کل

نفس ما عملت من خیر محضرا گفته اند و در آیه فمن یعمل مثقال ذرة

خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره نیز تجسم اعمال مراد گرفته اند

و در کافی در حدیث طویل از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اذا بعث

الله المومن من قبره خرج معه مثال یقدمه امامه کلما رای المومن

برو بد جو زجو الدنیا حرث الاخرة کما تزرع تحصد و محقق نیست که بنابر
مذهب حکمای فلاسفه و علمای شریعت نبویه و تمامی امم و ملل و کافه ادیان و ملل
الامر ~~شد و ندا اتفاق نیز آمد~~ متفق علیه است که رذائل اخلاق نفسانیه و غوائل ملکات
شیطانیه و مشاغل شریره خبیثه و اوصاف رذیه دنیه نکیره چون ظلم و کفر و فسق
و فجور و کذب و تهمت و سرقه و غیبت و غیره ~~موجب هلاک~~ حابط حسنات و هادم
درجات و کاسب حسرات و جالب عقوبات است و مکارم اعمال و محاسن اوصاف
و محامد خصائل و فضائل اخلاق چون عدل و سخا و ایمان و حیا و دیانت و
کرامت و عفاف و صلاح و رشاد و صدق و سداد همه موجب نیل کرامات اخرویه
و حصول مناصب علیه و ذرایع درجات و وصول تمامی سعادات است پس بدون
عمل خیر امید ثواب داشتن و بدون تجنب از اعمال شر خوف عقاب نداشتن کار کار
آگاه نیست جناب شیخ بهاء الدین در شرح اربعین در ذیل تفسیر سادس العشرین فرموده
کسی که امید ثواب و آرزوی رحمت در یوم الحساب داشته باشد لازم که اعمال
خیر را اکتساب نماید که ذریعه سعادات سرمدیه و مثوبات اخرویه است و از ارتکاب معاصی
و آثام و انغماس ارجاس و آلام پرهیز نماید زیرا که آن فاقد حسنات و ماحی برکات
و سعادات است و رنه آرزوی ملابسه و امید ناهموده خواهد بود و آنانه می بینی که اگر
کسی در زمین بسیار کند و تخم پاشد و باوقات مناسب آب دهد و از خس و خاشاک
مفاسد محفوظ دارد و از احجار و کلوخ کو اسد پاک سازد و در جمله مناسبات زراعت

سزاوار است که در زمان امیدوار کرم کریم کارساز و لطف عمیم او بوده لوازم بود و بنا سند
تا وقت حصاد زراعتش مثمر ثمرات و منتج طلبات و مرضیات گردد و این همان رجای
ممدوح است که در آیات و روایات بستایشش وارد شده و اما کسی که از زراعت
تغافل نموده دست بر دست نهاده و یا از جد خدمتش کشیده لیالی و ایام فضول
ضایع و برباد داده و دل را باشغال و ملاعب و ملاهی نهاده دست طمع حصول
آمال در مزرع خیال دراز نموده میخواهد که مثل اهل تقوی کبیره و نفعی خیر حاصل آید
پس رجای ممدوح نیست بلکه سفاهتی محض و وقاحتی بحت است که هیچ زیرکی نتوان
شود و مصداق این ذرالسان همچنین که دنیا مزرع آخرتست و دل بمنزله زمین و ایمان
بمنزله تخم و طاعت بمنزله آب و پاک داشتن دل از گناهان و اخلاق ذمیمه بمنزله
پاک داشتن زمین از خس و خاشاک و روز قیامت بمنزله وقت حصاد است پس نباید
دمی بدار که مبادا شیطان لعین ترا از اعمال خیر باز دارد و در امیدواری رحمت
رحمت و محض آرزوی مغفرت واگذارد بلکه باید دید بسوی انبیا و اولیا و اتقیا
که چگونه در طاعات و عبادات بسر کرده و شبانروزی در زحمت و الم بوده اند
آیا امید رحمت نداشتند و وسعت مغفرتش را نمی یافتند حاشاهم عن ذلک
بلکه از ما امیدوارتر و از خوف عقاب او از ما گناهکاران خائف تر می بودند
و می دانستند که امید رحمت بغیر عمل غرور و فریب شیطانست و سفاهت و حماقت
نفسانی تتمه و تنبیه علی عنوان متاسی

و هرگاه بالکل این خاطر شد که اگر خوف موت بنا بر خوف عقاب باشد ترک افعال موجبه
عقاب نماید و نیز وضوح یافت که حکما عقاید و اعمال را عین بهشت و دوزخ پنداشته‌اند
و بعضی علما گویند که اعمال بعینها متشکل باشکال حور و قصور و نیران وغیره می‌شود و نیز
واضح شد که امید رحمت خدا بدون عمل مذموم است پس بر سبیل اجمال ذکر افعال بد
می‌نمایم که تمامی افعال بد لائق تحرز و اجتناب است برای آنکه در تعیین کبائر معاصی
در میان علمای اسلام اختلاف است قال الله تعالى في سورة النساء إن
تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم وندخلكم
مدخلا كريما یعنی اگر از کبائر گناهان اجتناب کنید دیگر سیئات شما را محو کنیم
و شما را در مقام کریم که بهشت است داخل نمائیم شیخ ابو جعفر طوسی در تفسیر آیه
مذکوره فرموده که در تعیین کبائر اختلاف است مروی از سعید بن جبیر و مجاهد آنست
هر گناهی را که در دنیا حدی و در عقبی عقابی مقرر است کبیره است و از ابن عباس
منقول است که هر گناهی که از جانب خدا نهی عنه باشد کبیره است و اکثر اصحاب
ما رضوان الله علیهم اینرا اختیار فرموده‌اند فانهم قالوا المعاصي
كلها كبيرة من حيث كانت قبائح لكن بعضها أكبر
من بعض وليس في الذنوب صغيرة وإنما تكون
بالإضافة إلى ما هو أكبر منه ويستحق العقاب
عليه أكثر انتهى و بنا بر این بوسه ملذذ بر رخساره زن اجنبیه

کبیره است بنسبت نگاه حرام و صغیره است به نسبت زنا و ابو علی جبایی
گفته که تعریف گناه بصغیره اغرا بالمعصیت است برای انکه هر گاه مکلف
را علم ایمعنی شود که گناه صغیره مضرتی ندارد داعیه قوای شهوانی
بارتکاب ان اقدام نماید خصوصا وقتیکه تعیین گناه صغیره غیر مستقین باشد
و جناب شیخ مفید علیه الرحمه فرموده الذنوب کلها کبائر
لاشتراکها فی الخروج عن طاعة الله و از سعید
بن جبیر منقولست که شخصی بخدمت ابن عباس عرض کرد
گناهان کبیره چند اند آیا هفت است قال هی الی سبعمائة
اقرب منها الی سبع غیر انه لا کبیرة مع الاستغفار
ولا صغیرة مع الاصرار یعنی فرمود هفتصد گناه است
که اعضم اینها هفت است مگر انکه هر کبیره از توبه معفو میشود و هر
صغیره بسبب اصرار کبیره میشود و هر گاه در تعیین کبایر علما را چنین
اختلاف باشد پس هیچ گناهی را صغیر و حقیر نتوان پنداشت
و از هر گناه تحرز و اجتناب باید ورزید برای انکه گناهی را
که صغیر می پنداری شاید گناه کبیره باشد و بصغیره بودن ان
تحتم نمی توان نمود و بالفرض اگر صغیره باشد بسبب اصرار
کبیره میگردد و در اینصورت ارتکاب معصیتی بهیچگونه نشاید

واهمال وتدارك ان لحقه ثم بالبدية فلهذا قال علماؤنا الاعلام

التوبة واجبة فورية لان الذنوب بمنزلة

السموم المضرة للبدن وكما يجب على المسموم

المداواة والاستفراغ على الفور كذلك

يجب على المذنب ترك الذنوب والتوبة منها

ومن اهمل تدارك السم اهلكه ولم يمكن الخلاص

منه كذلك المذنب ان اهمل عن التوبة

اهلكه الذنب ولم يمكن الخلاص لانه في الاهمال

ثلث خطرات عظيمة لعله لا يسلم من واحد

دون الاخر والاولى انها لا تقبل التوبة

عند حضور الموت فقد انعقد الاجماع

على عدم صحتها ونطق بذلك القرآن

العزيز حيث قال سبحانه وليست التوبة

للذين يعملون السيئات حتى اذا حضر احدهم

الموت وقال النبي ان الله يقبل توبة العبد

ما لم يغرغر والغرغرة تردد الروح

وقت النزع وقد روا محدثوا الامامية

عن الائمة احاديث كثيرة ما يدل على انها لا تقبل عند
حضور الموت ومشاهدة اهوال والعلة في ذلك ان
الايمان في ها ومشاهدتها يصير الامر عيانا فيسقط التكليف مثل
اهل الاخرة والخطرة الثانية القلب عند تكثر الذنوب يصير
رينا حينئذ فكل معصية تكدر القلب كما يكدر الغبار المراة وعند تراكمه
لا يقبل الصيقل فكذا القلب لا يميل الى خير ولا يرجع
الى ترك الذنوب ففي الكافي عن الصادق انه قال
ما من احد وفي قلبه نكتة بيضاء فاذا اذنب ذنبا
خرج في تلك النكتة نكتة سوداء فان تاب ذهب وان تمادى
في الذنوب زاد تلك السواد حتى يغطي البياض فاذا غطي
البياض لم يرجع صاحبه الى الخير ابدا وهو قول الله
كلا بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون الثالثة الغفلة عن
الموت حتى ياتيه الموت في حين غفلة فيفوت وقت التدارك ويضطرب
عند ذلك ويطلب المهلة يوما فيوما وساعة فساعة فيقال له لا مهلة
لك حينئذ قال بعض المفسرين في تفسير قوله تعالى من قبل ان ياتي
احدكم الموت فيقول رب لولا اخرتني الى اجل قريب ان المحتضر
يقول يا ملك الموت اخرني يوما حتى اعتذر الى ربي واتوب اليه واتزود
صالحا فيقول فنيت الايام فيقول اخرني ساعة فيقول

فسیت الساعة فیغلق باب التوبة وعند ذلک لا ینفع الا حسن ولذا قال الله سبحانه اذا جاء
اجلهم لا یستقدمون ساعة ولا یستاخرون و مرکاه حال معاصی و اختلاف
علما در تکفیر مرتکب کبایر و صغایر و دخول بهشت و نجات ... نگارش یافت لیکن اگر به دیده بصیرت این نکته را
ملاحظه نموده تامل کنی روشن شود که علمای اسلام در احکام عقاب و ثواب اهل کبایر

و مسلم بسبب ورود آیات وعیدیه و احادیث منذره اختلافهای تمام دارند

چنانچه طائفه معتزله قائل بخلود فی النار و فرقه قائل بخروج ایشان از نار بعد ترتب عذاب

و بوار شده اند و بعضی گویند که قطع و جزم بهیچ یک از عفو و تعذیب و تخلید نمیتوان حکم نمود

و فی الواقع بر صید مخلد فی النار بودن مومن بنا بر مذهب اهل سنت و طریقه حقه

امامیه نیست زیرا خالی از دغدغه نیست بنابر آنکه در بعضی آیات و روایات

تصریح بتخلید فی النار موجود است قال العلامة القوشجی السمعیات التی

تمسک به المعتزلة فی عدم انقطاع عذاب صاحب الکبیرة مثل

قوله تعالی ومن یعص الله ورسوله فان له نار جهنم خالدا فیها

یعنی علامه قوشجی آورده که از جمله متمسکات فرقه معتزله آنست که حق تعالی میفرماید

هر کسیکه نافرمانی خدا و رسول او میکند برای وی آتش جهنم میباشد که همیشه در آن

خواهد بود وقال الله تعالی ومن یقتل مومنا متعمدا فجزاؤه جهنم

خالدا فیها یعنی حق تعالی میفرماید که هر کس مومنی را عمدا قتل نماید جزای او

جهنم است که همیشه در آن معذب خواهد بود وقال الله تعالی ومن یتعد

حدود الله یدخله نارا خالدا فیها یعنی حق تعالی میفرماید که هر کس

قدم عبارت از دائره احکام و حدود محدود جناب اقدس الهی بیرون خواهد نهاد
لو سبحانه تعالی همیشه ویرا داخل جهنم خواهد داشت انتهی و از مفادی آن صاف
ظاهرست که از عموم آن هر صاحب کبیره مخلد فی النار هست خواه مومن باشد و خواه
کافر و چون امامیه اثنا عشریه و اهل سنت قائل بعدم خلود فی النار اند آیات مذکوره را
تاویلها نموده اند چنانچه علامه مذکور بعد ذکر آن گفته وهی متاولة بتخصیص
العمومات بالکفار او بحمل الخلود علی المکث الطویل یعنی آیات مذکوره را
تاویلها نموده اند چنانچه علامه مذکور بعد ذکر آن گفته تاویل کرده اند باینکه عمومات آیات
مذکوره مخصوص بکفارست یا اینکه مراد از خلود فی النار مکث طویل است و علمای ما رضوان
الله علیهم فرموده اند که اگر من حیث التعمیم مومن را داخل مفهوم آیات مذکوره و اننند
می باید که صاحب صغیره نیز معذب بعذاب ابدی شود و چنین نیست و همچنین بعد توبه
سقوط عقاب نگردد و چنین نیست بلکه خروج صاحب صغیره قطعا از عموم آیات
وعیدیه متفق علیه است و چون خروج بعض افراد از عموم آیات وعیدیه جائز باشد
خروج مومن از خلود عذاب چرا روا نباشد زیرا که ظاهرست که حق سبحانه و تعالی
بعد عذاب و نکال و عقاب برحمت واسعه و مغفرت شامله خود یا بشفاعت انبیاء و
اصفیای خود ابرار را نجات و خلاص داده فائز بسعادات و اختصاص خواهد فرماید
چنانکه جناب اقدس الهی و شفاعت جناب اهلبیت نبوی مر اصحاب کبائر و صغائر
را از مسلمات امامیه است و چون فرقه معتزله قائل بعموم آیات و شمول جزای

عمال باصحاب عقوبات و مثوبات شده اند بایمره انکار و استنکاف از عفو جناب
ی و شفاعت رسالت پناهی بطور اسقاط عذاب شده اند قال العلامة الدوانی
شرح العقائد المعتزلة والخوارج اوجبوا عقاب صاحب
کبیرة اذا مات بلا توبة علی الله وحرموا علیه العفو واستدلوا
ان الله وعد مرتکب الکبائر بالعقاب فلو لم یعاقب لزم الخلف
وعده والکذب فی خبره وهما محالان علی الله تعالی بر سلامه
شرح عقاید عضدیه گروه معتزله و خوارج واجب میدانند بر خدا تعالی عذاب صاحب کبیره را
هرگاه بغیر توبه بمیرد و میگویند که عفو گناه کبیره حرامست و دلیلش اینکه حق تعالی وعید عذاب
صاحب کبیره فرموده پس اگر عذاب نکند خلف وعده و کذب خبر لازم آید و هر دو محال
باری عزّ اسمه محال است رفتن
و در باب شفاعت جناب رسالت پناهی گفته اند که شفاعت آنحضرت باصحاب کبائر
ارباب کبائر نمی رسد بلکه شفاعت آنجناب مخصوص است بمومنین برای مزید ثواب
زیرا که حق تعالی فرموده است که وما للظالمین من انصار و میفرماید یوم
لا تجزی نفس عن نفس شیئا و میفرماید فما تنفعهم شفاعة الشافعین
مینی و جواب اهل السنت که خلف وعده بر حق تعالی ناجایز بودن مسلم است اما نابر
یه و ما من عام الا وقد خص الکثر وعدها و وعیدها الهی مشروط است و مقید
بقیود است زیرا که حال اهل معاصی از سه حال بیرون نیست یا آنکه حق سبحانه

بدون عذاب عفو نموده داخل رحمت میفرماید یا بسبب شفاعت می بخشد یا عذابی میکند
و بعد ازان داخل ثواب میکند و مخلد فی النار نه میفرماید بدلیل انکه حق تعالی میفرماید ف
من یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره و مومن
کبیره کار بسبب ایمان که از اعظم افعال است مستحق ثواب است و بسبب گناه مستحق
عذاب پس اگر جزای ایمان و گناه در زمان واحد و مدی ثواب و عقاب مجتمع
شود و ان محالست و اگر جزا در زمان مختلف دهند از دو صورت بیرون نیست
یا انکه اولا ثواب دهند و داخل بهشت کنند و بعد از ان منتقل کنند بسوی جهنم و ان
باطل است برای انکه اجماع امت است برانکه ثواب بهشت دائمی است و یا انکه
اول عذاب کنند و بعد ازان ثواب دهند پس مخلد فی النار نباشد وهو المطلوب.
و نه می توان گفت که عذاب نیز می باید که دائمی باشد برای انکه اگر بنده مومن
تمام عمر طاعت و عبادت کرده باشد و در اخر عمر مرتکب گناه کبیره شود بنا بر مذهب
ایشان لازم اید که بجا داشتن یک گناه کبیره معذب فی النار ابد الاباد شود و قبح
ان بر زیرکی مخفی نیست و در کنه حقیقت دوام جزا میتوان گفت که کفر از اعظم
افعالست و می باید که جزای ان هر دو نیز اعظم جزاها باشد و جزای عظیم را
باید که دائمی باشد پس صرف است که مومن مخلد فی الجنة باشد و کافر مخلد فی النار
و ورای ان در جزای اعمال خلود و دوام نیست ولذلک قال الله تعالی
ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک یعنی

با فقر و زاری و گوناگون مذلت و خواری مبتلا و اسیر گردیده‌اند و در شکنجه نکبت
ادبار و ضغطه و فشار اضطراب و اضطرار گرفتار شدند حاشا که اسلاف شان را چنین
بی عاقبت رائی ایشان ملحوظ خاطر و منظور نظر بوده باشد مگر آنکه نکایت نکبت و
ادبار و عدم مساعدت روزگار یا قبیح اطوار یا سوء تدابیر ورثه گرداند بنکایت
مقیم و عذاب الیم رسانیده پس فکر گذشتگان برای واماندگان بیجا باشد و اندیشه
خلف عزیزان و لحوق پریشانی ایشان بار و اوقل ازین دانستی که اگر توارث میراث
سابق تمنای اعقاب موافق مشیت وراثت گردد باید که غیر از یک خاندان بخاندان
دیگر انتقال ثروت و انفصال ریاست گاهی میسر نشود پس استقرار و استمرار آن
حصه برای خاندان خود درخواستن عین مخالفت بمقابله نظام عالم افراشتن است
و این هرگونه محال و پرخطر است که تمنای فساد نظام عالم و امید استحصال محال
داشتن با تیقن آنکه زمام نظم و نسق عالم و عنان رتق و فتق مهمات تمام بنی آدم
در قبضه اقتدار خالق الانام است عین سفاهت باشد و قطع نظر ازان چون بقای
دولت و فنای ثروت یا رجوع و ایاب آن در اولاد و اعقاب محتمل و
ممکن الوقوع است صورت امکان را استوای طرفین در عدم و وجود لازم است
پس جزم و تحتم در ما نحن فیه چه ضرور است تا لازمه آن که حزن و الم است بخاطر خود جا دهد
اندیشه و خوف تباهی اولاد را دلنشین کند یا فیما اندیشه تنگی عیال و خورد سالی
اطفال و صعوبت کفالت احوال و فقدان اسباب خورد و نوال پس مدفوع است بانکه
تربیت تمامت عالمیان و کفالت جمله جهانیان وابسته بمشیت جناب رب العالمین
و رزاقیت حضرت ملک رازق المرزوقین است و صفت رزاقیت وی
در هیچ زمانی و هیچ مکانی منفصل و منفک نمیشود منقول است که چون تمرد فرعون از
حد گذشت حضرت موسی علیه السلام دلگیر و دل تنگ گردیده در جناب الهی گذارش داشت
که اترزق فرعون وهو یدعی الربوبیة یعنی خداوندا این فرعون دعوی

رملعون رزق میدهی واز اعتراف ربوبیت وادای عبادت وطاعت تو نکول وانحراف
بدون واعتساف میدارد جناب رب العزت بجواب وی ارشاد فرمود که ای موسی اگر فرعون را
بگذاشته تا از ربوبیت والوهیت خویش دست بیرداشتم فی الواقع اگر چشم حضرت
دیده بصیرت از خواب غفلت ونقاب حجاب یکسانم بی پرده معاینه توانم نمود که
عام انعام وحشرات الارض وهوام وجمله کوه بیابام وقسقه بحره نا فرجام را حصر واستقصای
عدد شان از حیطه قدرت بشری بیرون نیست علی الدوام در تمام هنگام از مائده احسان
وملوان خوان منت وافضال حضرت ذوالجلال والکمال پرورش می یابد پس چگونه
عقل سلیم باور کند که حضرت فیاض علی الاطلاق و پروردگار انفس وآفاق بر این
رحمت عمیم وچنین فیض عظیم اطفال خورد سال وی را بالتخصیص از خوان احسان خود محروم
خواهد داشت ودست ربوبیت از اینها خواهد برداشت تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
حق سبحانه تعالی در توریت شریف فرموده یا ابن آدم لا تخاف فوت الرزق
مادام خزائنی مملوة وخزائنی مملوة ابدا یعنی ای فرزند آدم هیچگونه اندیشه
فوت رزق نما تا زمانیکه خزانه رحمت من مملو باشد وخزانه همیشه مملوست یا ابن
آدم خلقتک من تراب ولم اعی بخلقک افیعیینی رغیف اسوقه
الیک یعنی ای فرزند آدم ترا از خاک آفریدم وچنین تراکیب عجیبه واسالیب غریبه در اعضای
ظاهریه وقوای باطنیه ات بخشیدم وهرگاه در ایجاد وآفرینش تو مشقتی نیافتم
آیا در رسانیدن پاره نانی بسوی تو زحمتی وکلفتی خواهم یافت مشهور است که حضرت سلیمان ع
لب دریا مشغول تسبیح بود ناگاه مورچه دانه گندم در دهن گرفته هویدا شد چون کنار
آب رسید کشفی از دریا برآمد وآن مورچه درون دهانش شد بعد ساعتی جانب
کشف مذکور باز آمد مورچه از درون دهانش بیرون آمد اما دانه گندم با خود میدا

از در بان رخصت طلبید یا پرده بردارد و یا دری بشکند و با نصد ملک از اعوان
با خود آورد که با خود داشته باشند بستهای ریحان و حریر سفید و مشک ناب
پس ندا کنند او را که سلام خدا بر تو باد ای دوست خدا البشارت باد ترا که
پروردگار سلامت میرساند و از تو راضی و خوشنود است و بر تو خشمناک
نیست و البشارت باد ترا روح و ریحان و بهشت جاودان پس روح راحت
یافتن از تعب ها و بلاهای دنیاست و ریحان جمیع خوشبو های بهشت
اشارا بر دقن او میگذارند که شمیم انها بمشام جانش میرسد و باین سبب متوجه
در راحت و لذت است تا روح از بدنش مفارقت مینماید پس رضوان خازن
جنان بنزد او می اید و شربتی از بهشت بکام او میرساند که هرگز در قبر و در قیامت
تشنه نشود تا انکه سیراب داخل بهشت شود پس مومن گوید که ای ملک الموت
برگردان روح تا ثنا گوید بر بدن من و بدن من ثنا کند بر روح من پس
ملک الموت گوید ای روح لطیف وای بدن شریف بر یک بر یکدیگر ثنا گوئید
و یکدیگر را وداع کنید پس روح گوید خدا ترا جزا دهد ای بدن نیکوترین
جزاها بتحقیق که بطاعت الهی مسارعت می نمود و از معاصی خدا گریزان
بود پس بر تو باد سلام خدا تا روز جزا پس باز بدن با روح چنین خطاب
کند پس صدا زند با ملک الموت که ای روح پاکیزه خوشبو بیرون رو
از دنیا با ایمان و رحمت یافته و خوشحال پس ملائکه او را بالا برند و حال انکه

جمیع شدائد از و زائل گردیده باشد و جمیع موارد بر او آسان شده باشد
و مہیای زندگانی جاوید گردیده باشد پس حضرت فرمود که حق تعالی گروہے
از ملائکہ میفرستد بغیر قابضان ارواح که و وصف می ایستند از خانہ او تا قبر
او و طلب آمرزش و شفاعت برای او میکنند و ملک الموت او را دلداری مینماید
و مشغول میگرداند و از جانب خداوند کریم او را بشارت بنیکی و کرامت میفرماید
مانند کسیکه کودکی را بازی دہد و مشغول گرداند بانواع ملاطفت او را
تسکین میفرماید تا بآسانی روح مطہر او را قبض نماید و چون جان بگلوی
او رسد دو ملک که با او می بودند و عملہای نیک و بد او را می نوشتند گویند
با ملک الموت که مدارا کن بصاحب و ترحم نما برادر نیکو برادری بود برای ما
و نیکو ہم نشینی بود ما را ہرگز نه نوشتیم از و سخنی که موجب غضب حق تعالی
گردد و چون او از بدن مفارقت نماید در میان مشک سفید در ریاحین
بہشت و در حریر سفید بہشت بپیچند و ملائکه قابضان ارواح او را بسوے
آسمان اول بالا برند پس درہای آسمان برای او گشوده میشود و ملائکه
که بر درہا موکل اند گویند خدا تحیت فرستند بر بدنی که این روح در آن ساکن
بود و پیوسته عملی شایسته او بر ما میگذشت و می شنیدیم طاعت صدای
او را بتلاوت قرآن پس درہای آسمان و دربانان ہمه بر فوت او بگریند
و بگویند پروردگارا این بنده تو عملہای شایسته او بر ما میگذشت و صدای

لذیذ اورا تلاوت قران می شنیدیم خداوند ابر انگیزد سحابی او بنده که بشنواند
بما انچه او می شنوانید پس روح او را بالا برند و جمیع ملائکه اسمان او را حیا
گویند و برای او شفاعت و طلب مغفرت نمایند پس خداوند کریم رحیم فرماید
که رحمت من برین روح باد و ارواح مومنان گذشته باستقبال او شتابند
مانند غائبی که از سفر اید و آشنایان باستقبال او روند پس بعضی
از ایشان با بعضی گویند که بگذارید این روح را ساعتی تا حال اید که از
کربها و شدتهای عظیم بیرون امده است و چون استراحت یابد احوال آشنایان
و خویشان و دوستان خود را از و پرسند و گویند فلان چه شد اگر گوید مرد
بر و نگریند و نگویند که انا لله و انا الیه راجعون رفت بسوی هاویه در اما
یعنی جهنم و اگر گویند زنده است امید وار گردند که شاید با سعادت میرد و بسوی
ما آید پس حقتعالی ندا کند که برگردانید این روح را بزمین بسوی بدن خود بدرستیکه
ایشان را از زمین خلق کرده ام و بسوی زمین برمیگردانم ایشانرا
و زنده میگردانم مرتبه دیگر در قیامت پس چون بدن او در تابوت گذارند
ملائکه نعش او را بردارند و بسرعت تمام برند و شیاطین از و دور و منعکس ایستاده باشند
و از دور بحسرت نظر کنند و جرات نمایند که نزدیک او آیند پس چون او را بنزدیک
قبر رسانند بقعهای زمین همه گویند خداوندا او را در شکم من ساکن گردان تا آنکه او را
دران گودالی که حق تعالی مقرر فرموده است دفن کنند پس چون او را در لحد

گذارند برای او متمثل گردانند صورت مادر و پدر و زن و فرزندان و برادران
او را بحسرت بسوی ایشان نظر کنند و باید که از ایشان یاری یابد و نمیرسد پس
صورتی بسیار نیکو بنظر او در آید از او پرسد که تو کیستی گوید من عمل شایسته
تو که امروز قلعه و حصار و سپر و سلاح توام که از تو دفع نمایم بر ضرری پس
مومن گوید بخدا سوگند که اگر میدانستم که تو در چنین محلی بکار من خواهی آمد
هر آینه زیاده از آنچه سعی کرده ام در تحصیل تو سعی میکردم و قریب از مال و
فرزندان نمی جستم عمل صالح گوید که ای دوست خدا بشارت باد ترا بنیکیها
و بخدا سوگند که چون قبر را پر کنند و برگردند مومن صدای نعلهای ایشان را
میشنود و برگردیدن و صدای دستهای ایشان را هم احساس مینماید که بر هم
میزنند و خاک از دست می افشانند زیرا که درین وقت روح او بسوی بدن
او بر میگردد و ایشان نمیدانند پس در آنوقت زمین او را ندا کند که مرحبا
خوش آمدی ای دوست خدا سوگند یاد میکنیم بخدا که در وقتیکه بر روی پشت
من راه میرفتی ترا دوست میداشتم اکنون که بشکم من در آمدی ترا بشتر
میخواهم بعزت پروردگارم سوگند که با تو نیکو مجاورت نمایم و خوابگاه ترا
با راحت کرده ام و بر تو تنگ نکردم و برای تو باغی باشم از باغستانهای بهشت
پس ملکی در قبر او داخل شود و بالهای خود را از جانب راست و چپ و پا
و پشت سر بزند که از هر طرف چهل فرسخ گشاده شود و در هر طرف چهل مشعل ا

برای او برآورد امر ورزد که جمیع اطراف قبر او را روشنی فرو گیرد پس در آن وقت
دو ملک بر او داخل شوند که نام ایشان منکر و نکیر است به نیشهای خود قبر را شکافند
و موهای ایشان آویخته باشند که در میان موهای خود راه روند و صدقهای
ایشان مانند دو دیگ مس سرخ باشند و صدای ایشان مانند رعد غران و
دیده های ایشان مانند برق تابان پس صدا زنند بر او و گویند کیست پروردگار
تو و کیست پیغمبر تو و چیست دین تو و چیست کتاب تو و کیست امام تو پس
مومن بتوفیق خدا از روی جرات و توکل بر حق تعالی گوید که پروردگار من
و پروردگار شما و پروردگار همه چیز خداوند یگانه بی همتاست و پیغمبر من و
پیغمبر شما محمد است که آخر پیغمبران است و دین من دین اسلام است که خدا دینی غیر
آن قبول نمیکند و کتاب من قرآن است که شاهد و تصدیق کننده جمیع کتابهای
خداست پس امامهای خود را یک یک میشمارد پس آن دو ملک میگویند که راست
گفتی و توفیق یافتی و خدا ترا هدایت کرده است بسوی دین حق پس گویند
نظر کن بجانب پاهای خود چون نظر کند دری بلند که بسوی جهنم گشوده باشد
گوید انا لله و انا الیه راجعون من این گمان به پروردگار عالمیان نداشتم
آن دو ملک باو گویند اندوهناک مباش و مترس ای بنده خدا شاد و
خوشحال باش که جهنم برای تو نیست و تو از جهنم بیزاری حق تعالی خواست
بتو نماید که از چگونه عذابی ترا نجات بخشیده است تا لذت عفو و آمرزش خداوند کریم

اینیابی این در بروی تو لبسته شود و هرگز داخل آتش نخواهی شد پس نظر کن
بجانب سر خود چون نظر کند دری ببیند بسوی بهشت گشوده و قصرها و منازل و
حوریان که برای او در بهشت مهیا کرده اند مشاهده نماید چون نظرش بر حوریان
افتد اراده نماید که بر جهد و از ایشان معانقه نماید پس دو ملک با او گویند که ای
دوست خدا ترا برادران و خواهران هست و در دنیا تا همه بسرای عقبی نیایند
قیامت قائم نگردد و تا قیامت بر پا نشود داخل بهشت خلد نتوان شد بخواب پس بادی
و فیروزی مانند داماد که در حجله راحت تکیه دهد پس فرشی از بهشت بیاورند
و در لحد او بگسترانند و او را بخوبی بخوابانند که هیچ کودکی در مهد راحت
۹۹
بدست پدر و مادر مهربان تا آن استراحت نخوابد و از خانها و در بهشت نوزده
در بسوی قبر او بگشایند که از آن درها شمیم و نسیم و بوهای خوش و روشنی
از بهشت در قبر او داخل گردد و تا روز قیامت و پیوسته مشتاق لقای تو
الهی بوده باشد و گوید پروردگارا بزودی قیامت را برپا دار تا بسوی اهل و
مال خود برگردم در بهشت جاوید و چون روز قیامت شود آتش جهنم گرد وی
بکشد که همه پس بر او گیرد چون با او احاطه کند اگر مداومت میکرده باشد بر سوره
الم سجده و سوره تبارک الذی بیده الملک نزد او بایستد و مانع سوره
آتش گوید باش که من قیر و م و شفاعت پروردگار عالم را بجای آوردم پس
زبانه از آتش بجانب راست او میل کند نماز آید و حائل شود و گوید دور شو از

دوست

دوست خدا که او نماز گذارنده بود ترا ازین جانب بر او راهی نیست پس چون
از جانب چپ بسوی او میل کنند زکوة مانع شود و گوید دور شو از ولی خدا
که زکوة مال خود را میداد و ترا ازین جانب باو نمیتوانی رسید پس صبر از ناحیه
صدا زند و گوید که شما آتش را از دور گردید درین وقت من خود را برای او
مهیا کرده ام که او را یاری کنم نزد میزان و نزد صراط و نزد عرض اعمال
او بر خدا و بروایت دیگر اجابت و شفاعت در قبر عارض میشود در هنگام
دفن کردن و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت نموده که چون
صباح روز قیامت شود مومن از قبر خود بیرون آید با عورت پوشیده و ترس و
بیم از او دور گردیده با امن و امان و بشارت یافته بخوشنودی خداوند منان
و راحت و ریحان و حوریان نیکو رویان پس استقبال نمایند او را ملائکه که در دنیا
با او بوده اند و خاک از سر و روی او افشانند و از و در هیچ حال جدا نشوند
و پیوسته او را بشارت دهند و امیدوار گردانند و بهر هولی از اهوال قیامت
که برسد با او گویند که ای ولی خدا امروز بر تو بیمی و اندوهی نیست ما ایم که
عملهای ترا در دنیا می نوشتیم و امروز دوستان و یاران تو ایم نظر کن
اینست بهشتی که پروردگار عالم میراث داده بشما بپاداش کرده های
شما پس او را در جانب راست عرش باز دارند و ندای مرحبا از جانب
حق تعالی باو برسد چون ندای فرح افزا باو برسد رویش سفید و نورانی

دلش شاد و خرم کرده و طول قامتش هفتاد ذراع کرده و رویش مانند شب
بهار و هم منور کرده و بیش قامتش مانند قامت حضرت آدم کرده و صورتش شبیه
صورت حضرت یوسف در حسن و جمال و زبانش شبیه زبان حضرت سید الانبیا
صلی الله علیه و آله در فصاحت و بلاغت و دلش مانند دل حضرت ایوب در
پاکی از کینه و حسد پس کریم غفار یک یک از گناهان او را بر وی شمارد و آمرزد
و هر گناه او که آمرزیده شود یک سجدهٔ شکر بجا آورد پس خداوند جبار فرماید که
نامهٔ اعمال او را بدستش دهید چون در نامهٔ خود نظر کند از بیم اعمال ناپسندیده
خود بندهای بدنش بلرزه آید پس پروردگار قهار او را ندا کند که ای بنده آیا
درین نامه گناهی نوشته ایم که نکرده باشی یا از حسنات تو چیزی کم کرده ایم
که ننوشته باشیم بنده گوید که ای سید و آقای من توئی خداوند عالم و عادل که بهترین
حکم کنندگان پس ندا بوی رسد که ای بنده آیا از من شرم نکردی و از عقوبت
من نترسیدی که مرتکب معصیت من گردیدی بنده با نهایت خجلت و شرمساری
گوید ای سید من و مولای من بد کرده ام و را خطا پوشیده ام و توای خداوند
کریم مرا در میان خلق خود رسوا مکن درین وقت که همه خلق بسوی من
نظر میکنند پس خداوند ستار عیب [illegible] فرماید که ای بنده گنه کار امروز ترا
رسوا نمیکنم پس بلطف پروردگار کریم گناهان او مستور و پوشیده و حسنات
او بر مردم ظاهر و هویدا گردد و [illegible] پروردگار [illegible] سید

من آتش جهنم برمن گوارا ترست ازین خجلت و شرمساری پس ندا رسد از جانب
حق تعالی که بخاطر داری که در فلان روز گرسنه را طعام دادی و عریانی را
جامه دادی و احسان با برادر مومنین کردی و در بیابان محرم گردید
و صدای لبیک در درگاه من بلند کردی روزها از ترس من جوی آب از دیده
خود روان کردی و شبها از ترس من بیداری و عبادت بسر آوردی و دیده
خود را از ترس عذاب من از نظر حرام پوشیدی پس این گناهان ترا بخشیدم
و حسنات ترا بثواب بهای بسیار بخشیدم و عطا کردم پس در آنحال روی او سفید
گردد و دلش شاد شود و تاج پادشاهی بر سر او گذارند و او را بجلهای فرنور
بهشت محلی گردانند پس حقتعالی جبرئیل علیه السلام را امر فرماید که مژده
مر او کرامت مرا با و بنما چون روانه شود نامه خود را که در دست راست
گرفته بگشاید بمومنین و مومنات بنماید و از روی فخر و استبشار ندا کند
هاؤم اقرؤا کتابیه انی ظننت انی ملاق حسابیه اینک
بخوانید نامه من گمان میکردم که خدا تعالی مرا بمقام محاسبه بازخواهد داشت
یعنی بجزا و حسنات داشتم پس در عیشی پسندیده و نیکو چون بدر بهشت
رسند [illegible] نامه گذشته خود را بدهد پس نامه بدر او رود که در آن نوشته باشد
بسم الله الرحمن الرحیم این نامه و فرمان گذشتنی است از خداوند عظیم
حکیم برای فلان پسر فلان از پروردگار عالمیان پس ندا کننده ندا کند که جمیع

بل محشر بشنوند که فلان مومن سعادتی یافت که بعد ازان هرگز بشقاوت مبدل
نمیگردد و تعب و مشقت او را در نمی یابد چون داخل بهشت شود بدرختی برسد که سایه
ظل ممدود و ابهای ریزنده و میوه های اویخته و از ساق ان درخت دو چشمه جاری
باشد پس در یکی ازان چشمه ها غسل کند که حسن و نضارت و نعیم بهشت بر او ظاهر گردد
چنانچه حق تعالی میفرماید تعرف فی وجوههم نضرة النعیم و از چشمه
دیگر جرعه بیاشامند که او را از هیچ دردها و بلاها که در دنیا می یابد امان
دهد و از تمام کثافتها و کدورتها پاک کرداند چنانچه حق جل وعلی فرمود و سقاهم ربهم شرابا طهورا پس ملائکه بهشت او را استقبال نمایند
و گویند خوش آمدی داخل شو در بهشت با اینکه همیشه در جنت ابدی خواهد بود
پس بخرامد و درختها بیابد که از دو جانب ان درختان صف کشیده باشند که شاخهای
بزرگ انها از مروارید تر باشند و فروع انها حلها و زیورها باشند و میوه انها
مانند پستان دختران باکره باشد پس ملائکه با نافهای و اسپان و حلی و حلل
بهشت باستقبال او شتابند و گویند ای دوست خدا بر هر یک ازین مرکبها
که خواهی سوار شو و هر حله و زیور که خواهی بپوش و هر سو که خواهی بتاز پس
بر هر مرکب که خواهد سوار شود و هر جامه و زیور که پسند و بپوشد و نافها و اسپان
و جامه ها و هر چه هست از نور باشند و در سرای نور بخرامد و از همه جانب
ملائکه نور و غلامان و کنیزان از نور بوده باشند و نور ان در بهشت خندان

چندان استماع کرده که ملائکه متحیر گردند و بیکدیگر گویند که آمدند مهمانان خداوند پروردگار
امر کار پس چون بقصر اول از قصرهای خود رسد که از نقره باشد و کنگرهای
او از مروارید و یاقوت باشد زنان او از حوریان از آن قصر مشرف شوند و گویند
مرحبا خوش آمدی چون اراده نماید که دران قصر نزول نماید ملائکه گویند سیر نما
که بغیر این قصر قصرهای دیگر نیز از برای تو مهیا کرده اند ای دوست خدا
پس از ان قصر بگذرد و سیر نماید تا بقصر دیگر برسد که از طلا باشد و بمروارید
مکلل و مزین کرده باشند پس زنان او از غرفهای قصر جلوه نمایند و او را
مرحبا گویند و تکلیف نزول نمایند چون اراده نزول نماید ملائکه گویند ای ولی خدا
سیر نما که دیگر قصرها برای تو مهیا کرده پس بگذرد تا بقصری رسد که اصلش
از یاقوت سرخ باشد و بمروارید و الوان یاقوت مکلل کرده باشند و چون
اراده نزول اجلال نماید ملائکه او را از ان قصر تجاوز نمایند تا بر هزار قصر بگذرد
که از صفا و لطافت اندرون اینها از بیرون نمایان باشد در جمیع قصرها
بیک چشم زدن مرور نماید و چون باخیر قصرها رسد سر بزیر افکند ملائکه گویند
چه میشود ترا گوید که از نور انوار حور و قصور می ترسم که در دیده ام قصوری
عارض شود ملائکه گویند ای ولی خدا مترس که در بهشت کوری و کری
نمی باشد پس بقصری برسد که از اندرون بیرونش نمایان باشد و از بیرون
اندرون نمایان باشد و یک خشتی از طلا و خشتی از نقره و خشتی از مروارید

وخشتی از یاقوت بنا کرده باشند و درمیان خشتها مشک پر کرده باشند و
کنگرهای ان از نور درخشان باشد و بهر جانب که نظر کنند عکس حور را در دیوار
مشاهده نماید پس حضرت فرمود که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
حسن و جمال و طراوت و لطافت و کمال حور عین را بیان فرمودند ام سلمه
رضی الله عنها گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله ایا ما که زنان
دنیا ایم فضیلت و زیادتی بر حوریان بهشت نخواهیم داشت حضرت فرمود بلی شما
نیکوتر خواهید بود و بسبب انوار نماز و روزه و عبادت که بر شما ظاهر خواهد شد
مانند فضیلتی که ابره جامه را بر استر میباشد و حضرت فرمود که حق تعالی حوریان
را با درختان بهشت افریده و ایشان را برای شوهران ایشان که در دار
دنیا افریده در قصرها و خیمهای ایشان ساکن گردانیده چنانچه فرموده است
حور مقصورات فی الخیام و هر یک هفتاد حله پوشیده اند و
سفیدی ساق ایشان از زیر هفتاد حله مینماید مانند شراب سرخ که درمیان
ابگینه سفیدی مینماید یا رشته سفیدی که از میان یاقوت سرخ ظاهر باشد
و از جماع هر یک لذت صد مرد دریابد که هر یک چهل سال خواهش مجامعت
داشته باشد و میسر نشده باشد ایشان را و ایشان همیشه جوانانند و
همیشه باکره اند و بعد از هر مجامعت بکارت ایشان عود مینماید
چنانچه خدا در قران مجید ایشان را وصف نموده فیهن خیرات حسان

یعنی نیکو اخلاق و نیکو رویند لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان
یعنی پیشتر با ایشان نزدیکی نکرده است نه آدمی و نه جن کانهن
الیاقوت والمرجان یعنی ایشان در صفا مانند یاقوت اند و در
سفیدی مانند مروارید و بدرستیکه در بهشت نهری هست که دو طرفش کنیزان
بسیار ایستاده اند پس پروردگار مهربان امر فرماید ایشان را که بشنواند
بندگان من تحمید و تسبیح و تحمید مرا پس ایشان صدا بلند کنند بسرود و
الحان و نغمات و ترجیعات که خلائق هرگز مانند آنها نشنیده باشند
پس بطرب آیند اهل بهشت از استماع آن نغمه ها و بدرستیکه ولی خدا
در هنگامی که با زنان خود صحبت دارد و بانواع نعمتهای بهشت متنعم باشد
زنی از حوریان که در حجاب عزت محتجب باشد و مومن او را ندیده باشد
و ندا کند که از زنان او است نقاب حجاب از چهره چون آفتاب بر افکند و
از غرفه خود بر ولی خدا مشرف کرده و پرتو خورشید جمال او جمیع
قصور و منازل ولی خدا را مملو کرده اند از نور مومن از آنحالت متعجب گردد و
چون بجانب بالا نظر کند نظرش بر زنی افتد که مانند او ندیده باشد
و از شعاع جمال او دیده اش خیره شود پس حوری او را ندا کند که آیا
وقت آن نشده که سایه دولت بر سر ما افکنی ولی خدا گوید که تو کیستی گوید
من آنم که حق تعالی در قرآن مجید یاد کرده است در آنجا که ولهم ما یشاؤن

بهما ولدینا مزید یعنی برای ایشان حاصل است و بهشت آنچه خواهند و نزد ما
برای ایشان زیادتی نعمتهاست که بخاطر ایشان خطور نکرده پس با و جماع
کنند در قوت صد جوان و یک معانقه او در مدت هفتاد سال بوده باشد
و متحیر باشند که نظر بکدام عضو او افکنند بر روی او یا بر پشت او یا بر ساق او
و بر هر عضو او که نگرد از شدت نور و صفا روی خود را در آن مشاهده نماید
پس در آن حال زن دیگر بر و مشرف گردد خوشتر و خوشبوتر از اول و
او را ندا کند که ولی خدا آنگاه از آن نشده است که نظر لطف افکنی بسوی
ما مومن گوید که تو کیستی گوید من آنم که خدای رحیم در قرآن کریم ما را
ذکر کرده است **فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین**
جزاء بما کانوا یعملون یعنی پس نداند هیچ نفسی آنچه پنهان کرده شده
مقرر خداوند رحمان برای ایشان از آنچه موجب روشنی دیده و
شادی ایشان گردد بپاداش آنچه کرده اند در دار دنیا پس حضرت
فرمود که هیچ مومن داخل بهشت نمیشود مگر آنکه خداوند غنی بانصد حوری
با و عطا میفرماید که با هر حوری هفتاد غلام و هفتاد کنیز بوده باشند که هر یک
مانند لولو منثور و لولو مکنون بوده باشند چنانچه در قرآن مجید این دو
چیز را بآن تشبیه نموده یعنی مروارید پراکنده شده از بسیاری و نیکی
ایشان و مروارید مکنون یعنی در میان صدف پنهان که دستی با و

باو نرسیده و دیده او را نیافته و هر یک را هفت قصر بخشد که در هر قصری هفتاد
خانه باشد و در هر خانه هفتاد تخت باشد و بر هر تختی هفتاد فرش و بر روی اینها
حوریه نشسته باشد از سفید پوشان سیاه چشمان یا گشاده چشمان و در زیر
قصرها و خانه های ایشان انواع نهرها جاری باشد از آنها که خداوند حمید در
قران مجید یاد فرموده است انهار من غیر آسن یعنی نهرها از آب صافی
که هرگز رنگ و مزه و بوی اینها متغیر نگردد و گل آلوده نشود وانهار من لبن
لم یتغیر طعمه و نهرها از شیر که از پستان حیوانات بدر نیامده است که مزه
اینها متغیر گردد بمرور زمان وانهار من عسل مصفی و نهرها از عسل
صاف کرده شده از سموم و کثافات حضرت فرمود که یعنی از شکم مگس بیرون
نیامده که محتاج بصاف کردن باشد وانهار من خمر لذة للشاربین
و نهرها از شراب ناب که لذت بخشد آشامندگان را و در آن تلخی و بدبوی
و غائله و مستی نباشد حضرت فرمود که یعنی شرابها که مردم بدست و
پای خود فشرده باشد پس فرمود که چون خواهش طعام نمایند مرغان سفید
از هوا بزیر آیند و بریان شوند که ایشان بقدر خواهش تناول کنند پس در
هوا پرواز کنند اگر خواهند نشسته بخورند و اگر خواهند تکیه زده و خوابیده
و چون خواهش میوه نمایند درختان سر بزیر آورند که از هر میوه که خواهند
تناول نمایند باذن الله شاخها بجای خود برگردند و ملائکه بر ایشان داخل

شوند از بر دروازه های قصرهای ایشان وگویند سَلٰامٌ علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدّار یعنی سلامی از جمیع اهوال و مکاره برای شما حاصل است درین خانه جاوید بسبب آنکه صبر کردید در دنیا بر مشقت فعل طاعات و ترک معاصی و آزارها که از دشمنان کشیدید پس نیکو عاقبت خانه ایست این دار النعیم ابدی برای شما پس در اثنای این احوال صدای از زیر عرش اعلی بشنوند که ای اهل بهشت چگونه می بینید محل بازگشت خود را گویند پروردگارا محل بازگشت ما نیکو محل بازگشتنی است و ثواب ما بهترین ثوابها ست و لیکن مارا وعده وصال و رضا و خوشنودی خود داده بودی و تو خلف وعده نمی نمای پس حق تعالی امر نماید که هفتاد هزار نفر از ملائکه حجب را که ناقها و اسپها برای دوستان خدا حاضر سازند و مومنان با حلی و حلل بسیار بران ناقها و اسپها سوار شوند و در سایه درختان سیر کنند تا منتهی شوند بدار السلام که خانه رضا و خوشنودی حق تعالی است و خانه بهاو دار سرور و کرامت بی نهایت است پس سخن جناب اقدس الهی را بشنوند و انوار جلال و عظمت بر ایشان جلوه نماید بی آنکه خداوند مکانی باشد یا بدیده در آید پس از مشاهده انوار عظمت پروردگار بی اختیار بسجده در آیند و گویند ای خداوند بزرگوار منزه میدانم ترا از آنکه عبادت بلائق درگاه تو باشد پس خطاب از جانب رب العزت رسد که ای بندگان من سر از سجده

سجده بر دارید که این خانه عمل نیست این خانه کرامت و نعیم و لذت هاست و تعب ها
و مشقت ها از شما برداشته ام چون سر از سجود بردارند نور رویهای ایشان
هفتاد برابر مضاعف شده باشد پس از حضرت اعلی ندا رسد که ای ملائکه آسمان
من ایشان را طعام دهید پس الوان طعامها برای ایشان حاضر سازند که هرگز
بهشت مثل اینها ندیده باشند شیرینی عسل و سفیدی برف و نرمی مسکه
چون از آن طعامها تناول نمایند یکدیگر گویند که آن طعامها که در بهشت تناول
میکردیم در جنب این طعامها مانند خواب بر ایشان است پس باز ندا از جانب
رب اعلی برسد که ای ملائکه بندگان مرا شراب دهید پس شرابها از برای ایشان
حاضر کرده اند که هرگز مثل آنها نچشیده باشند پس ندا رسد که ایشان را خوشبو گردانند
پس شمیمی از زیر عرش اعلی ساطع گردد در نهایت سردی و خوشبوئی اثرا
مثیره نامند چون معطر گردند ندا رسد با ایشان که برگردید بسوی زنان خود
گویند پروردگارا وعده برای ادراک این درجه رفیعه مقرر فرما ندا رسد که
که در هر جمعه شما را باین کرامت سرفراز گردانم و چون هر روز آخرت برابر هزار
سال دنیاست از جمعه تا جمعه دیگر هفت هزار سال است و چون برمیگردند بهره
از نار سبزی میدهند که در میان آن هفتاد حله باشد که نظر کنندگان مانند آنها
ندیده باشند پس چون روانه میشود ولی خدا یکی از غلامان مبادرت
مینماید که بشارت او بزنان او برساند پس او استقبال نماید و برد در قصر

الستہ چون باو نظر کند از تضاعف حسن و جمال او ان شنا سکویدای حبیب من از نزد من یعنی این حسن و جمال بد اشتی کویدکه از انوار مشاہدہ جلال ان حسن و جمال مرا عارض شد پس چون مومن نظر کند بحوریہ کویدای محبوبہ من حسن تو چرا افزون شد کوید برای آنکہ انوار تو درین جلوہ کر شد حسن من نیز ہفتاد برابر مضاعف شد پس و چنین یکدیکر در بر کیرند و بصدای بلند خداوند خودرا شکر کنند و کویند

الحمد للہ الذی اذہب عنا الحزن ان ربنا لغفور رحیم

یعنی حمد و سپاس خداوندی را سزاست کہ بر داشت از ما غم و اندوہ را بدرستیکہ پروردکار مرزندہ کناہ ہاست و جزادہندہ مطیعانست و چون کریم ذوالجلال پیغمبران را بدار وصال طلبد بیند شخصی را با کروہی عظیم از ملائکہ میرود و نور و رنیش روی او ساطع ہست اہل بہشت کردہا بلند کنند و کویند کیست این بندہ برکزندہ خدا ملائکہ کویند اینست کہ خدا بدست قدرت خود آفریدہ و از روح برکزیدہ خود در تو دمیدہ و او را معلم ملائکہ کردانیدہ ہست اینست حضرت ادم کہ ببارکاہ عزت و جلال میرود پس دیکر را نشکوہ عظیم و فوج بسیار از ملائکہ انوار جدید و احصا پیدا شود و اہل بہشت بپرسند کہ این کیست ملائکہ کویند کہ این نوح پیغمبر خداست پس دیکری با کوکبہ عظیم پیدا شود و افواج ملائکہ بر دور او احاطہ کردہ باشند جامہ کسترہ و نور در پیش رو رود پس اہل بہشت سر از غرفہا بیرون کنند و پرسند کیست

ملائکه گویند موسی بن عمران که حق تعالی با او سخن گفته او را بدرگاه اله طلبیده اند
باز شخصی دیگر پیدا شود با ملائکه بیشمار و انوار بی پایان پرسند کیست گویند عیسی
روح الله و کلمة الله پس شخصی دیگر پیدا شود با شوکت و مهابت عظیم و هفتاد
برابر آنچه با جمیع پیغمبران پیش همراه بودند با او همراه باشند و انوار بسیار
در پیش روی او روان باشد اهل بهشت را دهشت عظیم عارض شود و گردنها
بکشند و پرسند که این کیست ملائکه گویند اینست برگزیده حق و نبی خدا
اینست امین بر رسالت حق تعالی اینست بهترین فرزندان آدم محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله که او را خداوند ذوالجلال بمجلس قرب و وصال
طلبیده و او را رخصت دخول خلوتخانه خاص خود داده پس مرد دیگر پیدا
شود با همان شوکت و عزت و انوار و همان عدد از ملائکه ابرار اهل بهشت
پرسند که این کیست گویند این برادر رسول خدا در دنیا و عقبی و خلیفه خدا
علی بن ابیطالب علیه السلام و همچنین یک یک از ائمه تا آخر ایشان و جمیع
پیغمبران و صدیقان و اوصیای پیغمبران و شهدا بگذرند تا آنکه همه در
فردوس اعلی و مجلس خاص قرب حق تعالی حاضر شوند پس برای پیغمبران
ملائکه منبرها از نور بگذارند و برای صدیقان کرسیها از نور بگذارند و جهت
و برای شهیدان نیز کرسیهای نور بگذارند پس حق تعالی خطاب کند ایشان را
از غایت لطف و رحمت که مرحبا خوش آمدید ای مهمانان و زیارت کنندگان من

وهمسایگان من و مقربان درگاه من ای ملائکه من ایشانرا طعام دهید که بسیار
زمان مردم طعام خوردند و ایشان گرسنگی گذرانیدند و مردم سیراب بودند
و ایشان تشنه و مردم ایمن بودند و ایشان از دشمنان خائف و ترسان
پس مائده‌ها و طعامها و نعمتهای الهی نزد ایشان حاضر گردانند که مانند آنها
کسی ندیده باشد از عسل شیرین‌تر و از مسکه نرم‌تر و از برف سفیدتر ندا
رسد که میوه برای ایشان بیاورید و الوان میوه‌ها بیارید که بخاطر خطور
نکرده باشد و حضرت رسالت پناه فرمود که یکدانه انار بهشت اگر در دنیا میان
دو کس شکافته گردد یکدیگر را نه بینند پس خطاب رسد بملائکه که ایشان را خلعت کرامت
بپوشانید پس حلها از درختی از بهشت برای ایشان بیاورند که از انوار خداوند
رحمان صیقل زده باشند و بر ایشان بپوشانند پس خطاب رسد که ایشانرا
خوشبو گردانید پس نسیمی از زیر عرش بر ایشان بوزد که نور جمال ایشان
را زیاده گرداند پس انوار جلال الهی بر ایشان متجلی شود و صدا بلند کنند
سبحانك ما عبدناك حق عبادتك یا عظیم پس خطاب رب الارباب
بایشان رسد که من شما را هر روز جمعه رخصت دخول مجلس خاص خود دادم
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسالت پناه فرمود
که بهشت حرام است بر پیغمبران تا من و اهل بیت من داخل نشوند و فرمود
که رب اعلی در قیامت ندا کند مومنان را که داخل بهشت شوید برحمت من

ونجات یابید از آتش جهنم بعفو من و قسمت های خود را از بهشت تصرف نمائید بعملهای نیک خود بعزت خود سوگند یاد میکنم که شما را داخل گردانم در دار خلود دار کرامت یعنی بهشت عنبر سرشت چون داخل بهشت شوند قامت ایشان شصت ذراع گردد مانند طول حضرت آدم ع و هیئت ایشان در جوانی مانند حضرت عیسی ع سی و سه ساله نماید و لسان ایشان بلسان حضرت سید الانبیا بلغت عرب باشند و بعربی سخن گویند و در حسن و جمال مانند حضرت یوسف ع بود و پیوسته نور از روی ایشان ساطع باشد و دل ایشان مانند دل حضرت ایوب ع از حسد و کینه و صفات ذمیمه پاک گردد و باز از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که بهشت ها چهارند و بهشت مخصوص مقربان است چنانچه حق تعالی فرموده است **ولمن خاف مقام ربه جنتان** یعنی برای کسی که ترسد از حساب و عذاب پروردگار خود دو بهشت است حضرت فرمود که مراد کسی است که هر شهوت از شهوات دنیا که او را رو دهد چون عذاب حق تعالی را بخاطر آورد ترک کند و پیرامون هیچ معصیت نگردد و خوف الهی بر او غالب باشد پس این دو بهشت برای سابقان و صدیقان و مقربان است و دو بهشت دیگر برای سایر مومنان چنانچه فرموده است **ومن دونهما جنتان** یعنی پائین تر ازین دو بهشت دو بهشت دیگر است حضرت فرمود که پست تر بحسب فضیلت مراد است نه بحسب مکان یعنی

در خوبی با ان دو بهشت نمیرسند و این بهشت برای اصحاب الیمین است یعنی
شیعیان امیر المومنین صلوات الله علیه و آله و ائمه الطاهرین که در
قیامت نامه ایشان را بدست راست ایشان میدهند و ایشان از جانب راست
عرش بار میدارند و نام یکی ازین دو بهشت جنت النعیم است و نام دیگرے
جنت المأوی و درین چهار بهشت انواع میوه ها بعدد برگ درختان و ستارهای
آسمان هست و حصاری بر دور اینها کشیده شده و طولش پانصد سال راه است
و یک خشت ان از طلا است و دیگری از نقره و دیگری از مروارید و دیگرے
از یاقوت و بعوض گل در میان خشتها مشک و زعفران بکار رفته و کنگرهای
او از نور است که میدرخشد و در رو دیوارش از نباتات جلا و صفا عکسش
رومی نماید و بران حصار بهشت دروازه هست که هر دروازه دور دارد و
مسافت ما بین درها یکسان است بدویدن اسب دونده نود و شش سال راه و زمین
بهشت بجای سنگ نقره صاف است و خاکش در رسم زعفران و درس
علفی است خوشبو مانند زعفران و خاکروبش مشک است و سنگریزه اش
مروارید و یاقوت و تحتانی ان از مروارید و یاقوت است چنانچه حق تعالی
فرموده است که علی سرر موضونة بر کرسیها تکیه کرده اند که میان
اینها را بافته اند حضرت فرمود یعنی میان ان کرسیها از ترکیبهای مروارید
و یاقوت بافته اند و بران حجلها از مروارید و یاقوت نصب کرده اند که از بر

پر سنگینتر و از حریر نرم ترست و بر روی آن حجله‌ها فرشها بر روی یکدیگر
افکنده‌اند که ارتفاعش بقدر شصت ذرع از فرشهای دنیاست چنانچه حق تعالی
فرموده است وفرش مرفوعة و فرموده است که علی الارائک
ینظرون حضرت فرمود که مراد بارائک آن کرسیها و تختهاست که حجله‌ها
بر آن ترتیب داده‌اند و مؤمنان بر آنها تکیه داده‌اند بسوی بستانهای بهشت
و نعمتهای آن نظر میکنند پس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
کرده‌اند که نهرهای بهشت بر روی زمین جاری میشوند بی آنکه نهری حفر کرده
باشند و از برف سفیدتر و از عسل شیرینتر و از مسکه نرمتر و گل نهر از
مشک خالص است و سنگریزه‌اش از مروارید و یاقوت و بهر جانب که دوست خدا
اراده می‌نماید آن نهرها جاری میگردند و اگر جمیع اهل دنیا را از جنیان و
آدمیان در یک روز ضیافت کنند و خلعت بخشد آنمقدار خوردنی و آشامیدنی
و حلل و زیور نزد او حاضر است که همه را کافی باشد و هیچ از نعمتهای
آن کم نشود و فرمود که نخلهای بهشت ساقش از طلای سرخست و پوست
ساق از زبرجد سبز است و شاخهایش از مروارید سفید و برگهایش از
حلهای سبز و رطبش از نقره سفیدتر و از عسل شیرینتر و از مسکه
نرمتر است و دانه نمیدارد و طول هر خوشه دوازده ذراع می‌باشد و از
بالا تا پائین بر روی هم بافته شده و هر قدر که از آن میبرند در ساعت بهمان

می رسد حکم نمیشود چنانچه حق تعالی فرموده است که لا مقطوعة ولا
ممنوعة یعنی در بهشت فاکهه بسیار هست که نه قطع میشود و نه ایشان منع مینماید
از تناول آنها پس حضرت فرمود که رطب بهشت بمقدار سبوهای بزرگ است و مویز
و انارش بقدر دلوهای بزرگ است و شاخهای ایشان از طلاست و جویهای
ایشان از زمرد و مروارید طوبی لهم و حسن مآب طوبی برای ایشانست
و نیکی مآب و مرجع حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که طوبی نام درختی است
در بهشت که اصلش در خانه محمد است و اگر مرغی در اصل و شاخش بپرد بمیرد
پیش از آنکه بانتها شاخهایش برسد و بهر برگی از برگهای آن ملکی نشسته است
که ذکر خدا میکند و در بهشت هیچ خانه نیست که از آن درخت شاخی
در آن نباشد و شاخهای آن از بیرون حصار بهشت مینماید و آنچه خواهند
اهل بهشت از حلل و حلی و میوه از آن درخت حاصل میشود آنچه از آنها بگیرند
حق تعالی بهتر از آن بگیرد از سبب آنکه در دنیا مال از حلال کسب کردند و
در راه حق تعالی صرف کردند و زیادتی مال خود را برای خود پیش فرستادند
پس رستگاری و فیروزی یافتند حدیث الثانی عشر فی هذا الباب
شیخ سعید مفید رضی الله عنه در کتاب اختصاص بسند سابق از جابر جعفی
از پیشوای ابرار و مقتدای اخیار منبع مناقب و مفاخر امام محمد باقر صلوات
الله علیه و علی آبائه و ابنائه روایت کرده است که چون حق تعالی

اراده نماید که روح کافر را قبض نماید پس ملک الموت را امر فرماید که برو با
یاوران خود بسوی دشمن من بدرستیکه من اطعام کردم او را در دنیا
بانواع نعمتها و او را دعوت نمودم بسوی دار السلام که بهشت است او
نخواسته و بمن ناسپاس گشته و کافر شده بمن و به نعمتهای من پس روح پلید
او را قبض کن و بسوی جهنم انداز پس ملک الموت بسوی او آید با روی
ترش و ناخوش و دیدهایش مانند برق جهنده و صدایش مثل رعد
درهم شکننده و رنگش مثل شب تار و نفسش مانند زبانه نار سرش
در آسمان اول و یک پایش بمشرق و پای دیگرش در مغرب
و پاهایش در روی هوا و سیخی در دست داشته باشد و شعبهای
بسیار در آن باشد و با پانصد نفر از اعوان او با و فرود آیند و تازیانه
در دست داشته باشند که از میان جهنم برداشته باشند و آتش
جهنم از آن مشتعل باشد و پلاسی سیاه و اخگری از جهنم با خود
بیاورند پس ملکی از خازنان جهنم که او را سقطی [illegible] گویند برود داخل
شود در کام او شربتی از جهنم ریزد که پیوسته از آن شربت تشنه باشد
تا داخل جهنم شود و چون نظر آن شقی بسعادت بر ملک الموت افتد دیدهایش
باز ماند و عقلش پرواز کند و خطاب نماید ملک الموت و استغاثه نماید
که مرا بدنیا برگردانند ملک در جواب گوید کلا انها کلمة قائلها

نخواهد شد این و این سختی ست که در وقت وحشت و اضطراب میگویند می بخشند
پس گوید ای ملک الموت بکجا گذارم مال و اهل و فرزندان و عشیره خود را
و آنچه داشته ام در دنیا ملک گوید اینها را بدیگران گذار و خود برو بسوی
آتش جهنم پس آن سیخی را بزنند که شعبهای آن در جمیع رگها و مفصلهای
او بند شود پس بکشند آن سیخی را و روحش را بآن جذب کنند از جانبهای
او پس چون روح بزانوهای او رسد که حرکت نتوان کرد امر کند با عوان
خود که آن تازیانه های آتش را بر و فرود آرند پس سکرات مرگ را بچشاند
و شدتهای مردن را باو برساند چنانچه گویا هزار شمشیر بر وی میزنند و چون
بسختی روح او را بکشند مانند سیخ پرشعبه که از پشم تری بیرون کشند
پس آن سیخ را در بدن او بکار خوانند که آن شعبها جان او را از جمیع
رگها و اعضا و بندهای بدن او بکشند و چون جان بحلقوم او رسد ملائکه
تازیانه زنند بر روی او و بر دبر او چنانچه حق تعالی فرموده ست که و
لو ترى اذ يتوفى الذين كفروا الملائكة يضربون
وجوههم وادبارهم وذوقوا عذاب الحريق
یعنی اگر ببینی و قتیکه ملائکه قبض روح کافران میکنند میزنند رویهای
ایشانرا و میگویند بچشید عذاب آتش سوزنده را و ملائکه میگویند بایشان
از روی عنف و شدت که بیرون کن جان خود را چنانچه حق تعالی فرموده

ولو ترى اذ الظالمون فی غمرات الموت والملائکة باسطوا
ایدیهم اخرجوا انفسکم الیوم تجزون عذاب الهون
بما کنتم تقولون علی الله غیر الحق وکنتم عن آیاته
تستکبرون یعنی اگر بینی وقتی را که ظالمان وستمکاران در سکرات
وشدتهای مرگ باشند وملائکه دستها گشاده باشند بقبض روح
ایشان گویند بیرون کنید جانهای خود را از بدنهای خود امروز جزا
داده میشوید عذابی را که مورث خرابیها و مذلتها ست برای سبب آنکه
گفتند بر خدا ناحق بود و بودید تکبر کننده از قبول آیات خدا واشاره باینست
اگر حق تعالی فرموده ست یوم یرون الملائکة لا بشری یومئذ
للمجرمین ویقولون حجرا محجورا یعنی روزیکه بینند ملائکه مرگ را
بشارتی ونیکی نخواهد بود برای گناهکاران وکافران وگویند ملائکه بایشان
که حرام ست بر شما بهشت وممنوعند از داخل شدن ان وفرموده که چون
روحش را بدر آورند بدن او را میان حرقه وسند ان گذارد و همه را
درهم شکنند از اطراف انگشتان او تا ریدهای او پس گذری از روح
گرود که جمیع اهل آسمان از ان متاذی باشند وگویند لعنت خدا بر این
روح کافر بود از دنیا بیرون رفت پس لعنت کنند او را خدا و جمیع
لعنت کنندگان چون روح او را بسوی آسمان اول بالا برند دربهای آسمان

رابر روی او بندند چنانچه خدای عز و جل در قران فرموده است لا تفتح لهم
ابواب السماء ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم
الخیاط یعنی کشوده نمیشود برای ایشان درهای اسمان و داخل بهشت
نمیشوند تا داخل شود شتر در سوراخ سوزن یعنی چنانچه ان محالست
ان نیز محالست پس ندا از اعلی رسد که برگردانید این روح پلید را بر
خویش که از زمین ایشانرا افریده ام و در زمین ایشانرا برمیگردانم
و از زمین بیرون می اورم مرتبه دیگر چون اورا در تابوت گذارند شیاطین
جنازه اورا بردارند و چون نزدیک قبر رسانند بقعهای ان زمین بفریاد
ایند و همه گویند خداوندا اورا در میان ما جا مده تا بگذارند اورا درمیان
گودالی که برای او مقرر شده است و چون جسد او را در لحد او گذارند زمین
باو خطاب کند لا مرحبا بک خوش نیامدی ای دشمن خدا چون بر پشت
من راه میرفتی ترا دشمن میداشتم و امروز که در شکم من در امدی
دشمنی من نسبت بتو زیاده شد بعزت پروردگارم سوگند که بد مجاوری
کنم ترا و بر تو تنگ کرد اینم جای ترا و وحشت دهم مکان ترا و پر حشرات
کنم جای تو بعمل اورم و برای تو گودالی باشم از گودالی جهنم پس منکر و نکیر
در قبر او در آیند نه بار و بهای سیاه و چشمهای کبود قبر را بدندانهای
خود بشکافند و در میان موهای خود راه روند و صداهای ایشان مانند

دیگ سرخ باشد و سخن ایشان مانند رعد بلند آواز باشد و دیدهای ایشان مانند
برق لامع باشد پس بانگی بر او زنند که جانش بحنجره اش آید و پرسند که کیست
پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو و چیست کتاب تو و کیست امام تو
در جواب گوید نمیدانم گویند در دنیا شک داشتی و در اینجا هم شک داری پس گرزی آهنی
و هوا [illegible] پس گرزی بر او زنند که صدای از او ظاهر شود که هر که در مشرق و
مغرب عالم است بشنود بغیر جن و انس که مصلحت در شنیدن ایشان نیست
و از شدت آن صدا ماهیان بمیرند و وحشیان صحرا رم کنند ولیکن ایشان از آن خبردار
نمی شوند پس خدا بر او مسلط کرده اند دو مار سیاه ازرق را که در روزی
پنج ساعت و در شبی شش ساعت او را عذاب کنند بسبب آنکه کارهای بد را
از مردم پنهان میکرد و از خدا پروا نمیکرد پس دور اند از رحمت خدا اینها
که ایمان بخدا ندارند پس خدا دو ملک ~~کو دوکو~~ بر او مسلط کرده اند که دو گرز آهنین
در دست دارند و پیوسته بر او میزنند تا روز قیامت چون صباح روز قیامت
شود آتش در قبر او مشتعل گردد و پس گوید وای بر من که قبرم پر از
آتش شد و در آنحال منادی او را ندا کند که ویل و عذاب و خواری تو نزدیک
شده است برخیز از آتش قبر و برو بسوی آتشی که هرگز خاموش نخواهد شد
پس بیرون آید از قبر با روی سیاه و دیدهای کبود و بینی در آن سر بزیر
افکنده با خاطر غمگین و از زیر چشم و از دیده نظر بجانب راست و چپ کند از

ترس و ہراس پس عمل خبیث او بصورت زشتی بیاید و بگوید بخدا سوگند که تو بسوی طاعت
خدا دشوار میرفتی و بسوی معصیت حق تعالی مبادرت مینمودی در دنیا تو
بر من سوار بودی و مرا مرتکب میشدی امروز میخواهم من بر تو سوار شوم و بکشم
ترا بسوی آتش جہنم پس برد و شمای او سوار شود و پا بر روز زند تا او را بکنار جہنم
رساند چون نظر کند بسوی ملائکہ کہ برای او مستعد شده اند با زنجیرها و لباسہا
و دندان میکنند و از چشم غضب نگرد و گوید وای بر من کاش نامه مرا نمی دادند
و نمیدانستم حساب من چیست کاش میمردم و ہرگز زنده نمیشدم ہیچ فائده
نبخشید بمن آنچه داشتم از مال و اولاد و اتباع و سلطنت و استیلای من
ہلاک و ضائع گشت پس خداوند جلیل جبار ندا کند کہ بیاورید او را بسوی آتش پس
زمین در زیر سمش آتش سوزان گردد و اوباب در بالای سرش آتش گردد
و اتش بیاید و بیاہای او احاطہ کنند او فریاد برآورد کہ واعقباہ آتش
بسخن آید و در جواب او گوید کہ خدا دور کند پاستہای ترا کہ بودستہ
از اطاعت الہی دور بودی پس ملکی بیاید و سینہ او را سوراخ کند تا پشتش
و دست چپ او را از پشت سرش تو بند دست چپ او بیند پس گویند بخوان نامه خود را
گوید چگونہ بخوانم کہ نامہ در پشت سر من ہست و جہنم در پیش روی من پس ندا رسد
از خداوند جبار کہ گردن پشتش را درہم بشکن و پاہای او را بموی پیش
ببند پس فرماید کہ خذوہ فغلوہ پس بگیرید او را و غل ببندید و در آتش

اتش عظیم جہنم اورا بہ بیند ازید چون این ندا رسد ہفتاد ہزار ملک در نہایت عظمت
و شدت مبادرت نمایند بسوی او برای تعظیم امر خداوند قہار پس بعضی گوشتش
راکنند و بعضی ریشش را و بعضی استخوانہایش پس کافر گوید ایا مرا رحم نمیکنید
گویند ای شقی چگونہ ترا رحم کنیم وحال انکہ بدبختی تو بمرتبہ ایست کہ رحم کنندہ ترحم
رحم کنندگان بر تو رحم نکرد ای شقی ازین ازارہا بفریاد امدہ پس چگونہ خواہد بود
حال تو در ہنگامی کہ ترا در جہنم افگنیم پس ملک دستی بر سر و سینہ او زند او را
در میان اتش افگند پس ہفتاد ہزار سال در درکات فرو رود و پیوستہ
گوید ای کاش اطاعت خدا و رسول کردہ بودیم پس سنگی از کبریت بر جانب
چپ او بندند کہ در روی او شعلہ ور گردد و شیطانی از جانب راست او با ہم
قرین کردانند وحق تعالی ہفتاد پوست در بدن او خلق نماید کہ غلظ
ہر پوستی چہل ذراع باشد ملکی کہ او را عذاب کند و ما بین ہر پوست
فاصلہ چہل ذراع باشد و میان انہا پر باشد از مارہای اتش و عقربہای
اتش و سرش مانند کوہ عظیمی باشد و دندانہایش مانند کوہ زرقان باشد
گوشتش در مدینہ و لبہایش از لبہای مثل در از ترشود کہ میان اتش کشد
گوشہایش مثل دو چاہ عمیق گردد و در میان انہا مسیرا بر دہا از اتش باشد
ہر درکہ از درکات جہنم کہ برسد گلوہ او را بہفتاد زنجیر بندند کہ ہر زنجیری ہفتاد
ذراع باشد و در میان ہر ذراع حلقہا بعدد قطرات باران باشد و اگر

اگر یک حلقه از انهارا بر روی کوهای زمین گذارند همه را بگدازد وانیست که حقتعالی فرموده است

ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه یعنی در زنجیری

که ذرع آن هفتاد ذرعست درآورید حضرت فرمودند پس بر و هفتاد پیراهن

بپوشانند از قطران جبنم و قطران روغنی است بسیار بدبو غلیظ چسبنده

وسوزنده که بر بدن بیشتر گرمی ماند و روهای ایشانرا از آتش فرو گیرد

چنانچه خدا در قرآن فرموده است سرابیلهم من قطران و تغشی وجوههم

النار و در بدنش بقدر انگشتی نباشد مگر آنکه حلیه از آتش بوده باشد

و در پاهایش زنجیرهای آتش و بر سرش تاجی سصت ذراع از آتش

و در سرش سیصد و شصت سوراخ بوده باشد و مانند گلخن از انها دود

بیرون آید از هر جانب و مغز سرش بجوش آید و بر دوشهایش روان

شود و سیصد و شصت نهر از چرک و ریم و قیح و صدید از بدن پلیدش

جاری گردد و باین حال جایش چندان تنگ باشد مانند سر نیزه در میان

آهن پس از تنگی منزلها بر ایشان و بوی بد بوی و سیاهی و تاریکی و زبانها

وصداها دو فریادها و روهای ایشان سیاه و تیره گردد و گرسنهای بدن

ایشان بزرگ شوند و چنگالها مانند چنگال گربه و عقاب بهم رسانند

که گوشت و استخوان ایشان را گزند و خورند خون ایشان را ایشان مند

و خوردنی و آشامیدنی بغیر انها ندانسته باشند پس ملک دستی بر سینه او زند

واو را سرنگون و ر درک دیگر افکند پس هفتاد هزار سال دیگر از سر برود تا بخطمه
برسد و حطمه او را و شیاطینش را در هم شکند و او و شیطان در یک
زنجیر باشند هرگاه شیطان در روی هیچ او کند رو ترش کند پس کافر با شیطان
گوید یالیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین ای کاش
می بود میان من و تو دوری از مشرق تا مغرب پس بد قرین و هم نشینی بوده
تو مرا پس گوید وای تو مرا چون تو گمراه کردی قدری از عذاب مرا بردار شیطان
گوید ای شقی چگونه من از تو چیزی از عذاب خدا بردارم من و تو امروز هر دو در عذاب
شریکیم پس هم باز ملک عذاب گرزی بر سر او زند که هفتاد هزار سال دیگر و در درکات
جهنم فرو رود تا بچشمه برسد او را آنیه نامند چنانچه حق تعالی فرموده است
تسقی من عین آنیة حضرت فرمود که ان چشمه ایست که گرمی آن بغایت
رسیده است و بر آتش افروخته اند از روزیکه خدا جهنم آفریده است بر چشمهای
اهل جهنم ساکن میشوند و این چشمه هرگز ساکن نشکرد و همیشه در جوشش است از شدت
حرارتش پس ملائکه گویند ای گروه اشقیا نزدیک بیائید و از این چشمه بنوشید
و چون رو بگردانند و امتناع نمایند ملائکه گرزهای بر ایشان زنند و گویند
ذوقوا عذاب الحریق بچشید عذاب آتش سوزنده را این عذابها
بسبب آن عملهاست که بدستهای خود کرده اید و پیش فرستاده اید و نیست
پروردگار تو ستم کننده نسبت به بندگان پس کافر را از آن سیاه رند ملو

از آتشنه چون نزدیک روی ایشان بیاورند لبهای ایشان بالا جهد و گوشتهای
ایشان فرو ریزد و چون جرعه از ان در شکم ایشان داخل شود انچه در شکم
ایشانست از احشا و امعا گداخته شود و از زیر ایشان بدر رود و پوستهای
ایشان یکبار و پس گرزی دیگر بر سر او زنند که هفتاد هزار سال دیگر در درکات
جحیم فرو رود تا بسعیر رسد و در انجا آتش جهنم بر روی ایشان مشتعل گردد
و به ان زبانه آتش جهنم ایشان کور شوند پس گرزی بر سر ان زنند که هفتاد هزار
سال دیگر فرو رود تا بدرخت زقوم رسد و ان درختی است که از اصل جحیم
و بیخ جهنم میروید و میوه ان درختی منظره وبی بودن گویا سرهای دیوان است
و بران درخت هفتاد شاخ از آتش است و در هر شاخ هفتاد هزار میوه است که هر یک
در قبایح و منظر و بد بوی [illegible] شیطان مینماید و ان درخت بر روی سنگ بسیار
نرم لغزنده روییده باشد مانند آبگینه تا بیخ درخت هفتاد هزار سال راه باشد
و شاخهای ان درخت از آتش آب خورند و برگها و میوهای آن از آتش باشد
پس ملائکه با او گویند و جبر نمایند که بالا رود و هر چند بالا رود پایها لیش بلغزد بزیر اید
پس هفتاد و [illegible] سال در این آزار و تعب و شدت باشد تا بحاصل زقوم چون میوه
ازان بدهان گذرد از صبر تلخ تر و از مردار گندیده تر و از آهن سخت تر باشد
و چون در شکمش داخل شود بجوش آید مانند آب جوشان که غلیان نماید پس
بیاد آورند و حسرت برند بر طعامهای نیکو و میوهای لذیذ که در دنیا میخوردند و الوان

۱۱۵۲/۲۰/۵

لغمشهای موذی شوند و در اثنای این حال ملائکه ایشان را فرو کشند پس سالها در ظلمت و تاریکی
های جهنم فرو روند و چون بر آتش قرار گیرند صدائی از ایشان ظاهر شود مانند صدای
ماهی که در تابه بریان کنند پس ایشان را از درخت زقوم بیندازند بسوی رودخانه که از
مس گداخته بجای آب باشند و از آتش جهنم بسیار گرمتر باشند و آن رودخانها
جوشند و ایشان در آنها غوطه خورند تا آنکه بعد از سالها ایشان را بساحلها افکنند
که در کناران رودهاست پس در آن ساحلها جانوران از آتش جهنم بر ایشان حمله نمایند
از مارها مانند شتران مست و کژدمها مانند شترهای سیاه و هر عقرب هفت بند در پشت
داشته باشد و در هر بندی سبوی از زهر بوده باشد پس هرگاه کافر را هفتاد هزار
مار سیاه بیوحشیم و هفتاد هزار کژدم بچسپند و هفتاد هزار سال زهر بر ایشان بریزند
که سوختن آتش را فراموش کنند پس پناه برند بدرخت زقوم و هر شاخی از آن هفتاد
هزار کس بچسپند و خود را بیاویزند که آن شاخ بشکند و خم نشود پس آتش از و بر ایشان
داخل شود و از زبان ایشان زبانه کشد و لبهای ایشان بریان شود و پیه ایشان
بگدازد پس غضب خداوند حی قیوم بر ایشان شدید گردد و فرماید که ای مالک بگو
با ایشان که چشیدید زیاده میکنم بر شما مگر عذاب ای مالک بگو ایشان آتش را که شدید است
غضب من بر کسیکه مرا ناسزا گفته عرش عظمت و جلال من و سبک شمرده است حق مرا
و منم خداوند جبار پس ندا کند مالک ای اهل ضلال و گمراهی و استکبار و صاحبان
نعمت بسیار در دنیا چگونه می یابید عذاب آتش جهنم را ایشان گویند لبهای ما بریان

کرده و گوشتهای ما را خورده و استخوانهای ما را درهم شکست و ما را فریادرسی و یاوری نیست
پس مالک گوید بعزت پروردگار سوگند که زیاده میکنم برای شما مگر عذاب ایشان گویند
ما را پروردگار ما هیچ ستم نکرده پس مالک گوید **فاعترفوا بذنبهم**
فسحقا لاصحاب السعیر یعنی اعتراف کردند بگناهان خود پس دوری از رحمت باد
مر اصحاب سعیر را پس خداوند جبار از غضب فرماید مالک دیگر برافروز آتش بر ایشان
پس غضب مینماید مالک و ابر سیاهی بر می انگیزد بر سر ایشان که همه را فرو گیرد پس ندا میکند
ایشان را که اول و آخر و افضل و ادنای ایشان بشنوند و میگویند میخواهید که بر شما بیارم
و ایشان فریاد بر آورند که آب سرد و عطش زهی تشنگی و مذلت و خواری ما فرو گرفته
پس بعوض آب سرد میبارد بر ایشان سنگها و قلبها و جرکها و ریم و گرمهای آتش که روهای
ایشان را ابدا دیگر بسوزاند و دیدهای ایشان کور کرده و استخوانهای ایشان را
بشکنند پس در آن هنگام فریاد و ناله و انبوه بر آورند و چون استخوانها و گوشت نماند بار دیگر
پس خداوند قهار مالک آتش را برافروزد بر ایشان که استخوانهای ایشان خاکستر بسوزد
پس بار دیگر ایشان را برگردانند و هفتاد خریف که هر خریفی هفتاد هزار سال است باز دوباره
بسوزانند پس درهای جهنم بر روی ایشان به بندند و از دری تا دری پانصد سال راه است
پس هر یک از ایشان را در میان تابوت از آتش جهنم بگذارند هر یک را بر روی یکدیگر
که سخن ایشان را نشنوند مگر اگر فریاد کنند مانند ناله استر و فریاد خر و صدای
سگ و کران و لالان و کوران باشند بغیر ناله از ایشان صدایی و سخنی شنیدن

شنیدن نتوان پس درهای جهنم را بر ایشان بندند و عمودها را بر ایشان بکشند

چنانچه حق تعالی فرموده است انها علیهم موصدة فی عمد ممددة

پس هرگز نسیمی بر ایشان داخل نشود و هرگز غمی از ایشان بیرون نرود

و نه شفاعت کننده دارند از ملائکه و نه دوستی و یاوری از اهل بهشت و حق تعالی

ایشان را از خاطرها خلایق محو فرماید و هرگز ایشان را یاد نمی‌کنند رزقنا الله

و جمیع المؤمنین شفاعة نبینا و ساداتنا فی یوم الدین و رفع درجاتنا

و درجاتهم فی اعلی علیین و نجانا عن عذاب القبر والنیران بحق

محمد و آله الطاهرین و هذا آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین

و صلی الله علی اشرف خلقه اجمعین محمد و عترته المعصومین